



دین و بین الملل

تحلیل ها و اخبار

شماره اول، فروردین ۱۴۰۰

دین و بین الملل تحلیل ها و اخبار

تهیه و تدوین

ناظر علمی

سر دبیر

طراح گرافیک و ویراستار

محمد ابراهیم نژاد

سید مفید حسینی کوهساری

علی امیرخانی

محبوب محسنی

فهرست مطالب

۷ | سخن سردبیر

بخش اول: اخبار

۹ | فعالیت بهائیت برای نفوذ در کشور شیلی و تغییر قانون اساسی

۱۱ | پاپ یک زن را به عنوان معاون شورای اسقف‌ها منصوب کرد

۱۲ | هشدار پاپ درباره تضعیف قشر مسیحی در لبنان

۱۳ | شورای دیانت اسلامی «منشور اصول» را در پاسخ به درخواست

«ماکرون» تصویب می‌کند!

۱۴ | یک مقام اطلاعاتی «آلمان» خواستار حمایت از انجمن‌های اسلامی شد

۱۵ | «ابوظبی» سال آینده، معبد «ادیان سه‌گانه ابراهیمی» (اسلام -

مسیحیت و یهود) را افتتاح می‌کند!

۱۶ | همایش بین‌المللی قره باغ ۱۷ ربیع؛ تبیین رهنمودهای مقام معظم

رهبری (مدظله العالی) درباره قره باغ

بخش دوم: تحلیل

۱۹ | دیدار پاپ با آیت الله سیستانی؛ حمایت از مسیحیان و تقویت گفت‌وگو

میان کاتولیک و تشیع

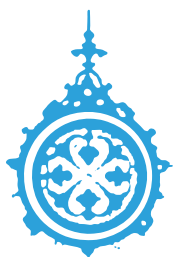
۲۴ | رابطه العالم الاسلامی چگونه عادی سازی روابط عربستان با اسرائیل

را هدایت می‌کند؟

۲۷ | معامله «رئیس‌جمهور - شیخ الأزهر - پاپ» چگونه تغییر کرد؟

۳۴ | نظریه «ام القری» و درگیری بر سر رهبری جهان اسلام

- ۳۷ | چگونه جریان سلفی، پایگاه ملی خود در مصر را از دست داد؟
- ۴۲ | «موزامبیک»، «تانزانیا» و «کنگو» مثلث جدید «داعش» در «آفریقا»
- ۴۵ | بررسی مواضع علمای افغانستان در قبال صلح با طالبان
- ۴۹ | مدرسه سازی سیاست سعودی برای گسترش وهابیت در افغانستان
- ۵۴ | مسلمانان ایغور قربانی افراط و تفریط
- ۵۹ | «وسیم یوسف» عالمی درباری که متناسب با مصالح دربار فتوا می دهد!
- ۶۳ | مرگ نوزاد به خاطر غسل تعمید، کلیسای ارتدکس را با چالش مواجه کرد
- ۶۶ | «سابراک»، لابی «سعودی» در «واشنگتن» تأسیس شد!
- ۷۱ | عملکرد دارالافتاء مصر در سال ۲۰۲۰: گسترش فعالیت ها در فتاوا و فقه فردی و تقابل با اسلام سیاسی به بهانه مبارزه با افراط گرایی
- ۷۳ | کشیش «شحاته قنواتی»، «رمز ورود» به گفتگوی ادیان
- ۷۵ | نخستین حضور علنی یهود در سودان
- ۷۸ | اثر «البانی» در علم «حدیث»
- ۸۰ | دیدگاه های سه گانه علم در جهان اسلام
- بخش سوم: معرفی کتاب**
- ۱۱۴ | معرفی کتاب «الدین و منابر التواصل الاجتماعي / دین و پلتفرم های اجتماعی»
- ۱۱۷ | «سلطنت» کتاب جدید تام هولاند از خوانندگانش می پرسد: اگر مسیحیت افول کند از لیبرالیسم چه می ماند؟
- ۱۲۶ | اسلام در تألیفات مستشرقان
- (دکتر «لورا وکیا واگلیری به عنوان نمونه)



سخن سردبیر

جهان کنونی بیش از پیش درگیر اخبار رویدادها و حوادثی است که در حوزه فرهنگ و ادیان رخ می‌دهد؛ اخبار بی‌شماری که بی‌وقفه در حال انتشار هستند و ذهن اقشار گوناگونی از جامعه را درگیر خود کرده است. از سوی دیگر شناخت دقیق ادیان، جریان‌ها و طیف‌های مختلف فرهنگی جهان از دغدغه‌های مهم پژوهشگران و اندیشمندان است. این نخبگان دینی و دانشگاهی هستند که با درک صحیح از مسائل روز دنیا می‌توانند با ایجاد گفتمانی جدید راه را برای ایجاد تمدنی اسلامی هموار سازند و این امر میسر نخواهد شد جز با ارتقاء سطح آگاهی آنان.

اندیشمندان یک کشور به‌عنوان تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان دانش در جامعه نیازمند دریافت اطلاعات و تحلیل به‌روز از اتفاقات دنیا هستند. در راستای تحقق این هدف بر آن شدیم تا با تدوین و انتشار بولتن **دین و بین‌الملل (اخبار و تحلیل‌ها)** گامی هرچند کوچک اما به اندازه وسع خود در راه اطلاع‌رسانی اخبار حوزه ادیان و جهان اسلام و تحلیل رویدادهای مرتبط با آن برداریم.

با توجه به گستردگی فضای فکری، فرهنگی و سیاسی ادیان، این اثر در نظر دارد که آخرین اطلاعات ویژه را در سه حوزه اخبار، تحلیل‌ها

و معرفی کتب به صورت ماهیانه ارائه کند.

در حوزه اخبار در نظر داریم تا مواضع و دیدگاه‌های نخبگان دینی، دانشگاهی و اندیشمندان دینی تاثیرگذار جهان منعکس شود تا در ضمن شناساندن شخصیت‌های مهم، جریان‌ها و گرایش‌های مهم موجود در دنیا شناسانده شود.

در بخش دوم به تحلیل و واکاوی مسائل روز ادیان می‌پردازیم و برآنیم درک صحیحی از اتفاقات و جریان‌های حال حاضر دنیای دین ارائه دهیم.

آنچه در حوزه کتاب معرفی خواهد شد کتاب‌های برگزیده و مهمی خواهند بود که در زمینه دین و بین‌الملل توسط اندیشمندان به رشته تحریر درآمده است.

در این مجموعه سعی ما بر آن است تا اخبار، تحلیل‌ها و کتاب‌های مهم تمامی گرایش‌های دینی در حوزه بین‌الملل بدون ملاحظات خاصی بازتاب داده شود.

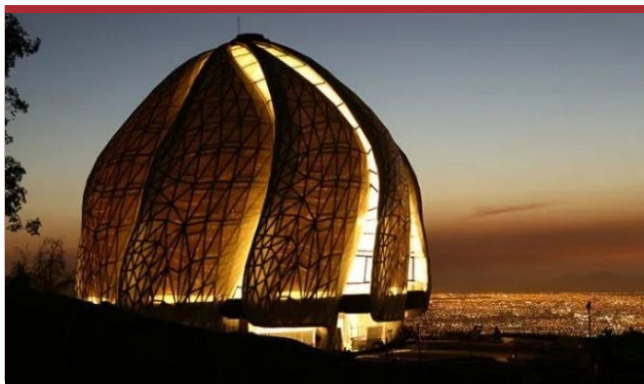
امید است که این کوشش مورد توجه نخبگان و فرهیختگان قرار گرفته و با نگاه عالمانه و راهنمایی‌های راه‌گشای خویش، ما را در روندی رو به رشد همراهی نمایند.

باتشکر

علی امیرخانی



بخش اول: اخبار



فعالیت بهائیت برای نفوذ در کشور شیلی و تغییر قانون اساسی

مشرق‌الذکار شیلی، چهار سال پیش در پاییز سال ۲۰۱۶ میلادی افتتاح شد و اکنون بهائیان با اجرای نقشهٔ تشکیلات، به مرحلهٔ دخالت در قانون اساسی کشور رسیده‌اند.

یکی از پایگاه‌های مهم تشکیلات بهائی، ساختمانی تحت عنوان «مشرق‌الذکار» است؛ ساختمانی که بهائیت، با هدف نفوذ، تداوم حضور در کشورها و جلب نظر سیاست‌مداران و ساکنین منطقه در ابتدا با پوشش معبد، برپای می‌کنند و سپس به مرکز گسترش فعالیت‌های فرقه تبدیل می‌شود. خبرگزاری‌های بهائی، از دخالت اعضای این تشکیلات در قانون

اساسی کشور «شیلی» خبر دادند. این فعالیت‌ها را که در آستانه رأی‌گیری برای تدوین یک قانون اساسی جدید در این کشور علنی شده، می‌توان نتیجه فعالیت سیستماتیک فرقه، در پیاده‌سازی مفاد طرح «جامعه‌سازی بهائی» دانست.

طرحی که شامل «گفتمان‌های اجتماعی»، «توسعه اجتماعی-اقتصادی» و «مؤسسه روحی» بوده و به اذعان مسئولان تشکیلات در کشور شیلی، به طور کامل پیگیری می‌شد.

سال گذشته، بهائیان شیلی با ایجاد روابطی در همه سطوح، در این گفت‌وگوها مشارکت کرده‌اند. فلیپ دوهارت، منشی محفل روحانی ملی بهائیان شیلی، می‌گوید: «این یک دوران تاریخی برای شیلی است... جامعه بهائی به عنوان بخشی از اقدامات خود برای مشارکت در گفتمان ملی همکاری کرده است تا فضاهایی برای گفت‌وگو در سراسر کشور ایجاد کند. سلسله‌ای از گردهمایی‌ها در ماه‌های اخیر منجر به برگزاری یک رویداد ملی با حضور هزاران شرکت‌کننده شد.»

با تبیین شیوه نقوذ بهائیت، به روشنی آشکار می‌شود که این فرقه، برای تأثیرگذاری بر سیاست یک کشور، چگونه برنامه‌ریزی کرده و کنفرانس‌هایی را تشکیل داده تا نهایتاً با زیرپا گذاشتن شعار عدم مداخله سیاسی، قوانینی تسهیل‌گر برای فرقه خود تصویب نماید تا منجر به سلطه بر کل امور آموزشی، اجتماعی و حتی شاید اراضی آن منطقه شود. همان‌طور که در ادامه، از لزوم آشکار کردن معنویت - که منظور همان بهائیت است - در قانون جدید، سخن می‌گویند:

«ورونیکا اوره، مدیر معبد بهائی در سانتیاگو، در یکی از گردهمایی اخیر توضیح داد که یک تحول عمیق، فراتر از اصلاحات، مورد نیاز است... لوئیس ساندووال، از اعضای دفتر امور خارجی بهائیان شیلی می‌گوید: خواستی که برای تغییر در اجتماع شیلی پدیدار شده ... کافی نیست، ما باید فراتر رفته و بُعد معنوی زندگی را اذعان کنیم... خانم اوره

توضیح می‌دهد که این معبد به طور خاص همچون قطبی مهمانان را برای شرکت در گردهمایی‌های ویژه به خود جلب کرده، جایی که مهمانان پس از شرکت در جلسات دعا و نیایش، در گفت‌وگوهای عمیق مربوط به مسائل ملی مشارکت کرده‌اند.»

نقشه‌های بهائیت در هر منطقه‌ای می‌تواند دخالت و نفوذ را در پی داشته باشد و هوشیاری و آگاهی مسئولین و مردم را می‌طلبد.^۱



پاپ یک زن را به‌عنوان معاون شورای اسقف‌ها منصوب کرد

پاپ فرانسیس یک زن را -ناتالی به‌کارت- به‌عنوان معاون شورای کلیسای اسقف‌ها منصوب کرده است. این زن فرانسوی پیش‌تر مشاور همین شورا بوده است. معاون پاپ اعلام کرده انتخاب یک زن از دو معاون شورای کلیسای اسقف‌ها حاکی از اهمیتی است که پاپ به حضور و مشارکت زنان در نهاد کلیسا می‌دهد.

پیش‌تر، زنان تنها به‌عنوان شاهدان و کارشناسان در شوراهای کلیسایی عضو بودند و حق رأی نداشتند؛ اما این اولین بار است که یک زن به‌عنوان معاون این شورا انتخاب می‌شود. پاپ معاون به‌کارت را نیز از میان زنان انتخاب کرده است.

گفتنی است پاپ ۸۳ ساله از زمانی که به رأس نهاد کلیسای کاتولیک رسیده تلاش زیادی برای انجام اصلاحات از خود بروز داده

1. <https://adyannews.com/65983/>

است؛ هرچند کلیسا همچنان با مشکلات بزرگی همچون آزار جنسی روبرو است.^۱



هشدار پاپ درباره تضعیف قشر مسیحی در لبنان

پاپ فرانسیس ابراز امیدواری کرد، لبنان شاهد تعهد سیاسی، ملی و بین‌المللی باشد که در تقویت ثبات در این کشور منجر شود.

پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک‌های جهان، اظهار کرد: «امیدوارم لبنان شاهد تعهدی سیاسی، ملی و منطقه‌ای باشد که به تقویت ثبات در این کشور منجر شود؛ زیرا این کشور با خطر نبود هویت ملی و فرورفتن در دل کشمکش‌ها و تنش‌های منطقه‌ای روبرو است».

پاپ افزود: تضعیف قشر مسیحی لبنان به نابودی توازن داخلی کمک می‌کند. او در عین حال نسبت به عواقب فروپاشی اقتصادی لبنان هشدار داد. رهبر کاتولیک‌های جهان از رهبران سیاسی و دینی لبنان خواست منافع خود را کنار بگذارند و به تحقق عدالت و اجرای اصلاحات پایبند باشند و نتایج کارهایشان را بپذیرند.

در این راستا جبران باسیل، رهبر جریان آزاد ملی در تویتتر نوشت: «اظهارات پاپ اوج تعهد به حمایت از کشور و رسالت هویت منحصر به فرد و تنوع سازش‌پذیر و توازن داخلی برای ثبات را مورد تاکید قرار

1. <https://www.irna.ir/news/84215264/>.

می دهد».

او اشاره کرد: «ما رفتن مسیحیان یا آواره شدن و پناهندگی رانمی پذیریم و لبنان سرزمین مسیحیان نیست؛ اما آن ها در مقایسه با تعدادشان اقلیت نیستند و نقششان ویژه است و بدون آن ها سرزمین سرو معنایش را از دست می دهد و شرق ریشه اش از بین می رود».



شورای دیانت اسلامی «منشور اصول» را در پاسخ به درخواست «ماکرون» تصویب می کند!

شورای «دین اسلام فرانسه»، روز یکشنبه «منشور اصول» را به عنوان پایه ای برای تجدیدنظر در دومین دین (اسلام) در «فرانسه»، تصویب کرد. این تجدیدنظر، در پی درخواست «ماکرون» از مسئولان دین اسلام در این کشور، مبنی بر تأکید بر اصول جمهوری به ویژه «لائیک»، «تساوی زن و مرد» و «عدم استفاده سیاسی از اسلام» صورت گرفته است. انتظار می رود تا شورای ملی ائمه (جماعت) جهت اشراف بر فعالیت ائمه مساجد در فرانسه تشکیل شود تا چهار سال کمک گرفتن از ائمه خارج کشور کنار گذاشته شود.

■ **رئیس جمهور «فرانسه» پس از حملات «نیس»، بر فشار بر نمایندگان مسلمان تأکید کرد.**

در بیانیه این شورا آمده است: «اصل برابری در برابر قانون، تمام شهروندان و به ویژه مسلمانان را ملزم می کند که جهت حفظ انسجام

1. <https://www.isna.ir/news/99112015602/>

و یکپارچگی کشور، زندگی خود را در چارچوب قوانین آن تنظیم کنند. اقدامات خصمانه‌ای که علیه مسلمانان صورت می‌گیرد از سوی اقلیتی افراطی است و نباید آن را به دولت یا ملت فرانسه نسبت داد.»
به موجب این منشور، شورای ملی موظف است که برائمه مساجد در این کشور نظارت کند.

ماکرون گفت: «درصدییم تا طی ۴ سال، به حضور ۳۰۰ امام جماعت خارجی در فرانسه که از کشورهای ترکیه، مراکش و الجزایر می‌آیند، پایان دهیم»^۱.



یک مقام اطلاعاتی «آلمان» خواستار حمایت از انجمن‌های اسلامی شد

رئیس سرویس اطلاعات داخلی «آلمان» خواستار تحکیم نقش انجمن‌های اسلامی و مساجد در مقابله با افراطگرایی شد و از حق برابری اسلام با دیگر ادیان سخن گفت.

وی افزود: «تا زمانی که اسلام منتسب به آلمان باشد، ما باید فرصت‌هایی که برای دیگر ادیان فراهم است برای این دین نیز فراهم سازیم.»

کارشناسان داخلی منتسب به ائتلاف مسیحیت، لیستی از اقدام‌های لازم برای جلوگیری از ترویج اسلام در آلمان مطرح کردند؛ مانند

1. <https://www.france24.com/ar/>

اصلاحاتی در قانون اساسی.

در همین راستا، رئیس دفتر منطقه‌ای قانون اساسی نسبت به خطر اسلام‌گرایان - نامتمایل به خشونت - هشدار داد و گفت: «هدف بلندمدت آنان، این است که دولت مبتنی بر دموکراسی را با ترویج ایدئولوژی خود به دولت اسلامی تغییر دهند».

فرانسه کشوری است که بیشترین تعداد مسلمانان اروپا، یعنی حدود ۵ میلیون مسلمان، در آنجا زندگی می‌کنند. اصالت اکثرین مسلمانان به کشورهای مغرب عربی و شمال آفریقا بازمی‌گردد. شمار مسلمانان مقیم فرانسه، پس از جنگ جهانی اول، افزایش چشم‌گیری داشته است؛ زیرا این کشور به نیروی کار انسانی نیاز داشت.^۱



«ابوظبی» سال آینده، معبد «ادیان سه‌گانه ابراهیمی» (اسلام - مسیحیت و یهود) را افتتاح می‌کند!

سفارت «امارات» در «مسکو»، توافق‌نامه همکاری با موزه یهودی و مرکز مقاومت در این شهر را به امضا رساند.

افتتاح معبد ادیان سه‌گانه هم زمان با روز جهانی «برادری انسانی» صورت خواهد گرفت که ایالات متحده به پیشنهاد امارات، عربستان، مصر و بحرین آن را تصویب کرده است.

1. <https://www.dw.com/ar/>

بنا به نقل خبرگزاری «نووستی» روسیه، سفیر امارات در این کشور گفت: «این مجموعه دینی به مکانی برای آموزش، گفت‌وگو و عبادت تبدیل خواهد شد و بر نزدیک‌سازی پیروان تمامی ادیان به یکدیگر، تمرکز خواهد داشت».

وی تأکید کرد: «میان روسیه و امارات در این زمینه، وجوه تشابهی وجود دارد و در هر دو کشور، پیروان ادیان مختلف در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی دارند»

امارات که سال گذشته، توافق‌نامه عادی‌سازی روابط با اسرائیل را امضا کرد، می‌کوشد تا خود را به عنوان مرکز سازش معرفی کند و بگوید که از آزادی دینی و تنوع فرهنگی حمایت می‌کند؛ اما به مخالفان خود اجازه اظهار نظر نمی‌دهد و گروه‌های حقوقی نیز به دلیل زندانی ساختن فعالان حقوقی، دولت را مورد انتقاد قرار می‌دهند.^۱



همایش بین‌المللی قره باغ ۱۷ ربیع؛ تبیین رهنمودهای مقام معظم رهبری (مدظله العالی) درباره قره باغ

رهبر معظم انقلاب اسلامی در سالروز میلاد پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی ﷺ و ولادت حضرت امام جعفر صادق (ع) (۱۷ ربیع ۱۴۴۲ - ۱۳ آبان ۱۳۹۹)، در سخنان زنده و تلویزیونی، در بخش پایانی

.....
1. <https://www.i24news.tv/ar/%D8%A3%D8%AE%D8%A8%D8%A7%D8%B1/middle-east/1612870214>

سخنان خود، به جنگ اخیر میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان نیز اشاره کردند. رهبر انقلاب در این سخنان با تأکید بر اینکه این موضوع حادثه‌ای تلخ و تهدیدکننده برای امنیت منطقه است فرمودند: «این درگیری نظامی باید هرچه زودتر تمام شود؛ البته همه سرزمین‌های جمهوری آذربایجان که به وسیله ارمنستان تصرف شده باید آزاد شود و به آذربایجان برگردد.» همچنین ایشان لزوم حفظ امنیت ارامنه در این سرزمین‌ها و رعایت مرزهای بین‌المللی از جانب دو طرف را مورد تأکید قرار دادند و افزودند: «تروریست‌هایی که براساس گزارش‌های قابل اطمینان وارد منطقه شده‌اند، نباید به هیچ وجه نزدیک مرز ایران شوند و اگر آن‌ها نزدیک مرز شوند، قطعاً برخورد قاطع خواهد شد.»

در ادامه رهنمودهای ایشان، موضع‌گیری محکم و راسخ برخی از مراجع تقلید و نمایندگان ولی فقیه در چهار استان آذری نشین نمود بیشتری در رسانه‌ها داشت. مرکز ارتباطات و بین‌الملل حوزه‌های علمیه نیز در راستای رسالت خود جلسات و نشست‌های تخصصی را با حضور کارشناسان و متخصصان منطقه قفقاز و آذربایجان و نهادهای مرتبط برگزار کرد و برای حمایت بیشتر از تمامیت ارضی قره‌باغ و تأکید بر بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی و دفاع از ملت مظلوم آذربایجان، به‌ویژه منطقه قره‌باغ، همایشی بزرگ و بین‌المللی را برگزار نمود.

این همایش در تاریخ ۱۱ اسفند ماه ۱۳۹۹ برابر با ۱۷ رجب المرجب ۱۴۴۲ با حضور شخصیت‌های دینی و سیاسی بین‌المللی در قم برگزار شد.

اولین سخنران این همایش حضرت آیت‌الله اعرافی، مدیر محترم حوزه‌های علمیه، بودند که از اهم محورهای ارائه شده توسط ایشان می‌توان به اهمیت مواضع مراجع و علما درباره قره‌باغ، بیان گفتمان انقلاب اسلامی در دایره امت اسلام بر دعوت، همگرایی و مقاومت و تأکید علمای اسلام بر گفتمان ۱۷ ربیع در موضوع قره‌باغ اشاره کرد.

سخنران بعدی همایش حجت الاسلام والمسلمین آقای آل هاشم، نماینده محترم ولی فقیه در استان آذربایجان شرقی بودند که ایشان در بخشی از سخنرانی خود به تبیین بیانات مقام معظم رهبری در گفتمان ۱۷ ربیع پرداختند.

آقای دکتر محسن رضایی، دبیر محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام، یکی دیگر از سخنرانان این مراسم بودند که مطالبی را پیرامون فرهنگ و دین مشترک مردم ایران و آذربایجان ارائه نمودند و بر اهمیت این مسأله و لزوم ادامه این برنامه ها تأکید داشتند.

از دیگر سخنرانان این همایش آقای دکتر نیکزاد، نایب رئیس محترم مجلس شورای اسلامی و آقای دکتر عراقچی، معاون محترم سیاسی وزارت خارجه بودند که ایشان در ضمن سخنان خود به آماده سازی طرحی از سوی جمهوری اسلامی ایران جهت حل مسئله قره باغ اشاره نمودند و مخالفت ایران را با هرگونه تهدید در مورد تمامیت ارضی کشورها اعلام کردند.

در ادامه این مراسم حجت الاسلام ذوالنور، نماینده مجلس شورای اسلامی و رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، آقای دکتر موسوی سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشور آذربایجان و جناب آقای دکتر بنیاد حسین اف، سفیر کشور جمهوری آذربایجان در ایران به ایراد سخنرانی پرداختند.

در پایان مراسم بیانیه پایانی این همایش در ۱۱ بند قرائت گردید. بعد از پایان این همایش مهمانان خارجی به زیارت حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدند. همچنین برخی از مهمانان با حضرت آیت الله نوری همدانی نیز دیدار کردند.



بخش دوم: تحلیل



دیدار پاپ با آیت الله سیستانی؛ حمایت از مسیحیان و تقویت گفت‌وگو میان کاتولیک و تشیع

یکی از مهم‌ترین اخباری که در ماه جاری اتفاق افتاد و بازتاب گسترده‌ای در ایران و عراق داشت سفر پاپ به عراق و دیدار با آیت‌الله سیستانی بود. این سفر حواشی بسیاری را در داخل کشور ایجاد کرد. برخی آن را تقابل حوزه نجف با حوزه قم تفسیر کردند و به دنبال آن بودند تا رویکرد انتقادی خود نسبت به حوزه علیمه قم و برخی سیاست‌های جمهوری اسلامی را در این قالب مطرح کنند. همین امر موجب شد تا جریان مقابل نیز در واکنش به مسائل مطرح شده به موضع‌گیری بر علیه دیدار پاپ با آیت‌الله سیستانی بپردازد.

سفر پاپ فرانسیس اول، رهبر کاتولیک‌های جهان، پیش از این

یک بار (به دلیل شیوع کرونا) به تعویق افتاده بود. البته این سفر، اولین سفر پاپ به یک کشور اسلامی نبود. در سال ۲۰۱۴، پاپ فرانسیس پس از سفر به فلسطین اشغالی به اردن رفت. در سپتامبر همان سال، وی به تنها کشور اروپایی با اکثریت مسلمان (آلبانی) سفر داشت و دو ماه بعد در ماه نوامبر، ترکیه میزبان او بود. جمهوری آذربایجان (۲۰۱۶)، مصر (۲۰۱۷) بنگلادش (نوامبر)، امارات متحده عربی (فوریه) و مراکش (۲۰۱۹) از دیگر کشورهای اسلامی بودند که پاپ فرانسیس به آن‌ها سفر کرده است.

قبل از سفر پاپ، دفتر آیت الله سیستانی با توجه به حواشی بوجود آمده با انتشار بیانیه‌ای نسبت به تصریحات سفیر عراق در واتیکان که مدعی امضای توافق نامه میان طرفین شده بود واکنش نشان داد و اعلام کرد هیچ سندی در دیدار پاپ با آیت الله سیستانی امضا نخواهد شد.

بر خلاف پاپ بندیک شانزدهم رهبر قبلی واتیکان که رویکردی تقابلی با اسلام داشت و چندین بار به دلیل اظهارات خود بر علیه اسلام و مسلمانان جنجال برانگیز شد پاپ فرانسیس رویکرد دیگری نسبت به روابط اسلام و مسیحیت دارد. به طور کلی پاپ فرانسیس دیدگاه‌های روشن‌تر و بازتری نسبت به مسائل اجتماعی دارد و افزایش گفت‌وگوهای بین ادیانی هم یکی از همین رویکردها است که پاپ فرانسیس از ابتدای حضور خود بر مسند رهبر کاتولیک‌های جهان داشته است. یکی از اولین اظهارات پاپ فرانسیس بعد از نشستن بر مسند پاپی در مورد اسلام این بوده که تقویت گفت‌وگوی بین ادیان به ویژه گفت‌وگو با اسلام بسیار مهم است. وی در اظهار نظر دیگری به اقلیت‌های مسیحی در کشورهای مسلمان گفت که به جای تبلیغ دین خود، زندگی مسالمت‌آمیز با مسلمانان داشته باشید. شاید به دلیل همین سابقه باشد که پاپ فرانسیس عراق را برای اولین سفر خود در سال ۲۰۲۱ برگزیده است.

اما اصلی‌ترین دلیل سفر پاپ به عراق حمایت از مسیحیان این کشور بود. جامعه مسیحیان عراق که یکی از قدیمی‌ترین‌ها در جهان هستند، به موجب سال‌های جنگ و درگیری، نابود شده‌اند و شمارشان از ۱.۵ میلیون نفر قبل از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و اقدامات خشونت بار داعش، به حدود ۳۰۰ هزار نفر رسیده است. پاپ در سفر خود به موصل و در بازدید از کلیسای تاریخی الطاهره از مسیحیان در عراق و خاورمیانه خواست در سرزمین آبا و اجدادی‌شان بمانند.

برخی از جریان‌ها و محافل سیاسی در داخل و بیرون عراق تلاش کردند تا نتیجه و پیامدهای این سفر را تفسیر به رأی کنند و از آن به عنوان فرصتی برای کنایه زدن به رقبای سیاسی بهره گیرند یا حتی تا مرز آسیب زدن به برخی آرمان‌ها پیش روند، اما مواضع آیت‌الله سیستانی در دیدار پاپ با ایشان، فضای موجود را به سمت یک موضع یکپارچه و دریافت بهتر از این سفر تغییر داد.

بعد از دیدار پاپ با آیت‌الله سیستانی یک تصویر روشن و شفاف یکپارچه به عنوان دریافت عراق از سفر پاپ به بیرون منتشر شد و برخی از تفسیر به رأی‌ها در حاشیه قرار گرفت و تحلیل‌های اندک مدیریت شده از این سفر را خنثی کرد. پیام‌هایی که از این دیدار به بیرون مخابره شد بدون کمترین آسیب و در عین حال دارای مواضعی قاطع و شفاف بود که تکلیف برخی ابهامات را روشن کرد.

به همین دلیل، آنچه که در سفر پاپ به عراق اهمیت پیدا کرد محتوای دیدار او با آیت‌الله سیستانی به عنوان مرجعیت شیعیان بود. در جریان این دیدار بود که آیت‌الله سیستانی با اتخاذ مواضع راهبردی و اصولی، تکلیف بسیاری از مسائل را روشن کرد و به مناقشات پیرامون آن‌ها پایان داد.

این مرجع عالی‌قدر شیعیان در جریان دیدار با رهبر کاتولیک‌های جهان آب پاکی را روی دستان کسانی ریخت که به دنبال عادی‌انگاری روابط میان اعراب و رژیم صهیونیستی بودند. آیت‌الله سیستانی با اتخاذ

مواضع اصولی خود در این زمینه نشان داد که از درک عمیقی از سیر رویدادها و تحولات سیاسی برخوردار است. از جمله مواضعی که آیت الله سیستانی در جریان دیدار با پاپ اتخاذ کرد، مربوط به عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی بود.

پس از پایان این دیدار، دفتر آیت الله سیستانی با صدور بیانیه ای مفصل به تشریح محتوای دیدار مذکور پرداخت. کارشناسان و ناظران تحولات سیاسی بر اساس بیانیه منتشر شده توسط دفتر آیت الله سیستانی، خلاصه مواضع وی در جریان دیدار با پاپ را در ۷ «نه» خلاصه کردند؛ نه به محاصره و تحریم، نه به خشونت، نه به ظلم، نه به فقر، نه به سرکوب آزادی های دینی، نه به عدم عدالت اجتماعی و نه به سازش.

در این دیدار، آیت الله سیستانی به صورت کاملاً صریح و شفاف به حمایت از مسأله فلسطین پرداخت. وی در دیدار با پاپ بر لزوم پایان دادن هرچه سریع تر به درد و رنج ملت فلسطین تأکید کرد. اظهارات آیت الله سیستانی این پیام را مخابره کرد که هم زیستی میان پیروان ادیان الهی به معنای پذیرش اقدام غاصبانه رژیم صهیونیستی، اعطای مشروعیت به این رژیم و عادی انگاری روابط با آن نیست. مرجع عالی قدر شیعیان با مواضع اصولی و شفاف خود در خصوص مسأله فلسطین و اقدامات رژیم صهیونیستی، به گفته «شیخ علی النجفی» نماینده و فرزند آیت الله «شیخ بشیر النجفی»، از مراجع تقلید شیعه، آخرین میخ را بر تابوت عادی سازی روابط کوبید؛ کما اینکه «عبدالله السلامی» نویسنده فلسطینی نیز مواضع مذکور را شجاعتی بی سابقه و قابل افتخار از سوی مرجعیت توصیف کرد.

افزون بر حمایت از مسأله فلسطین و نیز مخالفت با عادی سازی روابط و لزوم پایان ظلم و ستم به فلسطینیان، نکته سومی که آیت الله سیستانی روی آن تأکید کرد، نه به محاصره بود؛ سیاستی که امروز هسته اصلی استراتژی سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و غرب در

قبال مخالفانش را تشکیل می‌دهد. سال‌هاست که آمریکا و غرب از سیاست محاصره سیاسی و اقتصادی به‌ویژه در برابر کشورهای حامی مقاومت، بهره‌برداری می‌کنند.

طی قریب به ۴ دهه گذشته آمریکا و غرب چنین سیاستی را در قبال جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته‌اند. در طول سالیان گذشته نیز شاهد بکارگیری این سیاست در قبال کشورهای نظیر سوریه و یمن بوده‌ایم. کما اینکه دیگر کشورهای جهان نظیر کوبا و... از این سیاست خصمانه در امان نماندند. نه به تحریم در کنار محاصره نیز از دیگر نکات مرجعیت در دیدار با پاپ محسوب می‌شود؛ سیاستی که همواره در رأس اولویت‌های واشنگتن و متحدان غربی‌اش بوده است.

افزون بر این، نه به خشونت نکته چهارم و مهم مرجعیت در دیدار با پاپ بود؛ یعنی درست همان چیزی که واشنگتن و غرب بنیان‌گذار آن در عراق بوده‌اند و خود نیز اذعان می‌کنند که داعش را ایجاد کرده‌اند. اما پنجمین نکته نه به فقر بود؛ واژه‌ای که با شنیدن آن افکار عمومی در وهله اول نام یمن را در ذهن تداعی می‌کنند. از همین روی، بسیاری از کارشناسان بر این باورند که آیت‌الله سیستانی در مواضع خود پایان درد و رنج و فقر یمنی‌ها را نیز خواستار شده است.

ششمین نکته اما نه به سرکوب آزادی‌های دینی بود که طی سال‌های گذشته به وضوح در کشورهای غربی و به‌ویژه در فرانسه و انگلیس به چشم خورده است. بدون تردید، مقصود مرجعیت از نه به سرکوب آزادی‌های دینی لزوم مقابله با اقدامات ضد‌دینی دولت‌های غربی به‌ویژه دولت‌های لندن و پاریس بوده است که اخیراً قوانین سخت‌گیرانه‌ای را علیه مسلمانان در کشور خود وضع کرده‌اند؛ کما اینکه واشنگتن نیز سال‌هاست تحت پوشش حقوق بشر، آزادی‌های دینی را به صورت محسوس نقض می‌کند.

نکته هفتم و آخرین نکته مهم، محتوای دیدار پاپ با آیت‌الله

سیستانی نه به عدم عدالت اجتماعی بود که مورد توجه بسیاری از رسانه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفت. بسیاری از کارشناسان از نکات هفت‌گانه و مهم مرجعیت عراق در دیدار با پاپ به عنوان سلسله‌ای از مواضع و پیام‌های سیاسی اصولی یاد می‌کنند.

در سفر پاپ به عراق بیش از آنکه حمایت پاپ از جامعه مسیحیان مورد توجه رسانه‌ها قرار بگیرد دیدار با آیت الله سیستانی مورد توجه قرار گرفت. این اولین دیدار پاپ با یک مرجع دینی شیعیان بود که بصورت رسمی صورت می‌گرفت. به گفته شاهدان این دیدار بدون تشریفات دیپلماتیک و کاملاً در فضایی ساده برگزار شد و پاپ که در بازگشت از سفر سه روزه به عراق با خبرنگاران در هواپیما گفت‌وگو می‌کرد با اشاره به اینکه علی سیستانی را مردی «فروتن و دانا» یافته است، گفت: «این دیدار برای روح من مفید بود.»

با توجه به بیانه‌های دو طرف بعد از دیدار می‌توان گفت این دیدار از سوی دیگر این سیاست پاپ فرانسیس و به‌طور کلی واتیکان در قبال کشورهای اسلامی می‌تواند به کاهش اسلام‌هراسی رو به رشد در کشورهای اروپایی کمک کند و رویکرد مثبت در قبال اقلیت مسلمان ساکن در کشورهای مختلف جهان را گسترش دهد.



این گزارش واقعیت‌های اتحادیه مسلمانان جهان را که با انتصاب شیخ محمد العیسی سعودی توسط محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی،

در اواخر سال ۲۰۱۶ انجام شد، مرور می‌کند، به‌طوری که العیسی نقش مهمی در روابط نرم فرهنگی و دیپلماتیک با اسرائیل و سازمان‌های طرفدار اسرائیل در ایالات متحده داشته است.

اسناد این انجمن نشان می‌دهد که قراردادی در مه ۲۰۱۸ با کمیته روابط عمومی عربستان و آمریکا موسوم به SAPRAC با مسئولیت سلمان الانصاری انجام شده است.

طبق این قرارداد، Sabrak روابط عمومی و خدمات لجستیکی را برای هماهنگی سفر هیئت اتحادیه جهانی مسلمانان به ایالات متحده را ارائه داد. این سفر شامل بازدید از موزه‌های یهودی‌ها، همراه با ملاقات با نهادها و شخصیت‌های حامی اسرائیل بود.

از جمله فعالیت‌های هیئت علماء در این سفر، بازدید از موزه باستان‌شناسی یهودی در نیویورک، به دعوت «کنفرانس روسای سازمان‌های بزرگ یهودی آمریکا» بود، سازمان یهودی آمریکایی از اسرائیل و به‌طور کامل از سیاست‌های آن پشتیبانی می‌کند.

در جلسات، موضوعات «هولوکاست، محکوم کردن آن، اسلام میانه‌رو و مبارزه با تروریسم» مورد بحث و بررسی قرار گرفت. یک هفته بعد العیسی جلسه‌ای را با سام براون بک، سفیر آمریکا در آزادی‌های مذهبی بین‌المللی، هماهنگ کرد. جهت‌گیری‌های افراطی وی در حمایت از اسرائیل و شهرک‌سازی‌ها در فلسطین اشغالی و لزوم اخراج فلسطینی‌ها مشهور است.

این هیئت دومین کنفرانس ارتباطات تمدنی را ۴ اکتبر ۲۰۱۸ برگزار و برای هماهنگی آن، انجمن “Southfive Strategies” را به کار گرفت.

این شرکت توسط جیسون اپستین اداره می‌شود، او قبلاً به عنوان مدیر امور قانونگذاری در سازمان یهودی آمریکایی، بنی بریت، یکی از قدیمی‌ترین نهادهای طرفدار اسرائیل در ایالات متحده و جهان، فعالیت می‌کرد.

العیسی این شرکت را پنج روز قبل از کنفرانس استخدام کرد تا

برجسته‌ترین نهادهای طرفدار اسرائیل و رهبران آنها برای شرکت در کنفرانس دعوت شوند.

العیسی در سخنرانی خود در این کنفرانس، گفت: "برادران! بسیاری از علل برخورد تمدن با توجه به رویدادهای تاریخی منسوخ شده است." در مقابل او شخصیت‌های مذهبی عربی مانند عبدالله بن بای، رئیس ترویج صلح در ابوظبی و شوقی علا، مفتی مصر قرار داشتند. دو روز قبل از کنفرانس «التسامح»، بحران جهانی در پی ترور روزنامه نگار سعودی، جمال خاشقچی به وجود آمد که تحقیقات توسط سیا نشان داد که بن‌سلمان دستور اجرای آن را صادر کرده بود. از جمله اسناد اتحادیه جهانی مسلمانان در پایگاه وزارت دادگستری ایالات متحده و تصویر فعالیت‌های آن، نشان‌دهنده تماس با سازمان‌های یهودی آمریکا و دیگر سازمان‌های طرفدار اسرائیل و دعوت از آنها برای شرکت در کنفرانسی است که توسط آنها برگزار شده است.

۲۷ فوریه ۲۰۱۹، این سازمان قراردادی را با Qorvis Communications، شرکتی که از زمان حملات سپتامبر ۲۰۰۱ در عربستان سعودی به واشنگتن خدمت می‌کرد، ثبت کرد تا ضمن ارتقاء فعالیت‌های خود، به العیسی در سفرهایش به ایالات متحده خدمات لجستیکی ارائه دهد. با یک هیئت نمایندگی از اتحادیه جهانی مسلمانان از اردوگاه آشویتس بیرکناو نازی در لهستان دیدن کرد.

این دیدار به همراه دیوید هریس، مدیر اجرایی کمیته یهودیان آمریکا انجام شد.

او هم یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های طرفدار اسرائیل و از اولین بازیگرانی است که در زمینه عادی‌سازی فرهنگی و دیپلماتیک بین خلیج عرب و اسرائیل کار کرده است.

در این مراسم مارک اشنایدر، خاخام یهودی، جایزه «پسران ابراهیم» را به محمد العیسی، رئیس سازمان همکاری‌های اسلامی، اعطا کرد.

دو طرف موافقت کردند که «احترام به ادیان و ایجاد اعتماد متقابل» را ارتقا دهند. جنبش انجیلی یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی محافظه‌کار در ایالات متحده است که سابقه طولانی در حمایت و گسترش اسرائیل دارد.

ژوئن سال ۲۰۲۰ «الان کار»، نماینده ویژه ایالات متحده برای نظارت و مبارزه با یهودی‌ستیزی، جایزه «مبارزه با یهودستیزی» را به محمد العیسی به دلیل «چشم‌انداز و تعهد متمایز برای شروع فصل جدید» اهدا کرد. «کار» از جمله کسانی بود که در سال ۲۰۰۳ در حمله آمریکا به عراق حضور داشت و قبلاً در شورای ملی کمیته امور عمومی اسرائیل آمریکایی (AIPAC) خدمت می‌کرد. پدر او از مهاجران عراقی است و به زبان عبری و عربی صحبت می‌کند. محمد العیسی، رئیس اتحادیه جهانی مسلمانان، حامی سیاست‌های اسرائیل است.^۱



معامله «رئیس‌جمهور - شیخ‌الزهر - پاپ» چگونه تغییر کرد؟

از لحظه تحویل سال ۲۰۱۱، تنها ۲۰ دقیقه گذشته بود که در اثر انفجار بمبی که در کلیسای «القديسين» در «اسکندریه» جاسازی شده بود، ۲۳ نفر کشته و نزدیک به ۱۰۰ نفر مجروح گشتند.

در آن زمان، انگشت اتهام به سمت «حبيب العادلی»، وزیر کشور «مبارک» نشانه رفت؛ زیرا گاه و بی‌گاه از «اقباط» برای اهداف سیاسی استفاده می‌کرد؛ لذا به دست داشتن در این حادثه نیز متهم گردید؛

1 <https://www.sasapost.com/mwl-efforts-with-pro-israeli-groups/>

به‌ویژه اینکه چند ماه پس از درگیری میان پلیس و «اقباط» در استان «الجیزه» به وقوع پیوست.

این حادثه برای تمام مصری‌ها و بیش از مسیحیان برای مسلمانان غم‌انگیز بود و برانزجار آنان نسبت به دولت «مبارک» افزود؛ به‌ویژه وقتی که «العادلی» با توهین به شعور مردم، کوشید تا «حماس» را به دست داشتن در این حادثه متهم سازد؛ اتهامی که با تمسخر مردم مصر مواجه شد.

حادثه «القديسين» یکی از دلایلی بود که به انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ سرعت بخشید؛ به‌ویژه پس از آن‌که قبطی‌ها در خونخواهی کشته‌شدگان، تظاهرات گسترده‌ای در «اسکندریه» و «قاهره» راه انداختند؛ تظاهراتی که با سرکوب و تهدید پلیس مواجه شد.

انقلاب با شعارهای خود مانند «الشعب يريد إسقاط النظام / ملت خواهان سرنگونی دولت است»، به وقوع پیوست، در آن زمان برخی در تحلیل این شعار می‌گفتند: مردم با بالا بردن سطح مطالبات خود، درصدد تحقق مطالبات کوچک‌تر؛ یعنی برکناری «حبيب العادلي» هستند.

مؤسسه دینی، چه «الأزهر» و چه «کلیسا» در ابتدای جنبش، تقریباً موضع مشترکی داشتند؛ زیرا فضا مبهم بود و هنوز مسائل روشن نشده بود؛ اما با گذشت زمان، مواضع تغییر کرد و رویکردها متفاوت شد. با بالا و پایین شدن شرایط، این دو نهاد دینی نیز با نزدیک شدن یا فاصله گرفتن از قدرت، پیچ‌وتاب‌هایی داشتند. حال این پرسش مطرح می‌شود که ده سال پس از انقلاب، کار هر کدام از این دو به کجا رسید؟

■ محافظه‌کاری و سکوت در ابتدای انقلاب

به صورت کلی نهادهای دینی، میل به محافظه‌کاری دارند و قبل از ورود به صحنه، آن را به صورت کامل می‌سنجند؛ لذا «الأزهر» نیز همانند کلیسا از انقلاب با آغوش باز استقبال نکرد. هرچند برخی از افراد منتسب به دو طرف، در آن مشارکت فردی داشتند؛ اما هر دو همچنان

به موضع حمایت آمیز خود از دولت «مبارک» تا لحظات آخر ادامه دادند. هر دو نهاد به انقلاب به عنوان ماجراجویی مخاطره آمیزی نگاه می کردند تا همچنان به اصل اطاعت از ولی امر پایبند باشند. در اینجا بود که «الأزهر» و کلیسا در ابتدا، از نقش خود در صحنه انقلاب تقریباً به صورت کامل دور ماندند.

در سه روز نخست انقلاب مؤسسه «الأزهر» بیانیه ای صادر کرد و در آن از عبارات نخ نما مانند «آزادی بیان» و «لزوم مسالمت آمیز بودن تظاهرات» استفاده کرده بود و در پایان بر اعتماد به رهبری شایسته «مبارک» تأکید کرد؛ بالاتر از این روزنامه «صوت الأزهر» به عنوان صدای رسمی این نهاد، با چاپ تصویری بزرگ از وزیر کشور، «روز پلیس» را به او تبریک گفت. در اینجا بود که موضع نهاد دینی اسلامی بر همگان روشن شد.

دکتر «احمد الطیب»، شیخ «الأزهر» و عضو کمیته سیاست های حزب «ملی»، در بیانیه ای که در ۳ فوریه ۲۰۱۱ صادر کرد، جوانان را به عقلانیت دعوت کرد و خاطرنشان کرد: «هدف از این گونه حوادث تجزیه مصر، تسویه حساب و پیاده سازی سیاست های خارجی می باشد». او انقلابی ها را به بازگشت به خانه هایشان فراخواند.

کلیسا نیز بیانیه ای مشابه «الأزهر» صادر کرد و قبطی ها را به دعا برای ثبات میهن دعوت کرد و همگان را به خویشن داری و عدم ورود به اقدامات تهدید آمیز برای امنیت و انسجام ملی، توصیه کرد. در اینجا بود که موضع کلیسا نیز بر همگان روشن شد.

■ تغییر جزئی در مواضع

با آغاز فروپاشی داخلی، سقوط امپراطورها و مجبور شدن رئیس جمهور به کناره گیری از قدرت (پس از ۳۰ سال حاکمیت)، نهاد دینی رفته رفته تغییر موضع داد.

در ۱۱ فوریه و چند ساعت قبل از کناره گیری «مبارک»، شیخ

«الطیب» طی اظهارات تلویزیونی، برپایی تظاهرات را «حرام» اعلام کرد. پس از انقلاب و تحقق مطالبات انقلابی‌ها، شیخ «الأزهر» عذرخواهی کرد و گفت: «هدف من جلوگیری از خونریزی و آرام ساختن اوضاع بود». پس از موفقیت موج نخست انقلاب و سرنگونی «مبارک»، «الأزهر» تغییر موضع داد و به حمایت از بهار عربی برخاست.

کلیسا نیز موضع مشابهی اتخاذ کرد و با صدور بیانیه‌ای انقلاب را «به جوانان پاک تبریک گفت و بار دیگر برای مصر دعا کرد». پاپ با «مبارک»، ارتباط خوبی نداشت. او در زمان «سادات» و در زمان رئیس‌جمهور مخلوع (مبارک)، در حبس خانگی به سر می‌برد. این امر، سال‌های متمادی بر شکاف میان کلیسا و کاخ ریاست‌جمهوری افزوده بود.

روزهای انقلاب مصر در میدان «التحریر» حماسه‌ای زیبا از وحدت ملی آفرید. مسلمان و قبطی در کنار یکدیگر، یک هدف و یک دغدغه یعنی سرنگونی دیکتاتور را دنبال می‌کردند.

اما اوضاع به همین منوال پیش نرفت و تصمیماتی اتخاذ شد یا رفتارهایی صورت گرفت که هدف آن، تثبیت تنش میان مسلمانان و مسیحیان بود.

در هفته نخست اکتبر ۲۰۱۱، در استان «اسوان» حادثه عجیبی رخ داد؛ ساکنان یکی از روستاها، یک کلیسا را به بهانه غیرمجاز بودن آن، تخریب کردند که با خشم کلیسا مواجه شد.

در ۹ اکتبر همان سال، تظاهرات بزرگی در نزدیکی میدان «التحریر» برپا شد و قبطی‌ها در جلوی ساختمان صداوسیما تحصن کردند تا حق خود مبنی بر بنای دوباره کلیسا یا دریافت مجوز را محقق کنند؛ اما بدون هیچ مقدمه‌ای، این تحصن از سوی نیروهای امنیتی به درگیری کشیده شد.

■ نهاد دینی و «مُرسی»

پیش از آن که، «اخوان» قدرت را در این کشور در دست بگیرند، کوشیدند تا به قبطی‌ها نزدیک شوند. در این راستا، «محمد مُرسی» رئیس حزب «آزادی و عدالت» عید میلاد ژانویه ۲۰۱۲ را به مسیحیان تبریک گفت. در ۳۰ ژوئن، وی قدرت را به دست گرفت و همیشه تأکید می‌کرد که «مصر» میهن همه است و تمامی اقلیت‌هایی که در آن به سر می‌برند، حق مشارکت دارند.

وی در جهت جلب اطمینان خاطر مسیحیان، یکی از متفکران قبطی را به عنوان دستیار رئیس‌جمهور در موضوع «تحول دموکراسی» منصوب کرد.

اخوانی‌ها، حمایت گسترده قبطی‌ها از «احمد شفیق» در انتخابات ریاست‌جمهوری را آغاز سست شدن روابط قبطی‌ها و «اخوان» دانستند. بسیاری از حملات به کلیساها و دیرها در زمان حکومت «مُرسی» و به دست سلفی‌های افراطی رخ داد، این امر تردیدهایی مبنی بر تخریب رئیس‌جمهور و میدیدن بر اختلافات مذهبی، ایجاد کرد.

در این جا، کلیسا تصمیم گرفت تا از «اخوان» و حکومت «مُرسی» رهایی یابد؛ حتی اگر لازمه آن پیوستن به ارتش سابق و دنباله‌های سیاسی آن مانند «جبهة الإنقاذ/ جبهة نجات» باشد.

■ قبطی‌ها و کودتای ژوئیه

«السیسی» گمشده خود را در قبطی‌ها پیدا کرد. قبطی‌ها نیز او را شخصیتی مناسب برای رهایی از اسلام‌گرایان و «اخوان» دانستند.

وزیر دفاع وقت که رؤیای قدرت در سر داشت، به خوبی توانست، احساسات مخدوش شده قبطی‌ها را به بازی بگیرد. در این جا بود که خواسته این دو گروه با یکدیگر گره خورد و پاپ در نشستی تاریخی که در آن بیانیه کودتای ۳ ژوئن قرائت شد، حضور داشت.

ارتش یقین کامل داشت که حمایت قبطی‌ها از آنان، گذرگاهی

تضمین شده و ایمن برای سیاست خارجی به ویژه در رابطه با اروپا و آمریکاست.

مؤسسه «الأزهر» نیز در صحنه حضور داشت و گفته شده است که شیخ «الطیب» مجبور به مشارکت بود. او با جنایت‌های میدان «رابعة» و «النهضة» در بن بست واقعی قرار گرفته بود که آغاز تنش با «سیسی» شمرده می‌شد.

■ «سیسی» و کلیسا؛ معادله تغییر کرد!

از زمان اعلام نظام جمهوری در مصر در سال ۱۹۵۲، ارتباط میان دولت و قبطی‌ها منوط به ارتباط میان رئیس‌جمهور و قبطی‌ها بود. در زمان «جمال عبد الناصر»، پاپ ارتباط بسیار نزدیکی با او داشت.

در زمان «انور سادات»، ارتباط میان او و پاپ رو به تیرگی نهاد؛ به گونه‌ای که بر ارتباط با قبطی‌ها نیز تأثیر گذاشت و در ادامه، «مبارک» سیاست «هویج و چماق» را در دستور کار قرارداد. از زمانی که «سیسی» روی کار آمد، معادله میان ریاست جمهوری و کلیسا تغییر کرد و بزرگ‌ترین ائتلاف در تاریخ دولت مصر شکل گرفت. قبطی‌ها یکی از برجسته‌ترین ارکان و حامیان دولت «سیسی» به شمار می‌رفتند.

حتی «سیسی» توانست، حمایت قبطی‌های مقیم خارج را نیز جلب کند؛ زیرا بار دیگر قدرتش را احیا کرده بود؛ لذا تظاهرات اعتراضی سابق علیه رئیس‌جمهور در سفرهای خارجی، به راهپیمایی‌های حمایت‌آمیز از او تبدیل شد.

این ائتلاف دستاوردهای بسیاری برای کلیسا داشت و طی ۷ سال حاکمیت «سیسی»، کلیساهای بسیاری در مصر ساخته شد. سهم قبطی‌ها از کرسی‌های پارلمان، افزایش چشمگیری داشت و برخی از مناصب اجرایی مانند استانداری نیز به آنان واگذار شد.

■ «الأزهر» و ریاست جمهوری؛ آتش زیر خاکستر

از سوی دیگر، ارتباط میان «سیسی» و شیخ «الأزهر» از سال ۲۰۱۳ تا امروز

به شدت رو به وخامت نهاد. در ابتدا تنش با اعلام مخالفت شیخ نسبت به حوادث مربوط به تحصن میدان «رابعه» و «النهضة» آغاز شد.

در دسامبر ۲۰۱۴، مرحله دوم تنش میان «الأزهر» و ریاست جمهوری رخ داد؛ یعنی وقتی از صدور فتوای تکفیر «داعش» خودداری ورزید و تکفیر را مشروط به شروطی دانست؛ این امر خشم وزارت فرهنگ و رسانه را برانگیخت.

شکاف زمانی عمیق تر شد که وزیر اوقاف (از افراد نزدیک به سیسی) خطبه‌ای مشترک برای نماز جمعه تمامی مساجد دیکته کرد؛ اما هیئت علمای ارشد با این پیشنهاد به صورت کامل مخالفت کرد.

در ژانویه ۲۰۱۷، بحران «طلاق شفاهی» پیش آمد. «سیسی» برای کاهش طلاق در این کشور، ملاک طلاق را ثبت رسمی آن دانست نه طلاق شفاهی. «الأزهر» با صدور بیانیه‌ای، دستگاه رسانه‌ای - سیاسی «سیسی» را آماج انتقادات خود قرارداد و در پایان گفت: «کسانی که در صدور فتوای طلاق، تساهل به خرج می‌دهند، باید کوشش خود را به اموری معطوف دارند که برای مردم مفید است و در حل مشکلات واقعی آنان مؤثر می‌باشد. در حال حاضر، مردم بیش از نیاز به تغییر احکام طلاق، به سیاست‌هایی نیاز دارند که زمینه زندگی با کرامت را برای آنان فراهم سازد».

مواضع و حوادثی که بر تنش میان «الطیب» و «سیسی» افزود، تکرار شد که می‌توان برجسته‌ترین آن را مسأله «تجدید الخطاب الدینی / تجدیدنظر در گفتمان دین» دانست. «سیسی» نهاد دینی را مسئول گسترش خشونت و افراط‌گرایی در کشور دانست. شیخ «الأزهر» نیز با تأکید بر اعتدال رویکرد خود، انگیزه‌های ایده «تجدید» را زیر سؤال برد.

در اوایل ۲۰۱۹، خبرهایی مبنی بر اصلاحات قانونی پیچید که به موجب آن، رئیس‌جمهور می‌توانست شیخ «الأزهر» را عزل کند. یکی از

اعضای پارلمان، پیش نویس قانون اصلاح لایحه تعیین شیخ «الأزهر» را ارائه داد که در آن زمان بسیار جنجال برانگیز بود و با مداخلات خارجی، از دستورکار خارج شد.

در زمانی که «سیسی» عرصه را برای نفوذ گسترده کلیسا و پاپ باز کرد، شیخ «الأزهر» را در تنگنا و محدودیت قرار دارد و بازوان توانمند و نزدیک او را ناتوان ساخت. از سوی دیگر، وی را در حصار رسانه‌ای قرارداد. «الطیب» بارها این امر را محکوم و اشاره کرد که شیوخ «الأزهر» در رسانه، فضایی برای پاسخ به اتهامات وارده ندارند. این مسأله شدت اختلاف میان دو طرف را تشدید ساخت.

پس از گذشت ۱۰ سال از انقلاب ژانویه، نمایه‌های معادله «رئیس‌جمهور - پاپ - شیخ الأزهر» تغییر کرد؛ کلیسا به «سیسی» نزدیک‌تر شد و دستاوردهای بیشتری کسب کرد؛ اما جایگاه شیخ «الأزهر» به عنوان نماینده ۸۰ میلیون مسلمان، تنزل پیدا کرد و نفوذ او کاهش یافت؛ مسأله‌ای که نگرانی‌هایی نسبت به روابط آینده این دو بافت جامعه مصر با یکدیگر ایجاد می‌کند.^۱



نظریه «ام القرى» و درگیری بر سر رهبری جهان اسلام

دکتر «حیدر نزار سید سلمان» در مقاله‌ای با عنوان «الكوفة العلویة وظهرها المنیع النجف أم القرى للتشیع ورمزیتة الحضاریة/ کوفه علوی

1 <https://www.noonpost.com/content/39634>

و دژ مستحکم آن "نجف"، ام‌القرای تشیع و نماد تمدن آن است» می‌گوید: «پیشینه «نجف»، تاریخ و قدرت معنویت آن، این شهر را به حق، محور تشیع و ام‌القرای شیعه قرار داده است. تمامی زمینه‌های اعتقادی، مادی، قداست، پروتکلی و آیین مذهبی، در واقع ثمره تمدنی مکتب «نجف» است که دژ جغرافیایی «کوفه علوی» شمرده می‌شود.

این مقاله، منتسب به جنبش‌های اسلام سیاسی نیست و درصدد نیست ایده «ام‌القرای تشیع» را به عنوان تزی برای توجیه راهبرد سیطره و گسترش مطرح کند؛ بلکه درصدد است تا احزاب و قدرت‌های سیاسی شیعه را که زمام امور را در «عراق» در دست دارند، به خاطر عدم توجه به این «ام‌القری» محکوم کند. این امر پرسش‌هایی نسبت به عدم وجود عمق تمدنی جنبش‌های اسلام سیاسی در این کشور را مطرح می‌کند؛ به‌ویژه اینکه این کشور، وارث «کوفه»، «بغداد» و «بصره» است که از مهم‌ترین و مؤثرترین مهدهای تشکیل عمق تمدن اسلامی است.

به نظر می‌رسد، وجه مشترک احزاب مختلف و قدرت‌های اسلامی شیعه آن است که هیچ‌کدام به تشکیل دولت فکر نمی‌کنند. نکته عجیب آن است که قدرت‌های اسلام سیاسی، روی «عراق» به عنوان باسابقه‌ترین و مهم‌ترین مهد (تمدن) اسلامی مؤلفه‌های تمدنی را سرمایه‌گذاری نکردند و به جای اینکه رقیبی قدرتمند برای الگوهای سیاسی منطقه‌ای باشد که داعیه دار رهبری جهان اسلام هستند؛ به عرصه تنش میان راهبردهایی تبدیل شده است که شعار رهبری اسلامی دارند و هر کدام می‌کوشند تا از این کشور به نفع خود بهره‌برداری کند.

در حال حاضر در منطقه غرب آسیا، «ترکیه» و «عربستان» بر سر رهبری اسلام سنی با یکدیگر رقابت و تنش دارند. در مقابل، «ایران» نیز داعیه دار رهبری اسلام سیاسی شیعه است.

از دهه هشتاد قرن گذشته، ایران نخستین کشوری بود که نظریه

جدید «ام‌القری» را در کتابی با عنوان «مقولاتی در استراتژی ملی: تشریح نظریه ام‌القرای شیعه» ترویج ساخت. اصل کلام در این نظریه، عبارت است از:

- «ایران اسلامی» تنها یک کشور اسلامی نیست؛ بلکه «ام‌القری» است و پیروزی یا شکست این کشور در واقع پیروزی و شکست اسلام محسوب می‌شود.

- «ام‌القری» از شایستگی رهبری بر تمام جهان اسلام برخوردار است. وقتی کشوری داعیه‌دار «ام‌القری» بودن داشته باشد، سطح رهبری خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی خود ترسیم خواهد کرد؛ لذا مفهوم «ام‌القری» ارث هیچ کس نیست؛ زیرا ممکن است یک قوم، مدتی «ام‌القری» باشد، اما در برهه‌ای دیگر، این موقعیت را نداشته باشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این کشور به «ام‌القرای» جهان اسلام تبدیل شد.

ترکیه نیز از سیاست تنش با همسایگان به سیاست مشکل‌زایی یا تداوم بخشی به مشکلات، تغییر استراتژی داد تا بتواند رهبری جهان اسلام را در دست بگیرد و «امپراتوری اسلامی» را احیا کند.

عربستان نیز بر سر رهبری جهان اسلام، وارد تنش و درگیری شده است و این امر به اولویت منطقه‌ای این کشور تبدیل شده است؛ به‌ویژه اینکه مهم‌ترین مراکز معنوی و دینی اسلام نیز در این کشور واقع شده است؛ اما جریان سلفیت و افراط‌گرایی که منجر به شکل‌گیری تشکیلات «القاعده» و «داعش» شد، قدرت چانه‌زنی این کشور را بسیار کاهش داده است. اکنون در دو حوزه درگیر است: ۱. نفوذ در منطقه خلیج فارس؛ ۲. تنش بر سر مناطق نفوذ در کشورهای منطقه.

عرصه این تنش‌ها بر سر رهبری جهان اسلام، کشورهای ضعیف و نابسامان هستند؛ لذا بار دیگر، می‌بینیم سه کشور ترکیه، عربستان و ایران در کشوری مانند عراق، مداخله روشنی دارند.

هرچند سازوکارهای کشورهای رقیب (برای سردمداری جهان اسلام) در زمینه عملیاتی ساختن راهبردشان، با یکدیگر متفاوت است؛ اما از تمامی ابزارهای ممکن استفاده می‌کنند؛ از مداخلات سیاسی و بازوان نظامی گرفته تا اتخاذ سیاست‌های نرم یا دیپلماسی‌ای که از سوی پژوهشگاه و مراکز مطالعاتی طراحی می‌شود؛ اما نتیجه تمام آن، حذف حاکمیت کشورهای هدف و سیطره سیاسی بر آن است.

درگیری بر سر رهبری جهان اسلام، به یک ایدئولوژی تبدیل شده است که مداخله در کشورهای ضعیف عربی را توجیه می‌کند و مردم این کشورها درگیر جنگ‌های مذهبی، افزایش نرخ فقر و بیکاری می‌شوند. از این رو، نظریه «ام‌القری» در سیاست‌های قدرت‌های اسلام سیاسی به بهانه‌ای برای سیطره، پیشروی و مصادره اراده ملت‌های کشورهای ضعیف تبدیل شده است.^۱



چگونه جریان سلفی، پایگاه ملی خود در مصر را از دست داد؟

جریان سلفی در مصر یکی از جنجال‌برانگیزترین پدیده‌ها طی ده سال گذشته بوده است؛ لذا به کانون توجه بسیاری از مطالعات و پژوهش‌ها تبدیل شده است؛ به‌ویژه انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ که جوانب بسیاری از ایدئولوژی پنهان این جریان را برملا ساخت.

این انقلاب بزرگ و حوادث و تحولات سریعی که در پی داشت، خطرناک‌ترین پیچی بود که سلفی‌ها با آن مواجه شدند؛ زیرا چالش‌ها

¹ <https://www.alhurra.com/different-angle/2021/02/07/>

و آزمون‌های سختی پیش روی آنان قرار داد که نقاب از شعارهای فکری و عقیدتی شخصیت‌های برجسته سلفی، برداشت.

مهم‌ترین دلایلی که به شکاف‌های عمیق در داخل جریان سلفی انجامید، عبارتند از:

۱. عدم آمادگی مناسب؛

۲. عدم وجود کارشناسان سیاسی لازم؛

۳. تسلیم بی‌چون و چرا در برابر عوامل فریبنده صحنه؛

۴. دمیدن بر اختلافات شدید داخلی

پس از گذشت ۱۰ سال از انقلاب ژانویه، نقشه سلفیت دچار تحولات بسیاری شده است و از حفظ پایگاه مردمی در سال‌های اخیر حکومت «مبارک» به نفوذ سیاسی غیر قابل پیش‌بینی در زمان انقلاب و سپس سقوط به چاه محرومیت و حاشیه، تغییر رویه دادند.

سلفی‌ها در اوایل هزاره دوم، موفقیت‌های بسیاری در سطح ملی داشتند. تألیفات، برنامه‌ها و نوارهای سخنرانی شیوخ ارشدشان، شهره آفاق بود. این جریان از عطش جامعه نسبت به واجبات دینی بهره‌برداری کرد. حتی در آستانه انقلاب نیز، سرکردگان سلفی مانند «محمد حسان» یا «حسین یعقوب» از بیشترین جایگاه و شهرت در نزد مردم مصر برخوردار بودند. کافی بود یکی از آنان در سخنرانی خود، وضع فوق‌العاده اعلام کند، توده‌های ده‌هزار نفری مردم، ساعت‌ها با حضور خود خیابان‌های اصلی را می‌بستند.

گفتمان اصلی این جریان در آن زمان، همانند دیگر گروه‌های اسلامی، گفتمانی دینی بود و جز در مواردی نادر، حرفی از سیاست مطرح نمی‌شد؛ اما نیروهای امنیتی با شدت با آنان برخورد می‌کردند. هیچ خطری از ناحیه آنان دولت «مبارک» را تهدید نمی‌کرد؛ بلکه در بسیاری از موارد بر اساس قاعده فقهی «اطاعت از اولی الامر و عدم قیام علیه آنان» از او حمایت می‌شد.

جریان سلفی در سال ۱۹۷۷، با عنوان «المدرسة السلفية / مکتب سلفیت» تأسیس شد؛ اما دیری نپایید که در سپتامبر ۱۹۸۰، نخستین ضربه را دریافت کرد. مدتی بعد به «الدعوة السلفية / مذهب سلفیت» تغییر نام داد تا مرحله ترویج و گسترش خود را آغاز کند. ضربه دوم را در سال ۱۹۹۲ با بازداشت ده‌ها تن از سرکردگان خود، دریافت کرد.

در این برهه، بسیاری از جوانان وابسته به این جماعت برای تحصیل علوم دینی در نزد مشایخ «عربستان» (بن بازو محمد العثیمین)، یمن و اردن (ناصرالدین البانی) به این کشورها سفر کردند و به برجسته‌ترین سرکردگان و شخصیت‌های این جریان تبدیل شدند.

انقلاب ژانویه، نخستین آزمون رسمی برای جریان سلفی بود که از پایگاه مردمی برخوردار بود. در ابتدا، سلفی‌ها، انقلاب را فتنه‌ای دانستند که هدف آن تخریب کشور و برهم‌زدن ثبات آن می‌باشد و بر جایز نبودن قیام علیه حاکم، به شدت تأکید کردند.

در حالی که فریاد انقلابی‌ها، میدان «التحریر» را به لرزه درآورده بود، «حسان و یعقوب المصری» از جوانان می‌خواستند تا عقب‌نشینی کنند و به منازل خود برگردند. این موضع، جماعت سلفی را در موقعیتی بسیار ناخوشایند با اراده مردم قرار داد.

به محض اینکه «مبارک» در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، از قدرت کناره گرفت، این شخصیت‌های سلفی تغییر موضع دادند و خودشان نیز در میدان «التحریر» تحصن کردند. سپس «شورای مشورتی علما» جهت بررسی موضع و تحولات آن برای ورود به عرصه انقلاب، تشکیل جلسه داد.

هرچند میان «اخوان» و سلفی‌ها اختلاف وجود داشت؛ اما سلفی‌ها بدین نتیجه رسیدند که در این برهه، باید برای حفظ اتحاد با تمامی جریان‌های اسلامی (به استثنای سلفیت مدخلی) روابط خوبی داشت. به محض اینکه التهابات انقلاب فروکش کرد، تنش بر فضای ارتباطی سلفی‌ها و دیگر جریان‌های حاضر در صحنه، مستولی شد و در

آستانه انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۲، به اوج خود رسید؛ زیرا سلفی‌ها «اخوان» را به ائتلاف با جریان‌ها و دیگر احزاب سیاسی و عدم هماهنگی با ائتلاف‌های دینی، متهم ساختند.

هرچند حزب «النور» به عنوان بازوی سیاسی سلفیت، در سال ۲۰۱۲، توانست ۲۴٪ کرسی‌های پارلمان را کسب کند؛ اما این نتیجه برای سلفی‌ها رضایت‌بخش نبود. خصومت سلفی‌ها با «اخوان» باعث شد تا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲، از «عبد المنعم ابو الفتوح» اعلام حمایت کنند. پس از آن که انتخابات (با حضور مرسی و احمد شفیق) به دور دوم کشیده شد، آنان کاندیدای جایگزینی نداشتند تا در برابر کاندیدای وابسته به دولت «مبارک» از او اعلام حمایت کنند.

از وهله نخست که «مرسی» زمام امور را به دست گرفت، حزب «النور» به مشکل‌سازی و بحران‌سازی روی آورد و در اعتراض به عدم انتخاب نخست‌وزیر یا استاندار از میان صفوف این جماعت، بیانیه‌ای صادر کرد.

با ائتلاف جریان سلفی با «جبهة الإنقاذ/ جبهة نجات»، اختلاف به اوج خود رسید؛ زیرا مدتی بعد هدف پنهان این جبهة (انقاذ)، مبنی بر سرنگون ساختن رئیس‌جمهور و «اخوان»، بر ملا شد.

■ مشارکت در کودتای ۳ ژوئیه

هنگامی که بیانیه کودتای ۳ ژوئیه ۲۰۱۳، قرائت می‌شد، در صندلی پشت سر «عبد الفتاح سیسی» وزیر دفاع وقت، دبیرکل حزب «النور» نشسته بود. هم‌زمان نیز صدها نفر از سلفی‌های سابق در دو میدان «رابعه» و «النهضة» تحصن کرده بودند.

اگر اندکی به عقب بازگردیم، می‌بینیم که خصومت سلفی‌ها با «اخوان»، آنان را به ورود عامدانه یا غیرعامدانه به ائتلاف با ضد انقلاب واداشت.

نگاهی به صحنه سیاسی وقت، نشان می‌دهد که سلفی‌ها رویکرد

خود را به صورت کنش‌گرا انتخاب کردند و از شعارهای انقلاب و اهداف آن دست کشیدند. صحنه سیاسی وقت برای این حزب ناشی فریبنده بود و گمان می‌کرد که با سرنگون ساختن «اخوان»، زمینه برای سردمداری آنان فراهم خواهد بود؛ اوهامی همانند اوهام دیگر جریان‌های سیاسی که کودتا را رقم زدند.

حزب «النور» نامیدانه کوشید تا برای ارتش و وزیر دفاع کودتاجی آن، چالپوسی کند؛ لذا یک روز پس از کودتا، با صدور بیانیه‌ای گفت: «با ارتش ملی مصر عهد بستیم که هیچ‌گاه از دین و فرامین دینی در قانون اساسی و هویت اسلامی، تخطی نکند. این ارتش از زمان انقلاب (ژانویه) همواره به تعهدات خود عمل کرده است، یک گلوله به سمت مردم شلیک نکرده است و احترام میهن و تمامی هموطنان را رعایت کرده است؛ مردمی که نه ما و نه ارتش ملی نمی‌پذیریم به حقوق، آزادی و حریمشان تجاوز بشود؛ حتی کسانی که با تصمیمات نیروهای مسلح مخالف هستند. ظلم و تجاوز گذشته در حق ملت، هرگز تکرار نخواهد شد.»

این حزب علی‌رغم اینکه قتل‌عام مخالفان را محکوم کرد؛ اما هیچ اقدامی سیاسی علیه حاکمیت جدید انجام نداد و تنها به عدم همکاری و هماهنگی با آن اکتفا کرد. از سوی دیگر، تمامی تصمیمات دستگاه حاکم که بر روی اجساد معارضین صورت می‌گرفت را تأیید کرد؛ معارضانی که اکثرشان هم‌پیمانان با سلفی‌ها بودند.

حزب «النور» در فرایند سیاسی خود از زمان انتخابات پارلمان، مراحل مهمی را پشت سر گذاشته است. در انتخابات ۲۰۱۲، با کسب ۹۶ کرسی در جایگاه دوم قرارگرفت. در انتخابات بعدی، تنها چند کرسی انگشت‌شمار کسب کرد. در نخستین آزمون سیاسی پس از کودتا؛ یعنی انتخابات پارلمان ۲۰۱۵، سلفی‌ها ۸۰٪ کرسی‌های پارلمانی خود در سال ۲۰۱۰ را از دست دادند. انتخابات ۲۰۲۰، سند فوت رسمی این

جریان سیاسی به شمار می‌رود.

سلفی‌ها به یقین رسیدند که هدف دولت فعلی از جذب حزب «النور»، صرفاً بهره‌برداری سیاسی از آنان بوده است و دولت جدید به دین، چه اسلام و چه مسیحیت، هیچ توجهی ندارد. امتیازاتی که سلفی‌ها به دولت دادند و در برخی موارد حتی احکام قطعی و عمیق خود را نیز تغییر دادند، نتوانست دردی از آنان دوا کند و ژنرال‌های حاکم، با تمام قدرت درصدد بودند تا هرآنچه که بوی اسلام سیاسی می‌دهد را در نطفه خفه کنند؛ به‌ویژه اینکه سلفی‌ها را رقیب قدرتمند خود می‌دانستند که می‌تواند موجودیت آن را تهدید کند.^۱



«موزامبیک»، «تانزانیا» و «کنگو» مثلث جدید «داعش» در «آفریقا»

در بحبوحه درگیری با گروه‌های افراطی در منطقه «ساحل آفریقا»، شاخه جدید تشکیلات «داعش» در «موزامبیک» اعلام موجودیت کرد، پیشروی خود را در «کنگو» آغاز کرد و تهدیدی برای «تانزانیا» به شمار می‌رود. از سوی دیگر، عناصر داعشی به زندانی بزرگ در کنگو یورش بردند و صدها زندانی از جمله عناصر افراطی را آزاد کردند. آنان به پیشروی خود به سمت تانزانیا ادامه دادند و به یک مرکز امنیتی در شهری هم‌مرز با موزامبیک حمله کردند.

.....
1 <https://www.noonpost.com/content/39667>

موزامبیک در سال ۲۰۱۷ شاهد افزایش حملات مسلحانه تشکیلاتی افراطی موسوم به «انصار السنة» بود. این جماعت در سال ۲۰۱۸ با «داعش» بیعت کرد. از این تاریخ، فعالیت داعش خشن تر و خونبارتر گردید و دست به قتل عام‌های مخیفی زد که در نوع خود بزرگ‌ترین قتل عام در این کشور به شمار می‌رود.

خطرناک‌ترین عملیات داعش در موزامبیک، سیطره آن بر بندر اصلی «موکیمبو دا پریا» بود که سرشار از گاز طبیعی است و در شهری با جمعیت بیش از ۱۰۰ هزار نفری قرار دارد. حملات داعش، ۲۵۰۰ کشته و بیش از ۵۷۰ هزار آواره بر جای گذاشت.

در سال ۲۰۱۰، یک میدان عظیم گاز طبیعی در سواحل استان «کابو دلگادو» کشف شد. داعش در این استان فعالیت دارد و اکثر ساکنان آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند.

موزامبیک در شمار فقیرترین کشورهای جهان قرار دارد. با کشف این میدان گازی، انتظار می‌رود که سرمایه ۶۰ میلیارد دلاری به سمت این کشور سرازیر گردد. در سال ۲۰۰۹، نیز بزرگ‌ترین معدن یاقوت جهان در این کشور کشف شد که می‌توانست برای این کشور درآمدزا باشد؛ اما فساد دولت و حزب حاکم و عدم بازتاب این اکتشاف‌ها بر زندگی مردم، بستر مناسبی برای «داعش» و ترویج تفکراتش در میان مردم فقیر فراهم ساخته است؛ به‌ویژه اینکه این تشکیلات، برای جذب آنان از وسوسه‌های مالی استفاده می‌کند.

داعش بر یک بندر راهبردی گاز در نزدیکی یک میدان گاز دریایی سیطره یافت که این امر، نه تنها منافع دولت «موزامبیک» بلکه شرکت‌های خارجی مختلف را نیز تهدید می‌کند.

ذخایر گاز طبیعی موزامبیک به ۱۵۰ تریلیون فوت مکعب یعنی معادل ۲۴ میلیارد بشکه نفت می‌رسد که می‌تواند این کشور را به نمایندگان جهانی انرژی جهان تبدیل کند.

این ثروت هنگفت، ده‌ها میلیارد دلار سرمایه جهانی به این کشور سرازیر کرده است که ممکن است در کنار روسیه، قطر و الجزایر، این کشور را به قطب جدید صادرات گاز مایع در جهان تبدیل کند؛ اما با سیطره داعش بر بخش‌های گسترده‌ای از شمال این کشور و مناطق نزدیک به مراکز گاز و معادن یاقوت، این آرزو بر باد رفت و ممکن است به دلیل رقابت بر سر گاز و یاقوت، به بحرانی خشونت‌بار در این منطقه تبدیل شود.

علی‌رغم تهدید بزرگی که از سوی داعش در موزامبیک احساس می‌شود؛ اما مداخله بین‌المللی برای کمک به دولت در جهت مقابله با این تشکیلات، محدود است.

داعش مرزها را به رسمیت نمی‌شناسد؛ بلکه می‌کوشد تا از مناطق مرزی برای فعالیت آسان‌تر استفاده کند؛ به‌گونه‌ای که در صفوف این تشکیلات شهروندانی از موزامبیک، تانزانیا، کنیا و سومالی دیده می‌شوند.

داعش در کنگو نتوانست بر مناطق مهمی سیطره یابد؛ اما در مناطق شرقی این کشور، دست به حملاتی پراکنده زد. کنگو سال‌هاست که با شرایط امنیتی وخیمی، دست‌وپنجه نرم می‌کند و داعش از این شرایط برای تشدید حملات خود بهره‌برداری می‌کند.

بعید نیست که داعش پس از اخراج از عراق، سوریه و شمال آفریقا بکوشد تا در ساحل آفریقا و حوزه دریاچه چاد حضور یابد. مثلث موزامبیک، تانزانیا و کنگو کانون سوم داعش به شمار می‌رود.

پیش‌بینی می‌شود که این امر، ارتش‌های ابرقدرت‌ها را جهت حفاظت از سرمایه‌های شرکت‌های خود و به بهانه مبارزه با تروریسم، به این منطقه بکشانند و ممکن است این منطقه به عرصه درگیری این کشورها با یکدیگر تبدیل شود.^۱

.....
۱ آخبار-تحلیلیه / موزمبیق - و تنزانیا - والکونگو- مثلث - <https://www.aa.com.tr/ar/>



بررسی مواضع علمای افغانستان در قبال صلح با طالبان

طی سال‌های بعد از اشغال افغانستان و استمرار حضور نیروهای خارجی در کنار تشکیل دولت ائتلافی، روحانیان اهل سنت افغانستان همواره از دو طرف مورد حمله بوده‌اند.

عده‌ای آنها را به سکوت و همدلی با طالبان و تبلیغ جهاد علیه اشغالگران و عدم همکاری با دولت متهم کرده‌اند و خارج بودن مساجد و مدارس دینی افغانستان از حیطه نظارت دولت مرکزی وزارت حج و اوقاف را نشانه‌ای بر عدم همراهی آن‌ها دانسته‌اند.

به علاوه همیشه این اتهام متوجه روحانیان افغانستان بوده است که هیچ‌گاه به صورت صریح و قاطع جنگ طالبان با دولت مرکزی را محکوم نکرده‌اند و فتوا به حرمت شرعی جنگ علیه دولت مرکزی را صادر ننموده‌اند.

از طرف دیگر گروه طالبان که صدها مدرسه دینی و مسجد را تحت اداره و سیطره خود دارد و اقدام به تربیت روحانیان و جنگجویان در این مساجد و مدارس نموده است، علمایی را که در بیعتش نیستند متهم به همکاری با اشغالگران و پذیرش سلطه کفار و تبلیغ به نفع دولت دست‌نشانده نموده است.

سکوت نسبی ۱۷ ساله علما در قبال جنگ افغانستان و عدم پوشش رسانه‌ها از مواضع روحانیان این کشور فضا را برای اتهام افکنی علیه روحانیان ایجاد کرده است.

در این نوشتار به تعدادی از نشست‌های روحانیان افغانستان از سال ۲۰۱۷/۱۳۹۶ می‌پردازیم تا ببینیم موضع اعلامی آن‌ها چیست. در روز ۶ دی ماه ۱۳۹۶/۵ دسامبر ۲۰۱۷ به دعوت شورای عالی صلح صدها روحانی افغان در کابل گرد هم آمدند. مواضع آن‌ها از این قرار بود:

۱. آنها از دولت خواستند که برای آغاز مذاکرات، دولت مجوز افتتاح دفتر سیاسی در کابل را به طالبان اعطا کند.

۲. نیروهای امنیتی به عنوان مرجع بی‌طرف، حرفه‌ای و غیرسیاسی عمل کنند و از تعصبات قومی، سمتی، زبانی و حزبی پاک باشند و محافظ مردم شوند.

۳. آزادی بیان پلی برای مخالفت با شرع نباشد و تبلیغات متضاد با ارزش‌های دینی و فرهنگی و وحدت ملی ممنوع شود.

۴. بعضی مسئولان و مقامات دولتی سبب آزار مردم عادی و علما می‌شوند.

۵. طالبان از جنگ و انتحار و انفجار در اماکن عمومی خودداری کند و تأسیسات عمومی را ویران نکند و از طرح‌های ملی حمایت کند. آنها اعلام کردند که پاکستان عامل اصلی جنگ و حامی تروریسم است و باید تحت فشار قرار گیرد.

آنها به عنوان نمونه، صلح با حزب اسلامی را دستاوردی برای شورای عالی صلح قلمداد کردند.

نشست دوم: در روز ۱۴ خرداد ۱۳۹۷/ژوئن ۲۰۱۸ صدها روحانی در کابل اجتماع کردند و اعلام نمودند که آیات و روایات جنگ جاری را ناروا می‌داند.

خدابخش محسنی یکی از این روحانیان چنین اعلام داشت: روی سخن ما هم با دولت و هم با مخالفان است. جنگ را تمام کنید. ما فتوا به حرمت انتحار و حرمت تفرقه‌افکنی و همچنین سوء استفاده از

آزادی بیان صادر می‌کنیم.

عنایت‌الله بلیغ یکی دیگر از روحانیان اعلام کرد: یکی از ما به بودن یک خارجی در افغانستان راضی نیستیم، نشست‌های خارجی را کنار بگذاریم و در شهر پیامبر بنشینیم و مشکل خود را حل کنیم.

این روحانیان از سایر کشورهای اسلامی خواستند حمایت‌شان را از فتوای توقف جنگ اعلام کنند. (قابل ذکر است که در نزدیکی محل برگزاری، انفجاری رخ داد و تلفاتی به همراه داشت)

هفتم دی ماه ۱۳۹۸ اجتماع روحانیان در کابل اعلام کردند که مردم افغانستان تشنه صلح هستند، به جنگ خاتمه دهید. آن‌ها از دولت خواستند خواسته‌های مشروع گروه طالبان پذیرفته شود و همچنین از طالبان خواستند انعطاف نشان دهد. آن‌ها جنگ جاری را تحمیلی و نیابتی دانستند. اما طالبان و دولت را برادرانی خطاب کردند که در انتها به صلح روی خواهند آورد. مولوی عبدالقادر قانت در این اجتماع اعلام داشت: بیایید به خاطر خدا، وطن و خون به ناحق ریخته مردم صلح کنید.

عبدالجلیل حنفی می‌گوید: ما صدای صلحیم. آن‌ها اعلام کردند ما به‌زودی برای پیگیری مذاکرات صلح به پاکستان و قطر سفر خواهیم کرد. (شایان ذکر است که در این تاریخ مذاکرات صلح چند هفته‌ای است بین آمریکا و طالبان آغاز شده است)

به علاوه شنبه سیزدهم دی ماه ۱۳۹۹ / ژانویه ۲۰۲۱ علمای افغان و هند در مرکز فرهنگ اسلامی دهلی نواحی برگزار کردند و جنگ فعلی افغانستان را نامشروع دانستند و هدف قرار دادن مراکز ملکی و تخریب زیربناهای ملی به دست طالبان را حرام اعلام کردند. البته در این نشست طالبان متهم به ادامه جنگ شد و شرکت‌کنندگان به اتهام‌زنی علیه طالبان پرداختند. طی این سال‌ها نشست‌های مشابهی بین علمای افغان و کشورهای اسلامی مثل نشست علمای افغان و

مصر، علمای افغان و پاکستان، علمای افغان و اندونزی برگزار شد که تقریباً مواضع هم‌سانی با موارد پیش‌گفته داشتند. با بررسی خروجی این نشست‌ها و فتاوای صادر شده، به چند نکته می‌توان دست یافت:

۱. این روحانیان، جنگ فعلی را از باب قتال و جنگ دو یا چند گروه از مسلمین می‌دانند؛ نه از باب جهاد؛ لذا طرفین را بر سیل خطا می‌انگارند، جنگی که هیچ‌کدام از طرفین حجت شرعی بر آغاز و ادامه آن ندارند.

۲. مطابق آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» (آیه ۹، سوره حجرات) وظیفه و مسئولیت خود را میانجی‌گری و دعوت به صلح و آتش‌بس می‌دانند.

۳. انتقاداتی را متوجه دولت می‌دانند مثل عدم‌رسیدگی به اوضاع معیشتی امامان مساجد و نادیده‌انگاشتن روحانیان و استفاده مقطعی و ابزاری از آنان برای فشار بر طالبان یا طرف‌های خارجی.

۴. با طالبان در تشریع و صدور فتوا بر جواز عملیات انتحاری و کشتن غیرنظامیان و تخریب زیرساخت‌ها مخالف‌اند و این موارد را حرام می‌دانند.

۵. دخالت طرف‌های خارجی به نفع هر دو طرف جنگ را در استمرار وضع کنونی موثر و تعیین‌کننده می‌دانند.

۶. گرچه آزادی بیان را محدود به عدم مخالفت با شریعت می‌دانند اما مانند طالبان قائل بر وجوب تطبیق شریعت و اجرای احکام از جانب حکومت نیستند.

۷. این روحانیان عامل اتهام‌زنی به آنان در سهیم بودن در جنگ افغانستان را متوجه دولت و رسانه‌ها می‌دانند. رسانه‌ها فتاوا و سخنان آن‌ها در مساجد و نمازهای یومیه و جمعه و در مراسمات مذهبی را پوشش نمی‌دهند سپس آن‌ها را متهم به طرف‌داری از طالبان یا جهت دیگر می‌کنند.

۸. حضور نیروهای خارجی و غیرمسلمانان در کشور را غیر مطابق با اسلام می‌دانند.

همچنین آن‌ها از علمای جهان اسلام دعوت می‌کنند تا با فتاوا ایشان و با برگزاری نشست‌های مستمر جنگ را محکوم کنند تا فشاری باشد بر طرفین برای پذیرش مذاکره و آتش بس.

قابل ذکر است که در این نوشتار مواضع روحانیان حاضر در این نشست‌ها بررسی شده است و این به معنی اتفاق تمامی علما بر موارد پیش گفته نیست؛ اما اگر آن عده علمایی که در تشکیل دولت و ایجاد نهادهای فعلی نقش داشته‌اند به علاوه روحانیان هم‌پیمان با طالبان را در نظر بگیریم، می‌توان ادعا کرد جو غالب بر فتاوا و مواضع رسمی روحانیان کم‌وبیش همان موارد بالاست. در خاتمه تأکید می‌کنیم که موضع علمای جعفری و فرق شیعه در این نوشتار بررسی نشده است.



مدرسه‌سازی سیاست سعودی برای گسترش وهابیت در افغانستان

در ماه‌های گذشته ترورهای هدفمند در افغانستان افزایش یافته است به نقل از برخی گزارش‌ها تعداد این کشته‌ها به بیش از ۲۰۰ نفر می‌رسد. در بجنوبه این بحران در داخل افغانستان، محمد حنیف اتمر،

وزیر خارجه افغانستان، سفر نسبتاً طولانی سه روزه‌ای را در ۳۰ دی ماه به عربستان انجام داد، وی در این سفر با برخی از مقامات سعودی گفت‌وگو و رایزنی کرد. هرچند که گفته شد هدف از این سفر، تقویت هرچه بیشتر روابط دوجانبه، قدردانی از حمایت و پشتیبانی ریاض از روند صلح افغانستان (!) و گسترش روابط اقتصادی و تجاری بوده است، ولی با توجه به دیدار اتمر با «حمد بن محمد آل شیخ»، وزیر معارف عربستان سعودی، می‌توان هدف سفر اتمر به عربستان را بیشتر فرهنگی ارزیابی کرد، چرا که در پایان سفر اعلام شد که افغانستان و عربستان تفاهم‌نامه‌ای را در بخش آموزش، تربیت مدرس، تدوین برنامه‌های آموزشی و واحدهای درسی و نیز اعطای بورسیه به دانشجویان افغان امضا کرده‌اند. به راستی عربستان چه هدفی را از گسترش روابط فرهنگی با افغانستان دنبال می‌کند؟

در تیرماه سال جاری هنگامی که جسیم محمدالخدای، سفیر عربستان در کابل، با فضل هادی مسلم‌یار، رئیس سنای افغانستان، ملاقات کرد، از طرح ریاض برای آغار کار احداث دانشگاه بین‌المللی اسلامی در ولایت ننگرهار و نیز ساخت ۱۰۰ مدرسه دینی در افغانستان خبر داد. انتشار این خبر با واکنش گسترده کاربران افغان در فضای مجازی و ابراز نگرانی از دور تازه تلاش‌های سعودی برای گسترش وهابیت در افغانستان مواجه شد. این هجمه به حدی وسیع بود که سفارت عربستان در کابل مجبور شد، خبر ایجاد مدارس دینی در افغانستان را تکذیب کند و مدعی شود که اصلاً این موضوع در دیدار با مسلم‌یار مطرح نشده است. اما سفارت افغانستان در ریاض ناگهان اعلام کرد که عربستان سعودی به درخواست کابل در نظر دارد به جای ۱۰۰ مدرسه، ۶۰۰ مدرسه در افغانستان ایجاد کند. در تکمیل این خبرها روزنامه هشت صبح کابل نوشت که صندوق توسعه عربستان سعودی با کمک ۵۰ میلیون دلاری با ساخت این ۶۰۰ مدرسه موافقت کرده است

و شوراهای توسعه روستایی نیز ساخت این مدارس را به عهده خواهد داشت.

موضوع ساخت مدرسه توسط عربستان در حالی مطرح می‌شود که علما و کارشناسان افغان بارها نسبت به تلاش‌های عربستان برای گسترش وهابیت در این کشور ابراز نگرانی کرده‌اند. پیش از این نیز «عارف رحمانی»، نماینده غزنی در پارلمان افغانستان، در جلسه عمومی این مجلس نسبت به تلاش‌های عربستان برای نفوذ در نظام آموزشی افغانستان هشدار داده بود و خواستار هوشیاری دولت در این باره شده و گفت: مدرسه‌سازی در افغانستان توسط عربستان سعودی حتی اگر زیر نظر دولت هم باشد پیامدهای بسیار وحشتناکی خواهد داشت. افزایش نفوذ عربستان سعودی و گسترش وهابیت در افغانستان همواره موجبات نگرانی مردم و دلسوزان این کشور بوده است؛ زیرا اعتقاد دارند که هدف عمده ریاض از ایجاد دانشگاه، نفوذ در بخش آموزش این کشور و ترویج افکار وهابیت در افغانستان است. در این رابطه کسی تردید ندارد که وهابیت طی سه دهه گذشته همواره به عنوان تغذیه‌کننده فکری جریان‌های افراطی و تکفیری نقش تخریبی را در افغانستان دنبال کرده است. علت هم کاملاً مشخص است از آنجا که گروه‌های تکفیری جایگاهی بین مردم و افکار عمومی افغانستان ندارند، حکام سعودی و برخی از کشورهای عربی در تلاش هستند از طریق توزیع پول بین امامان مساجد و در صورت تأسیس مدرسه از طریق مدیران مدارس، برای جریان‌های تکفیری پایگاه فکری ایجاد کنند.

آنچه که در این ایام در افغانستان رخ می‌دهد، نتیجه فقر فرهنگی و پایین بودن سطح آگاهی و سواد در افغانستان است و راه جبران این عقب‌ماندگی نیز بالابردن سطح سواد و آگاهی مردم است؛ اما این راه‌حلی که حاکمان کنونی افغانستان در زمینه گسترش مدارس در پیش گرفته‌اند تنها زمینه‌ای خواهد شد برای گسترش تفکر وهابیت و

به تبع آن افزایش اختلافات فرقه‌ای و مذهبی.

با بررسی شرایط پاکستان در این زمینه این سوال مطرح می‌شود، هنگامی که سعودی‌ها پول می‌دهند و کمک می‌کنند چه آموزشی به فرزندان شما می‌دهند؟

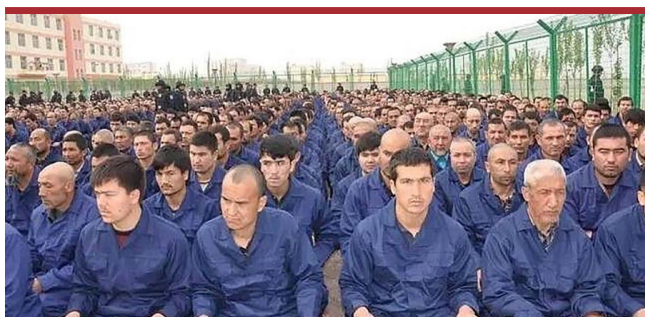
تا قبل از ورود عربستان به صحنه ساخت مدارس دینی در پاکستان چیزی به نام فرقه‌گرایی در این کشور وجود نداشت و شیعه و سنی در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشتند و در ایام عزاداری ماه محرم برادران اهل سنت در مراسم عزاداری شیعیان شرکت می‌کردند. تعلیمات مدارس دینی ساخت عربستان کار را به جایی کشانده که امروز شاهد روابط متشنج شیعه و سنی در این کشور هستیم و دود آتش حمایت از فرقه‌گرایی به چشم دولت پاکستان هم رفته است.

بالا بردن سطح فرهنگ و سواد دینی مردم افغانستان ترویج بردباری مذهبی و حس نوع دوستی و تحمل عقاید مخالف و سعه صدر است؛ نه آموزش عقاید تکفیری و هابیت و کشتار و خون‌ریزی‌های بی‌رحمانه. گروه‌هایی که برای جلوگیری مردم از دسترسی به کتب چاپ ایران حاضر به کشتن دانشجویان بی‌گناه دانشگاه کابل می‌شوند تا مانع از برگزاری نمایشگاه کتاب در دانشگاه کابل شوند و کامیون محموله کتاب‌های خریداری شده تجار افغان در گمرک اسلام قلعه را به آتش می‌کشند، نمی‌توانند مروج فرهنگی باشند که مردم افغانستان را به سمت پیشرفت هدایت کند.

سیاست‌های سه دهه گذشته عربستان به غیر از بدبختی و فلاکت ارمنان دیگری برای مردم افغانستان نداشته است. یکی از نمایندگان مجلس افغانستان در اظهار نظر جالبی گفته است: «عربستان در مقابل تأسیس ۱۰۰ مدرسه قصد دارد یک بیمارستان هم بسازد. برای ۱۰۰ مدرسه عربستان یک بیمارستان کافی نیست، حداقل عربستان باید ۱۰۰ بیمارستان در کنار این مدارس بسازد تا زخمی‌های عملیات تروریستی را که طلبه‌های این ۱۰۰ مدرسه روی دست مردم افغانستان می‌گذارند را مداوا و

معالجه کنند. مدرسه و فرهنگ پوشش است، مهم‌ترین هدف عربستان در افغانستان اهداف سياسي و ژئوپولتيکي است. در واقع اين هدف در مرکز ثقل خواسته‌های حاکمان عربستان می‌باشد. بنابراین تمامی پروژه‌های فرهنگی، دینی و ... عربستان سعودی را می‌توان به منظور رسیدن به این هدف ارزیابی کرد. اهداف سياسي و امنیتی عربستان بسیار متنوع و گسترده است. اما در یک ارزیابی کلی می‌تواند عنوان کرد، هدف اصلی ورود به رقابت‌های منطقه‌ای، گسترش دامنه نفوذ و استفاده از افغانستان به مدخل نفوذ به کشورهای آسیای مرکزی است. برای رسیدن به این اهداف، عربستان برنامه‌ها و پروژه‌های متنوعی را در دستور کار دارد که برخی از آنها دراز مدت و برخی نیز کوتاه مدت هستند.

در بخش اهداف طولانی مدت، عربستان سعودی به صورت زیربنایی به دنبال پرورش نسلی از گروه‌های سلفی در افغانستان می‌باشد که بتوانند در آینده، اهداف سياسي و امنیتی عربستان را پیاده کنند و همچنان افغانستان خانه گروه‌های تروریستی باشد، بلکه بتوانند جبران شکست‌های خود در سوریه، عراق و یمن را در افغانستان جبران کنند. در همین راستا افغانستان به پایگاهی برای گسترش حوزه نفوذ سعودی در آسیای میانه تبدیل شود. نگاهی به فعالیت‌های عربستان در تاجیکستان طی چند سال اخیر حاکی از برنامه‌های دراز مدت سعودی‌ها در منطقه دارد که بدون شک در تمام این طراحی‌ها جنبه مقابله با جمهوری اسلامی ایران و خودنمایی در حوزه‌هایی که به طور سنتی حوزه تمدنی ایران بوده، نمایان و آشکار است. از این جهت می‌باید به دولت افغانستان هشدارهای لازم داده شود که دست از این بازی خطرناک بردارند و به دنبال راه کارهای اساسی برای حل مشکلات کشورشان به خصوص در حوزه دینی و فرهنگی باشند.



مسلمانان ایغور قربانی افراط و تفریط

استادیار مطالعات تاریخ شرق آسیا در دانشگاه «آرکانزاس» می‌گوید: «چین» طی یک حمله سازمان یافته، مسلمانان «ایغور» را در «پادگان‌های بازآموزی» بازداشت کرده است.

وی افزود: بسیاری نمی‌دانند؛ ایغورها به عنوان اقلیتی مسلمان ترک‌تبار که در غرب چین اقامت دارند، به تنهایی هدف نیستند؛ بلکه سایر مسلمانانی که در مناطق مختلف این کشور زندگی می‌کنند، نیز وضعیتی مشابه دارند.

طی ۳ سال گذشته، بیش از یک میلیون مسلمان ایغوری، در جمهوری خلق چین، از سوی دولت این کشور مورد آزارهای زیادی قرار گرفتند. اما این مسأله در رسانه‌های بزرگ، بازتابی نداشت.

یکی از دلایل اصلی چین برای انجام این اقدامات تشکیل گروه‌های افراطی با نام ترکستان در سوریه و هم‌سویی این گروه‌ها با جریان‌های سلفی جهادی در سوریه بوده است. چین این مسأله را تهدیدی برای امنیت خود تلقی کرده و برای جلوگیری از ایجاد اینگونه گروه‌های جهادی در داخل چین اقدام به ایجاد محدودیت‌های بزرگی برای تمامی مسلمانان در چین کرده است. نفوذ کشورهای غربی از طریق متحدان منطقه‌ای و برخی کشورهای عربی در میان گروه‌های سلفی جهادی باعث شده تا کشور چین از این نظر احساس خطر کرده و از

ترس نفوذ کشورهای غربی در میان مسلمانان این کشور اقداماتی را بر علیه مسلمانان به خصوص منطقه ترکستان انجام دهد.

این مسلمانان به دلیل ارتباطات خود با مسلمانان خارج از کشور؛ مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند؛ مثلاً بسیاری از آنان، از حق دریافت گذرنامه محروم هستند.

هدف اصلی چین از این اقدامات، آن است که هویتی سکولار برای مسلمانان چین ایجاد کند به گونه‌ای که ارتباط فکری و فرهنگی میان مسلمانان این کشور با سایر مسلمانان وجود نداشته باشد یا به عبارتی می‌توان گفت این کشور درصدد «چینی‌سازی اسلام» است.

مقصود از اصطلاح «چینی‌سازی» آن است که گروه‌های مسلمان را از طریق عادی‌سازی فرهنگی یا سیاست‌های استعمار فرهنگی مستقیم، در داخل جامعه ذوب کند. هدف از اجرای این سیاست‌ها، آن است که نمود رفتارهای اسلامی در زندگی روزانه، کاهش یابد.

شمار مسلمانان در این کشور، ۴۰ میلیون نفر برآورد می‌شود که کمتر از ۲٪ کل ساکنان آن را تشکیل می‌دهند.

این سیاست‌ها، با مقاومت جوامع داخلی از جمله اعتراضات خیابانی روبه‌رو شده است؛ جوامعی که از مداخله‌های بازوان دولت در امور دینی ویژه خود، ناراضی است.

ارتباط میان مسلمانان و دولت چین، از قرن ۱۸، تغییر کرد. حاکمان این کشور، درصدد گسترش قلمرو امپراطوری خود تا منطقه خودگردان «سین کیانگ ایغور» برآمدند؛ این سیاست به تنش‌هایی با ساکنان مسلمان انجامید و قرن ۱۹ با اعتراضات مسلمانان علیه حکومت همراه بود. هدف از این اعتراضات، مخالفت با کنترل بیشتر و مستقیم دولت بر مناطق خودگردان مسلمان‌نشین، عنوان شده بود؛ اما با خشونت سرکوب شد.

در اواخر قرن ۱۹، منطقه «سین کیانگ» به مناطق تابع امپراطوری

چین اضافه شد.

جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تأسیس شد و مسلمانان بار دیگر از آزادی نسبی دینی برخوردار شدند؛ زیرا دولت جدید، اولویت‌های دیگری داشت؛ اما در جریان سال‌های انقلاب فرهنگی یعنی ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ که هرج و مرج به اوج خود رسید، بار دیگر به مساجد هتک حرمت شد، قرآن‌ها و کتب دینی سوزانده شد و ارتش سرخ کمونیست، هرگونه آثار دین را از بین برد. پس از فوت «تسیتونگ» در سال ۱۹۶۷، کمونیست‌ها سیاست‌های نرم‌تری نسبت به مسلمانان اتخاذ کردند.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و آغاز جنگ با تروریسم، دولت چین نیز از آنجا که زمینه‌های عملیات تروریستی در این کشور وجود داشت اقداماتی برای مقابله با مسلمانان افراطی در منطقه سین کیانگ انجام داد.

در آن زمان، از اقلیت «هوئی» به عنوان اقلیت نمونه تمجید به عمل آمد؛ زیرا به زبان چینی سخن می‌گفتند و اقلیتی بسیار باارزش برای این کشور به شمار می‌رفتند که در تحسین روابط دیپلماتیک دولت چین و کشورهای اسلامی نقش داشتند؛ اما به دلیل وجود گرایش‌های افراطی و ارتباط با کشورهای غربی در میان برخی از ایغورها دولت چین سیاست سرکوب‌گرایانه نسبت به این گروه از مسلمانان داشت.

این سیاست‌ها، سازمان‌یافته و مبتنی بر وسایل کنترل پیشرفته بود؛ به گونه‌ای که دوربین‌های «هوآوی» با شناسایی چهره افراد، می‌تواند افراد منتسب به اقلیت اویغور را شناسایی و به مقامات دولتی هشدار بدهد.

در حال حاضر، دامنه این سیاست‌های بی‌سابقه که مبتنی بر فناوری‌های روز است، افزایش یافته است تا اقلیت‌های دیگر را نیز دربرگیرد؛ زیرا هدف غلبه فرهنگ رایج چین در میان تمامی اقوام چینی است و به نظر می‌رسد که این طرح حداقل تاکنون به اهداف خود رسیده است.

اقتصاد روبه‌رشد چین، نقشی محوری در تسهیل این رفتارها یا تشویق جامعه بین‌المللی به عدم توجه به این حوادث، ایفا می‌کند. این کشور با طرح «کمربند - راه» که هدف آن تولید تجارت در بخش‌های زیرساختی و انرژی در کشورهای در حال توسعه است، راه اعتراض را بر کشورهایمانند اندونزی و پاکستان بسته است.^۱

به‌عنوان نمونه خبرگزاری «آسوشیتد پرس» در خبری اعلام کرد مسلمانان ایغور در ترکیه بیم آن دارند که آنکارا در برابر واکسن‌های ضدکرونا یی چینی، آنان را به این کشور تحویل دهد.

گفته می‌شود: پلیس ترکیه در ماه‌های اخیر، حدود ۵۰ تن از ایغورها را در مراکز مهاجرت اجباری بازداشت کرده است. هرچند تاکنون، دلیلی محکمی برای معاوضه وجود ندارد؛ اما نمایندگان ایغورها بیم آن دارند که پکن از واکسن به‌عنوان اهرم فشاری جهت تحویل گرفتن مجرمان، استفاده کند. توافق‌نامه (تحویل ایغورها) چند سال پیش امضا شده بود؛ اما چین به‌صورت ناگهانی در ماه دسامبر آن را تصویب کرد و ممکن است که این ماه به پارلمان ترکیه ارائه شود. این توافق‌نامه به کابوسی برای ایغورها تبدیل شده است که زندگی آنان را تهدید می‌کند. یکی از دلایل اصلی حضور گسترده ایغورها در ترکیه وجود گرایشات قومی و مذهبی میان ترکستان شرقی و ترکیه می‌باشد. با شروع جنگ سوریه و بعد از استقرار گروهک جبهه النصره در سوریه دسته‌های گوناگونی از ایغورهای هم‌پیمان با ترکستان شرقی از طریق کشور پاکستان به ترکیه سفر کرده و به دلیل پیوندی که به‌صورت غیررسمی میان اعضای جبهه النصره و دولت ترکیه برقرار بود توانستند از طریق مرز ترکیه وارد سوریه شوند و برنامه‌ای برای زندگی و مبارزه مسلحانه خود در مناطق گوناگون سوریه ایجاد کنند. بعد از آن بود که ارگان‌های تبلیغاتی گسترده‌ای همچون «صدای اسلام» یا «صوت الاسلام» را برای خود تهیه دیدند و به تبلیغ و انتشار مواضع و مواضع

.....
1 <https://arabi21.com/story/1329123/>

گروهک مطلوب خود پرداختند.

این گروهک به تأسی از گروهک‌های هم‌پیمان خود همچون جیش الفتح، تحریر الشام، جبهة النصرة و... اختلافات جدی با گروهک تروریستی داعش داشتند و بارها درگیری‌های میدانی جدی میان آن‌ها شکل گرفت که ریشه اصلی این اختلافات بیشتر از آن‌که مربوط به ایدئولوژی و نگاه‌های عقیدتی باشد به موضوع بهره‌مندی از منابع ثروت و قدرت همچون بهره‌مندی از ذخایر نفت، ذخایر سرزمینی و دارایی‌های ملت سوریه و بحث‌های مربوط به خلیفه‌گری بوده است. امروز بعد از شکست تروریست‌ها در سوریه و عراق، این گروهک در یک منطقه بسیار کوچک در نزدیکی منطقه بوکمال مستقر هستند و گروه‌هایی از آن‌ها نیز در مناطقی از ترکیه زندگی می‌کنند. هم‌اکنون بازگشت این تروریست‌های افراطی به منطقه سین‌کیانگ بزرگترین نگرانی دولت چین و مردم منطقه سین‌کیانگ قلمداد می‌شود، اتفاقی که براساس اخبار منتشرشده در برخی رسانه‌ها نشان از این دارد که علاوه بر ترکیه گروه‌های زیادی از ایشان در حال سفر به جنوب آسیای مرکزی و شمال افغانستان هستند. اما در مورد ادعای ارتباط این گروه با جریان طالبان که در برخی رسانه‌ها مطرح شده است به نظر می‌رسد این مساله خلاف واقعیت‌های موجود است. نزدیکی دیپلماتیک طالبان به دولت‌های چین و روسیه و تفاوت گرایشات قومی و مذهبی میان طالبان و ایغورها از مهم‌ترین دلایل خلاف واقع بودن این گزارش‌ها می‌باشد.

دسته دیگری از ایغورهای چین که تکیه بر گرایشات قومی خود داشته و فضای مذهبی و عقیدتی کم‌رنگ‌تری دارند و البته آن‌ها هم به دنبال استقلال از حکومت مرکزی چین هستند، گروهی هستند که عموماً با حمایت دولت‌های غربی خصوصاً ایالات متحده آمریکا و مراکز هم‌چون بنیاد اعانه ملی برای دموکراسی همراه هستند و در قالب عناوینی همچون کنگره جهانی ایغور و تحت رهبری ربیعہ قدیر فعالیت می‌کنند و بخش زیادی از

گزارش‌های نهادهای حقوق بشری بین‌المللی که این روزها در رسانه‌های غربی انعکاس می‌یابد توسط این جریان برای این رسانه‌ها ارسال می‌شود. برخی کارشناسان معتقدند که انتشار این مطالب و بهره‌جویی از اهرم‌های حقوق بشری ابزاری است که ایالات متحده آمریکا تصمیم دارد از آن برای امتیازگیری در جنگ اقتصادی خود با دولت چین بهره‌برد.



«وسیم یوسف» عالمی درباری که متناسب با مصالح دربار فتوا می‌دهد!

«وسیم یوسف» مبلغ اماراتی اردنی تبار در رأس طرح «عادی‌سازی روابط با اسرائیل» قرار دارد؛ طرحی که این کشور سردمدار آن است. او نظریه‌پرداز، متفکر و مبلغی است که در راستای تبرئه اسرائیل از هرگونه عیب و نقصی به مهندسی عقاید و افکار می‌پردازد.

او در دوران دبیرستان با جریان سلفی آشنا شد. به شدت به سلفیت سروریه گرایش پیدا کرد و آموزه‌های آنان را فراگرفت؛ با این تفاوت که به صورت حرفه‌ای مسائل سیاسی را به مسائل دینی آمیخت. موج سیاسی و دینی‌ای که در جریان حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ ایجاد شد نیز می‌تواند بر این امر مؤثر باشد.

این مرحله با اوج‌گیری «اخوان المسلمین» و بسیاری از جریان‌های اسلامی همراه بود؛ به‌ویژه جریان جهادی که به دلیل پیروزی‌های افغانستان بر شوروی پیروزی‌هایی کسب کرده بود و با تهاجم آمریکا به

عراق ادامه پیدا کرد.

وسیم تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته «مهندسی پرواز» ادامه داد؛ اما این رشته با اصول اعتقادی او هم خوانی نداشت؛ لذا به رشته «القراءات القرآنیة / تفسیر قرآن» تغییر رشته داد.

وی در راستای شکوفایی استعداد دینی- رسانه‌ای خود، به امارات سفر کرد و به شدت مجذوب شیخ «زاید بن سلطان» شد.

در سال ۲۰۱۴، تابعیت امارات را دریافت کرد و چندین برنامه اسلامی در شبکه‌های ماهواره‌ای از جمله شبکه «ابوظبی» به او واگذار گردید. عشق به دیده‌شدن به نوعی هیستری عجیب در او تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که از او یک دلک در جلوی دوربین ساخت.

حضور فشرده‌اش در برنامه‌ها، با خشم قشر وسیعی از مسلمانان مواجه شد؛ خشمی که نسبت به مبلغ دیگری در دهه گذشته سابقه نداشت. او به طرح دیدگاه‌ها و پیشنهادات افراطی و خصمانه خود پرداخت. در این راستا از هجمه به اصول دین و تمسخر شخصیت‌های دینی مؤثر در تاریخ اسلام شروع کرد و تا ایجاد تشکیک نسبت آیین مذهبی امت جلو رفت.

وسیم، تروریسم را به مساجد مرتبط دانست و گفت: تفکرات فرد داعشی برگرفته از قرآن است. او با تغییر خواسته‌های دستگاه سیاسی، تغییر رنگ می‌داد. مقامات سیاسی، جلب رضایت غربی‌ها را منوط به کنکاش در نقاط ضعف مسلمانان می‌دانستند؛ گویا روشنفکری به معنای هجمه به اصول دین، تخریب دین، ارکان و شخصیت‌های آن بود. بدتر آن که وی خود را به عنوان حامی و نوآور در دین معرفی می‌کرد.

این مبلغ جنجالی توانست رضایت مقامات سیاسی را جلب کند و دریافت که چگونه در میان علما و بوق‌های درباری برای خود جایگاهی تاریخی فراهم سازد. او به آنان ثابت کرد که مخالف تاریخی

رویکردهای مبلغان ارشد تاریخ اسلام است؛ به ویژه افرادی که اسامی آنان با مواضع علیه ظلم، مقاومت در برابر حکام، مقابله با اشتباهات آنان و جهاد علیه دشمنان امت، عجین شده است. اصل برای وسیم، حمایت از حاکم، توجیه منطقه و هم‌رنگ شدن با مواضع حاکم بود؛ این موضع ممکن است امروز، علیه اشغال‌گری باشد و فلسطین را سرزمین جهاد بداند؛ اما فردا ممکن است تغییر کند.

عقده حقارت این مبلغ باعث شد تا با تمامی مبلغانی که همچنان مستقل از دربار هستند یا حداقل با آن ارتباط ندارند، با تمام قدرت بجنگد.

یوسف از منبر خود در مسجد «شیخ زاید» جهت انتقال تفکرات سیاسی و دینی خود به جامعه «ابوظبی» استفاده کرد تا تأکید کند که یک عالم درباری رسمی است و دستگاه حاکم به واسطه او، تفکرات خود را منتشر می‌سازد. از سوی دیگر، نشان داد که می‌تواند در بزرگ‌نمایی واقعیت اجتماعی برای هم‌پیمانانش، نقش مهمی ایفا کند.

او با حمله به «وهابیت»، مدعی شد که این جریان با اسلام سیاسی سرستیز دارد. حتی برای مدرن جلوه‌دادن امارات، بارها برای برخی از علمای عربستان مزاحمت ایجاد کرد و زمینه زندانی شدن برخی از آنان را فراهم ساخت؛ اما علمای این کشور، به این نیت او به خوبی پی بردند؛ لذا در فاسق خواندن وسیم بریک دیگر پیشی گرفتند و به مسلمانان نسبت به سموم (فکری) وی هشدار دادند.

بازی‌های یوسف برخی اوقات؛ به ویژه سال گذشته دامن خودش را نیز گرفت؛ اما پند نگرفت و نخواست شهرت، نفوذ و قدرت را کنار بگذارد؛ زیرا خودش را بهترین مبلغ و عالم‌ترین فرد نسبت به تاریخ و سیاست می‌دانست.

آسیب‌ها و نیش‌هایی که به او رسید، باعث نشد تا سیره رهبران

سیاسی و عاقبت فاجعه بارشان را درست مطالعه کند. سال گذشته که به اتهام ترویج تنفر و تبعیض در جامعه و اهانت به «بخاری» و دیگر علمای مسلمان به دادگاه جنایات ابوظبی ارجاع داده شد، درس عبرت نگرفت.

برداشته شدن نقاب از چهره وسیم، او را ضعیف‌تر از بال یک پشه ساخت؛ تا جایی که از بیم حملات فضای مجازی به مردم متوسل شد و به جای اینکه در جستجوی راهی برای پایان دادن به این بازی‌ها برآید با تمام قدرت کوشید تا خاندان «زاید» را در کفه‌ای بالاتر از خود دین قرار دهد، شاید بتواند نفوذ از دست رفته خود را بازستاند.

این حوادث باعث شد تا متحمل ضربه‌های پی‌درپی گردد. اماراتی‌ها بدترین دشنام‌ها را نثارش کردند و تهدید به مرگ شد. اتهاماتی به او وارد شد که اعتبارش را مخدوش ساخت، مانند سرقت مقالات. عجیب اینجاست که وی منکر این سرقت علمی نشد؛ بلکه کوشید تا آن را توجیه سازد.

وسیم یوسف در کمین فرصتی بود تا بار دیگر به آغوش دربار بازگردد و برای این مهم، موضوعی بهتر از «عادی‌سازی روابط با اسرائیل» نیافت. گفته می‌شود او تابع بی‌چون و چرای دستگاه حاکم بود و آن‌چنان خود را با موضوع «عادی‌سازی» وفق داد که هر کس توثیق‌هایش را بخواند، احساس می‌کند که فلسطین غالب و اسرائیل مغلوب است.

وی هر روزه خطر مبلغان درباری را اثبات می‌کند؛ مبلغانی که توانایی منحصر به فردی در صدور فتواهای متناسب با مصالح و افکار حاکمان دارند. شیخ «غزالی» در توصیف این علما می‌گوید: «آنان یک کلمه علیه صلیبی‌ها یا صهیونیسم یا کمونیست نگفته‌اند؛ اما در مقابل، نسبت به اشتباهات امت خود از دشمنانی که به خون این امت تشنه هستند و در صدد نابودسازی حال و آینده آن هستند، خشن‌تر برخورد می‌کنند».^۱

1 <https://www.noonpost.com/content/38668>



مرگ نوزاد به خاطر غسل تعمید، کلیسای ارتدکس را با چالش مواجه کرد

کلیسای ارتدکس رومانی پس از ایست قلبی و فوت یک نوزاد در مراسم غسل تعمید، با انتقادات فزاینده‌ای روبه‌رو شده است. فشار عمومی برای تغییر این مناسک، شامل سه بار غوطه‌ورکردن نوزادان در آب مقدس، در حال افزایش است. رسانه‌های محلی حوادث مشابهی را در سال‌های اخیر گزارش کرده‌اند.

این نوزاد که شش هفته داشته، پس از حمله قلبی، به بیمارستانی در شهر سوچیاوا منتقل شده اما چند ساعت بعد درگذشته است. در کالبدشکافی مشخص شد که در ریه‌های او آب وجود داشته است.

رسانه‌های محلی به نقل از سخنگوی بیمارستان، دن تئودوروویچی، اظهار داشتند: «یک نوزاد یک ماه و نیمه پس از غسل تعمید در کلیسا دچار ایست قلبی شده و اورژانس رومانی بلافاصله برای احیای او در محل حاضر شده است. وی با شرایط وخیمی در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان بستری و به دستگاه تنفس مصنوعی متصل شده است.»

پدر این نوزاد به روزنامه محلی «مونیتورل دو سوچیاوا» گفت: «پسرم در حال گریه بود که کشیش سه بار او را در آب غوطه‌ور کرد و آب به ریه او وارد شد. او را از آب درآوردم و خشک کردم. بعد از پزشکان که

شنیدم ۱۱۰ میلی لیتر آب به ریه او وارد شده بود. ... کودکی که دهانش باز است و دارد گریه می کند را که در آب فرو نمی برند!»
دادستان رومانی، تحقیقاتی را درباره این که آیا کشیش عامل مرگ کودک بوده است یا خیر، آغاز کرده اند.

تا پنجشنبه گذشته، بیش از ۵۶ هزار نفر دادخواستی آنلاین را امضا کردند که تغییر این مناسک را خواستار شده است. در این دادخواست آمده است: «مرگ یک نوزاد در نتیجه این مناسک، فاجعه بزرگی است. خطر مرگ نوزادان باید از میان برود تا شادی به این مناسک بازگردد.» اسقف اعظم سوچیاوا در اوایل این هفته در بیانیه ای به پدر و مادر نوزاد تسلیت گفت و اعلام کرد: «هیچ حرف و عملی برای پاک کردن اشک ها و تسکین قلب شکسته پدر و مادر و بستگان نوزاد در گذشته وجود ندارد. ما در این زمانه پردرد با بازماندگان اعلام هم دردی می کنیم.»

واسیله بانسکو، سخنگوی کلیسای رومانی، هم گفت که این کلیسا «نسبت به خانواده کودک متوفی دلسوزی عمیقی دارد. اما قطعا غم و اندوه بازماندگان فراتر از توان درک ما است.»
این حادثه بحث در باره آئین های دینی و نقش کلیسای ارتدکس در جامعه را دامن زده است.

ایوانا آنه دوگیو، روزنامه نگار مشهور رومانیایی، معتقد است، فاجعه نوزاد سوچاوا تنها به یک کشیش و آیین های کلیسا مربوط نیست بلکه به تمامی جامعه ربط دارد.

میهای شورا، فیلسوف و مقاله نویس ۱۰۴ ساله، در صفحه فیس بوک خود نوشت: «یک نوزاد تازه به دنیا آمده موجودی شکننده است، تشکیل شده از زندگی و نور، نه توده ای گوشتی که دیگران بتوانند او را بچرخانند و بگردانند تا زمانی که اطمینان حاصل کنند، او

.....
1 <https://www.independentpersian.com/node/>

”وظیفه“ خود را درست انجام داده است.

پلیس در حال تحقیق در این باره است که آیا کشیش با آگاهی از احتمال مرگ نوزاد اقدام به این کار کرده و در واقع مرتکب قتل شده است یا خیر.

بیش از ۶۰ هزار نفر طوماری را امضا کرده‌اند و خواهان لغو غسل تعمید به شکل سنتی، یعنی سه بار غسل کامل نوزادان شده‌اند.

■ کلیسای پرنفوذ

اکثر شهروندان رومانی مسیحی ارتدکس هستند. بیشتر آنها خود را «کاملاً مذهبی» نمی‌دانند اما اغلب، به‌ویژه در مناطق روستایی، درگیر یک تفکر سنت‌گرایانه مسیحی هستند. کلام کشیش برای بسیاری از آنها حجت است و حتی در شهرهای بزرگ بسیاری از مردم مناسک بی‌شمار مسیحی را به‌جا می‌آورند.

مقامات کلیسای ارتدکس این کشور هنوز در بسیاری از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی موضع‌گیری قاطعانه می‌کنند و خود را در بسیاری از مسائل دارای صلاحیت می‌دانند، به‌ویژه در زمینه سیاست خانواده و آموزش.

در این راستا آنها اغلب مواضع ضدلیبرال، بنیادگرایانه و ضدمدرنیسم ارائه می‌کنند.

رومانی برخلاف کشورهای غرب اروپا تاکنون جدایی کامل دین از حکومت را تجربه نکرده است. در قانون اساسی سال ۱۹۲۳ این کشور مسیحیت ارتدکس به‌عنوان دین رسمی ذکر شده است که بر دیگر ادیان برتری دارد. در رتبه‌بندی موسساتی که دارای بیشترین اعتماد اجتماعی هستند کلیسای ارتدکس همواره در رده‌های بالا قرار دارد.

■ کلیسای ارتدکس خود را بی‌گناه می‌داند

مقامات کلیسا در بسیاری از موارد از مصونیت ویژه‌ای برخوردار هستند و خود را در قبال پیامدهای آنچه که تبلیغ می‌کنند یا انجام می‌دهند

مسئول نمی‌دانند.

در رابطه با مرگ نوزاد سوچاواویی نه تنها هنوز کسی مسئولیتی به عهده نگرفته است بلکه اسقف تئودوسی، یکی از جنجالی‌ترین اسقف‌های کلیسای ارتدکس گفته است که به احتمال زیاد مادر کودک به او بیش از حد شیر داده و این باعث مرگ فرزندش شده است.

اسقف تئودوسی در واکنش به طومار ۶ هزار نفری تاکید کرده است که مراسم غسل تعمید «در هزار سال آینده» هم به همین شکل سنتی برگزار خواهد شد.

او حتی خواستار غسل نوزادان در آب سرد شده است، زیرا به گفته او این عمل باعث خواهد شد که از نظر معنوی «حساس» شوند و از نظر جسمی قوی، طوری که در آینده دچار سرماخوردگی نخواهند شد.

تئودوسی در سال‌های اخیر خبرساز شده است، نه تنها به دلیل مواضع جنجال برانگیزش، بلکه به دلیل فساد، اظهارات نادرست و کلاهبرداری. او به همین دلیل چندین بار محاکمه شده اما تاکنون محکوم نشده است.^۱



«سابراک»، لابی «سعودی» در «واشنگتن» تأسیس شد!

لابی امور روابط عمومی «آمریکا - عربستان» موسوم به «سابراک» در مارس ۲۰۱۶، تأسیس شد. در این گزارش به این لابی و فعالیت‌های آن در «واشنگتن» می‌پردازیم.

1 <https://www.dinonline.com/25310/>

هدف از تأسیس این لابی «تحکیم روابط تاریخی «عربستان» و «ایالات متحده» است» که با «فرهنگ سازی، شفافیت و دیپلماسی ملی» محقق خواهد شد و مستلزم سازوکارهای زیر است: انتشار محتویات الکترونیکی دیداری و شنیداری، برگزاری فعالیت‌ها و همایش‌های مشترک میان دو کشور، هماهنگی با رسانه‌های آمریکایی جهت اطلاع‌رسانی و عملیاتی‌سازی تصمیمات فرهنگی - اجتماعی. آرم این کمیته، ترکیبی از یک نخل و دو خط آبی و قرمز است که نخل نماد کشور عربستان و خطوط قرمز و آبی نماد پرچم آمریکا است. طرح آرم برگرفته از طرح آرم کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل موسوم به «آپیاک» است که ترکیبی از ستاره اسرائیل است که با رنگ‌های قرمز و آبی، ترسیم شده است. این کمیته مهم‌ترین لابی اسرائیل در آمریکاست.

مؤسس و رئیس لابی «سلمان الأنصاری» است که به حضور در کانال‌های خبری و تحلیل مسائل سیاسی جدید عربستان، شناخته می‌شود. معاون وی «ریم دفع» آمریکایی عربستانی تبار، مواضع عربستان در رابطه با حقوق زنان، حقوق بشر و فعالان سیاسی را توجیه و ترویج می‌کند. الأنصاری از این لابی به عنوان تریبونی برای ترویج دیدگاه‌های خود در رابطه با ایالات متحده و منطقه غرب سیا» استفاده می‌کند.

در صفحه کاربری «سابراک» در توئیتر، آمده است: «این لابی مبتنی بر فعالیت‌های داوطلبانه و با مشارکت سازمان‌های داخلی آمریکاست و داوطلبانی برای مشارکت در این فعالیت‌های داوطلبانه انسانی اعزام می‌کند». علاوه بر این، گردشگری در عربستان را تبلیغ می‌کند و فرهنگ این کشور را برای جوامع آمریکایی می‌شناساند.

در پشت، اکثر فعالیت‌های فرهنگی این لابی در واشنگتن، اهداف صددرد صد سیاسی نهفته است؛ زیرا نام «سابراک» زمانی بر سر زبان‌ها

افتاد که یک هجمه رسانه‌ای - تخریبی علیه قطر راه انداخت. در پاسخ به این هجمه، شرکت قطری «Avenue Strategies / ا» استراتژی اونیو (خیابان) که روابط نزدیکی با محافل «ترامپ» دارد، نامه‌ای به وزارت دادگستری آمریکا فرستاد تا در رابطه با فعالیت‌های سابراک، شفاف‌سازی کند و این لابی را به ثبت برساند.

پس از اینکه، وزارت دادگستری درخواست شرکت قطری را بررسی کرد، این درخواست را قانونی یافت؛ زیرا این هجمه در وهله نخست، در راستای منافع عربستان قرار داشت؛ لذا از سابراک خواست تا منابع مالی خود را طی ۶۰ روز، شفاف‌سازی کند؛ اما الأنصاری گفت که هزینه مالی دو ماهه این لابی را، خودش پرداخت کرده است.

در نهایت این شرکت در اواخر آگوست ۲۰۱۷، در سایت وزارت دادگستری، به ثبت رسید.

سندی که سابراک در پاسخ به درخواست وزارت دادگستری، فاش کرد به ۴ شرکت متعلق به الأنصاری در عربستان اشاره می‌کند: ۱. شرکت تجاری «سلمان عبد الرحمن؛ ۲. شرکت «مارجین اسکوپ» که به مستندسازی درباره ایران و قطر و نقش آن دو در حمایت از تروریسم می‌پردازد؛ ۳. شرکت فناوری اطلاعات موسوم به «اسمارت ویژن»؛ ۴. شرکت «البیازین».

بر اساس اسناد وزارت دادگستری آمریکا، الأنصاری در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۷، توافق نامه‌ای با گروه «بودیستا» (گروه وابسته به دو برادر جان و تونی بودیستا مسئول تبلیغات انتخاباتی هیلاری کلینتون) جهت اعمال فشار سیاسی از طریق سابراک، امضا کرده است. این گروه، در مقابل دریافت ۳ میلیون و ۲۶۲ هزار دلار، طی ۳ ماه هجمه‌های رسانه‌ای مخربی علیه دولت قطر به راه انداختند.

بودیستا در اسناد خود به جزئیات فعالیت‌ها اشاره‌ای نمی‌کند؛ اما سایت «دیلی بیست» در گزارش خود به برخی جزئیات اشاره می‌کند:

این گروه تبلیغات رسانه‌ای علیه قطر را طراحی و به نام سابراک منتشر ساخت، از دونالد ترامپ خواست تا روابط خود را با این کشور قطع کند و در جریان مسابقات قهرمانی گلف در انگلیس، در شبکه‌های ماهواره‌ای، تبلیغاتی مبنی بر حمایت قطر از تروریسم و ایران را منتشر می‌سازد. «ریم دفع» تصریح کرد: مسابقات گلف از آن رو انتخاب شد که «ترامپ بازیکن گلف بود و این ورزش را با اشتیاق دنبال می‌کرد.» شایان ذکر است که گروه «بودیستا» همزمان با توافق نامه مذکور، با مرکز مطالعات و امور رسانه‌ای دیوان پادشاهی به ریاست «سعود القحطانی» مشاور «محمد بن سلمان» نیز قرارداد داشت.

پس از اعمال فشار برای شفاف‌شدن فعالیت‌های سابراک، پرونده‌هایی مبنی بر یک هجمه تبلیغاتی با بودجه بحرین، فاش شد که هدف آن به تصویر کشاندن دو دولت قطر و کره شمالی به عنوان دو شریک «تروریستی» بود. این هجمه تبلیغاتی را شرکت «Craft Digital Media» در مقابل دریافت یک میلیون و ۱۲۳ هزار دلار، انجام داد.

الأنصاری در اکتبر ۲۰۱۶، مقاله‌ای با عنوان «کیف یمكن لإسرائيل أن تساهم في رؤية السعودية ۲۰۳۰/ نقش اسرائیل در سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان» منتشر ساخت و در آن از اهمیت نقش این رژیم در تقویت صلح و ثبات در منطقه و تحقق چشم‌انداز عربستان سخن گفت که با استقبال اسرائیلی‌ها مواجه شد.

پیش از آن در سپتامبر ۲۰۱۵، وی مقاله‌ای منتشر ساخته بود و در آن از رؤیای خود مبنی بر تأسیس یک لابی عربی مشابه لابی اسرائیل سخن گفته بود. ممکن است تشابه اسمی «سابراک» و «آیباک» برگرفته از همین موضوع باشد.

الأنصاری در عادی‌سازی روابط عربستان با اسرائیل نیز نقش داشت؛ زیرا سابراک در مه ۲۰۱۸ قراردادی با «انجمن جهان اسلام» امضا کرد که به موجب آن، این انجمن در جریان سفر به واشنگتن از

موزه آثار یهود در نیویورک بازدید کند. هدف از این بازدید، بزرگداشت «هولوکاست» و تأکید بر اهمیت گفتگوی ادیان بود.

همچنین سابراک نشستی مشترک بین اعضای انجمن و برخی از مسئولان وزارت امور خارجه آمریکا مانند «سام براوان بک» سفیر سیار آمریکا در امور آزادی بین‌المللی دینی، ترتیب داد. وی با موضع حمایت‌آمیز از الحاق «کرانه باختری» و «غزه» به اسرائیل و پایه‌ریزی تفکرات جریان راست‌گرایی افراطی این رژیم، شناخته می‌شود.

در ادامه، سابراک طی سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۸، به ارائه خدمات رسانه‌ای پرداخت و با دومین همایش تقریب فرهنگی که انجمن «جهان اسلام» در نیویورک برگزار کرده بود، ارتباط گرفت. این انجمن به واسطه سابراک، شرکت «Southfive Strategies» را به مبلغ ۳۸ هزار دلار اجاره کرد و شرکت مذکور، از بسیاری از سازمان‌های و شخصیت‌های صهیونیسم برای حضور در این همایش دعوت به عمل آورد.

بنیان‌گذار این شرکت «جیسون اپستین» است که پیش از این به عنوان مدیر امور قانون‌گذاری سازمان یهودی «بنای بریت» اشتغال داشت. این سازمان قدیمی‌ترین سازمان تاریخی فعال «در مبارزه با یهود ستیزی و (حمایت از) تداوم دولت اسرائیل» به شمار می‌رود.

اسناد لابی در سایت وزارت دادگستری آمریکا حاکی از آن است که هزینه‌های راه‌اندازی و فعالیت این لابی به ۳ میلیون و ۳۰۵ هزار دلار می‌رسد. الأنصاری می‌گوید: این مبلغ را از حساب شخصی خود پرداخت کرده‌است. سابراک قرارداد خود با الأنصاری را در فوریه ۲۰۱۹، لغو کرد؛ اما این امر به معنای عدم همکاری وی با سابراک نیست؛ بلکه بدان معناست که این لابی برای منابع مالی خود، شیوه‌های دیگری که با قوانین آمریکا هم‌خوانی بیشتری داشته باشد، اتخاذ کرده است.^۱

1. <https://www.sasapost.com/who-is-saprac-saudi-lobby-in-wash->



عملکرد دارالافتاء مصر در سال ۲۰۲۰: گسترش فعالیت‌ها در فتاویٰ فقه فردی و تقابل با اسلام سیاسی به بهانه مبارزه با افراط‌گرایی

دکتر «شوقي علام» رئیس دارالافتاء مصر در گزارش خود در مورد عملکرد این نهاد دینی در سال ۲۰۲۰ اعلام کرد: شمار فتواهای صادرشده در سال ۲۰۲۰، در مقایسه با سال گذشته با افزایش ۲۰۰ هزار فتوا به یک میلیون و ۳۰۰ هزار فتوی رسید.

به گفته ابراهیم نجم مشاور «شوقي علام» بیشترین بخش فتاویٰ مربوط به کرونا و مسائل مربوط به آن بوده است. ابراهیم نجم مدعی شد این حجم از فتاوا با موضوعات متنوع، از یک سو، حکایت از اعتماد مردم به دارالافتاء و علمای آن دارد و از سوی دیگر به موفقیت دارالافتاء در به کارگیری ابزار نوین برای پاسخگویی به بیشترین مخاطب ممکن، اشاره می‌کند.

این در حالی است که یکی از فتاوای چالش برانگیز دارالافتاء مصر در سال گذشته مواجهه با اخوان المسلمین بود. بعد از تروریستی خواندن این گروه از سوی هیئت کبار عربستان، دارالافتاء مصر با استقبال از این فتوا و در حمایت از سیسی، رئیس جمهور مصر، در تقابل با اخوان المسلمین این گروه را تروریستی خواند. دارالافتاء مصر

در راستای حمایت از سیاست‌های سیسی و هم‌سویی این کشور با عربستان با شعار مبارزه با افراط‌گرایی و تفکرات داعش در حقیقت به دنبال مقابله با اسلام سیاسی و مشروعیت بخشی به حکومت سیسی می‌باشد. یکی از اموری که دارالافتاء مصر مورد انتقاد شدید رسانه‌های مصری قرار گرفته است عدم تقابل با گسترش جریان سلفی مصر که از مخالفان سرسخت اخوان است می‌باشد. به گزارش رسانه‌های مصری در اسکندریه و برخی استان‌های مصر به دلیل کمبود بودجه دارالافتا برای تامین مالی امامان جماعت جمعیت سلفیه مصر با قبول هزینه‌های مورد نیاز مساجد و امامان جماعت بسیاری از مساجد را در اختیار گرفته و زمینه رشد تفکر سلفیه را گسترش داده‌اند.

ابراهیم نجم، مشاور ارشد شوقی علام، در گزارش سالانه خود بدون اشاره به این چالش‌ها تنها به فعالیت‌های دارالافتا در حوزه دین فردی پرداخت. ایشان در گزارش خود با اشاره به بحران کرونا افزود، دارالافتاء مصر حضوری قدرتمند در صحنه داشته است و در فتوای خود تأکید کرده است که رعایت دستورالعمل‌های پزشکی برای مقابله با این ویروس، واجب شرعی است. به موجب بخشی از فتواها، فوت شدگان بر اثر ویروس کرونا شهید محسوب می‌شوند.

دارالافتا نسبت به برگزاری تجمعات جهت دعا برای دفع این ویروس، هشدار داده و آن را نتیجه برداشت غلط و آگاهی پایین برخی از مردم دانست. در ادامه نیز بر لزوم ماندن در خانه و دعای فردی تأکید کرد.

نجم اشاره کرد با انتشار فتواهای غیردقیق مبنی بر عدم وجوب روزه در ماه رمضان، دارالافتا فتوایی شرعی مبنی بر وجوب روزه ماه رمضان صادر کرده است؛ زیرا پزشکان تأکید کرده‌اند که روزه عامل ابتلا به کرونا شمرده نمی‌شود.

دارالافتاء در فتواها، بیانیه‌ها و نشریات خود تأکید کرد؛ پذیرش تصمیماتی که برای عدم برگزاری مراسم اجتماعی اتخاذ می‌گردد، از نظر شرعی واجب است؛ زیرا دستور خداست و نباید از آن تخطی شود.

سوءاستفاده از عواطف دینی مردم و تحریک آنان برای برگزاری مراسم دسته جمعی، جان آنان را در معرض خطر قرار می‌دهد و حفظ جان نخستین واجبی است که باید بدان عمل کرد.

در این فتواها به آثار منفی اقتصادی ویروس کرونا نیز توجه شده است و به موجب یک فتوا، پرداخت زکات به دو گروه جایز است: ۱. کارگران روزمزد. ۲. کسانی که به دلیل اقدامات پیشگیرانه، کسب و کارشان تعطیل شده است.

در فتوای دیگری، تأخیر در پرداخت زکات جهت رفع نیازها، مجاز شمرده شده است. از سوی دیگر در این برهه، ثروتمندان باید با انفاق و پرداخت صدقه به اقشار آسیب پذیر یاری رسانند.

دارالافتا در راستای همکاری با کادر پزشکی و مراعات شرایطشان، با صدور فتوایی اعلام کرد: اگر از اقامه نماز در خلال درمان معذور باشند، می‌توانند هر دو نماز را با یکدیگر بخوانند یا به جای وضو تیمم کنند. یکی از فتواهای مهمی که در سال ۲۰۲۰ در رابطه با ویروس کرونا، صادر شد عبارت است از: جواز تزریق واکسنی که در آن از فرآورده‌های خوک استفاده شده است.^۱



کشیش «شحاته قنوتی»، «رمز ورود» به گفتگوی ادیان

کشیش «جورج شحاته قنوتی» یکی از شخصیت‌های برجسته «تسامح» در منطقه و «رمز ورود» به گفتگوی ادیان به عنوان یکی

1. <https://www.elbalad.news/4636804>

از کوتاه‌ترین روش‌ها برای تحقق صلح مطلوب میان آنان به شمار می‌رود.

نام وی در سند «برادری انسانی» آمده است؛ سندی که در ۴ فوریه ۲۰۱۹ در ابوظبی، بین پاپ واتیکان و شیخ الأزهر به امضا رسید. قنواتی متفکری است که ارتباط با دیگری را راهی برای بنای روابط هستی می‌داند و انسان را به سمت صلح جهانی سوق می‌دهد. این عالم و کشیش در ۶ ژوئن ۱۹۰۵ در اسکندریه به دنیا آمد و در ۲۸ ژانویه ۱۹۹۴ وفات یافت. او یکی از ستون‌های فکری مصر به شمار می‌رود.

در ابتدا به تحصیل در رشته داروسازی پرداخت. سپس مدرک دکترای خود را در رشته «فلسفه و لاهوت» دریافت کرد.

در فرانسه و بلژیک به راهبان دومینیکن پیوست. در سال ۱۹۳۶ به مصر بازگشت و مؤسسه مطالعات شرق‌شناسی وابسته به دیر دومینیکان را در قاهره تأسیس کرد. سپس (نظریه) مکتب «گفت‌وگوی ادیان» را ارائه داد که ده‌ها تن به دلیل لزوم ارتباط عقیدتی با دیگری به آن پیوستند.

از این خاستگاه، قنواتی از اسلام و دیگر ادیان به خوبی دفاع کرد و بیش از ۵۰ سال را به گسترش علم، تفکر و فرهنگ گذراند.

این راهب دومینیکانی تألیفات متعددی در زمینه «تسامح و گفت‌وگو» ارائه داد، مانند کتاب «فلسفه تفکر دینی میان مسیحیت و اسلام» که با همکاری یک فیلسوف فرانسوی تألیف کرد.^۱

1. <https://www.skynewsarabia.com/varieties/1412223>



نخستین حضور علنی یهود در سودان

در اقدامی غیرعادی، یک خودروی زرهی پلیس در جلوی هتل مجلل «کورنتیا» در خرطوم قرار گرفته است. این هتل محل برگزاری همایشی است که با حضور یهودیان سودان و یک «خاخام» اهل قدس برگزار می‌شود.

در اطراف سالن برگزاری این همایش و راهروهای منتهی به آن، نیروهای نقاب‌دار پلیس با لباس‌های ضد گلوله و مسلح ایستاده‌اند. در این میان «ابوالقاسم برطم» تاجر و نماینده سابق پارلمان پرتکاپو فعالیت می‌کند و نکات لازم را به دست‌اندرکارانی که بر روی لباس‌هایشان شعار «گذشت برادرانه» نوشته شده بود، گوشزد می‌نماید. این حضور، نخستین حضور علنی یهودیان و خانواده‌های یهودی سودان به شمار می‌رود که دیوار ترس را شکسته‌اند.

هرچند این گردهمایی با شعار «اللقاء الأخوي الأول لتعزيز التسامح والسلام الاجتماعي» / نخستین همایش برادرانه برای تقویت گذشت و صلح اجتماعی» برگزار می‌شود و در آن برخی از مسلمانان، مسیحیان و هندوها نیز مشارکت دارند؛ اما برگزارکنندگان معتقدند که این گردهمایی گامی برای تحمیل عادی‌سازی به عنوان یک واقعیت است.

حضور سفیر نروژ و اردن در این گردهمایی قابل توجه بود. نکته عجیب این بود که یک دختر جوان یهودی سودانی به نام «جودت صالح»، این همایش را با تلاوت آیاتی از قرآن کریم، صلوات انجیل، تورات و دیانت هندو آغاز کرد.

این یهودی سودانی تبار، سالیان متمادی در خارج از کشور به سر برده است؛ اما در ۶ آوریل ۲۰۱۹ به این کشور بازگشت تا در انقلابی که به سرنگونی «عمر البشیر» رئیس جمهور مخلوع انجامید، مشارکت داشته باشد.

وی در گفت و گو با «الجزیره نت»، این همایش را به مثابه بذری برای هم زیستی سودانی ها بدون توجه به گرایشات مذهبی شان دانست.

«جودت» می گوید: در گذشته یهودیان سودان مجبور بودند یا این کشور را ترک کنند یا دین خود را تغییر بدهند یا پنهان سازند. پس از این، نباید دین خود را مخفی سازند. آنان انسان و عاشق خاک سودان هستند و باید با امنیت زندگی کنند. محبت من به سرزمین موعود در اسرائیل از محبت من به سودان نمی کاهد.

در مقابل، «الکباشی» دبیرکل نیروهای مردمی مخالف عادی سازی روابط در سودان گفت: این همایش کمپینی تبلیغاتی برای بهبود وجهه صهیونیسم است.

وی افرادی موسوم به «حزب صهیونیسم - سودان» را به دست داشتن در این کمپین تبلیغاتی متهم دانست؛ کمپینی که، ارزش گذشت، انسانیت واقعی و هم بستگی با مستضعفان جایی در آن ندارد.

«الکباشی» افزود: عملکرد دست اندرکاران همایش، از ائتلاف شمار اندکی از تاجران پول پرست حکایت دارد که می کوشند تا در جریان «توافق مشکوک عادی سازی» به عنوان نماینده سرمایه گذارهای صهیونیسم در سودان نقش ایفا کنند. از فوریه ۲۰۲۰، گام های عادی سازی میان «خرطوم» و «تل-آویو» افزایش یافته است.

این همایش (به ظاهر) مردمی با مشارکت بالاترین مقامات این کشور همراه بود. نکته جالب این بود که یک خاخام اسرائیلی و یک خاخام نروژی در آن سخنرانی کردند. رئیس سابق «مجمع فقه اسلامی» نیز یکی از سخنرانان بود؛ اما وزیر فرهنگ و امور دینی علی‌رغم این که دعوت شده بود، حضور نیافت.

منابع آگاه گفتند: وزیر برای همراهی با موضع حزب خود «الأمة القومية» و بازوی دینی آن یعنی «هیئت شؤون الأنصار» از مشارکت در همایش خودداری ورزیده است. این حزب موضعی مخالف عادی سازی روابط اتخاذ کرده است.

«هیئت شؤون الأنصار» پیش از این در بیانیه‌ای هشدار داده بود که در این شرایط (چند) قطبی سازی، دعوت از نمایندگان ادیان که در سودان وجود ندارند، همانند شعله‌ور ساختن آتشی است که فضا را مسموم می‌سازد و زمینه آشوب دینی را فراهم می‌کند.

حزب «بعث سودان» نیز ضمن ابراز مخالفت با این همایش، هدف آن را حمایت از عادی سازی روابط و کوشش برای تثبیت آن در اذهان مردم سودان دانست و در بیانیه‌ای از کمیته‌های مقاومت و تشکل‌های مختلف خواست تا جهت شکست دادن این همایش «تله‌گذاری شده»، با یکدیگر متحد گردند.

اما خانواده‌های سودانی یهودی، معتقدند؛ این همایش فرصتی برای حضور دوباره در زندگی اجتماعی است. یکی از مسلمانان با اصالت یهودی می‌گوید: در گذشته، این اصالت آنان را از رسیدن به پست‌های حساس و ورود به دانشکده افسری یا پلیس محروم کرده بود. این همایش، بارقه‌امیدی است برای از بین بردن لکه ننگی که خانواده‌های یهودی از آن رنج می‌بردند و آنان را به مهاجرت از سودان واداشته بود.

بنا به نقل انجمن «دوستی مردمی سودان - اسرائیل»، ۱۵۰ خانواده

یهودی در «خرطوم» و منطقه «ایبض» مجبور شدند، هویت دینی خود را مخفی کنند.

مسئول ارتباطات انجمن با اشاره به گارد امنیتی همایش گفت: حمایت مردم سودان، حامیان عادی سازی را تقویت می‌کند؛ نه گارد امنیتی؛ زیرا راه حل صلح «ابراهیمی» است که سودان آن را امضا کرده است و می‌تواند به حل مسأله «فلسطین» کمک کند.^۱



اثر «البانی» در علم «حدیث»

انسان از حرص و ولع برخی روشنفکران نسبت به انتقاد از یکدیگر، تعجب می‌کند. این امر باعث می‌شود تا اختلاف مطلوب به اختلاف مذموم تبدیل شود؛ گویا هر گروهی درصدد است تا با ذم دیگری، خودش را مطرح کند که این رفتار، رفتاری حرام است. اما مسأله خطرناک‌تر آن است که این اختلاف به توهین به علمای هر گروه بینجامد.

مدتی است که «ناصر الدین البانی» مورد هجمه قرار گرفته است. طرفداران وی قائلند که برخی از ائمه جماعت، سخنرانان یا نویسندگان برای تصحیح یا تضعیف اسناد حدیث، به کتب شیخ «البانی» رجوع می‌کنند؛ بدون اینکه به تاریخ محدثین نسل اول مانند «بخاری»، «مسلم»، «احمد بن حنبل» و امثال آنان، مراجعه کنند.

1 . <https://www.aljazeera.net/news/2021/2/7/>

در این زمینه باید به چند نکته توجه داشت:

۱. «البانی» به علم تخریج احادیث از نظر صحیح و ضعیف بودن اسناد، پرداخته است.

۲. «البانی» عالم علم «حدیث» در عصر ماست و همه به این امر معترف هستند. وی بیش از ۳۰۰ کتاب حدیثی دارد از تألیف و تخریج گرفته تا تحقیق و تعلیق بر احادیث. برخی از مهم‌ترین آثار وی عبارتند از: «سلسلة الأحادیث الصحيحة»، «سلسلة الأحادیث الضعيفة» و «تبویب و ترتیب أحادیث الجامع الصغير وزيادته على أبواب الفقه».

۳. در هر عصر، علمای متخصص در هر رشته زندگی می‌کنند و علما و دانشجویان از شیوخ معاصر خود نقل قول می‌کنند، بدون اینکه کسی به آنان اشکال بگیرد.

۴. اجتهاد در حکم نسبت به احادیث، مانند اجتهاد در مسائل فقهی است؛ همان‌گونه که فقها در احکام مسائل فرعی با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ محدثان نیز در احکام احادیث با یکدیگر اختلاف نظر دارند و اختلاف در زمینه احادیث از اختلافات فقهی گسترده‌تر است.

۵. باید میان صحیح و ضعیف دانستن احادیث با وضع احادیث، تفاوت قائل شد. در پایان‌نامه‌های دانشگاهی باید به محدثین و مخرجین گذشته ارجاع داد نه اینکه به کتب «البانی» استناد بشود.

۶. از نظر شرعی باید به تمامی علمای امت با تمامی اختلاف نظرهایشان احترام گذاشت؛ چرا که مسئولیت حفظ دین و صیانت از امت را بر عهده دارند.

۷. در قضاوت در مورد افراد، اصل بر عدم افراط و تفریط است. از مشهورترین کتبی که در نقد «البانی» تألیف شده است، می‌توان به دو کتاب زیر اشاره کرد:

- «کتب حذر منها العلماء» تألیف «مشهور بن حسن آل سلمان».

- «جزء فيه الرد على الألبانی» تألیف «کمال یوسف الحوت»^۱.



دیدگاه‌های سه گانه علم در جهان اسلام

ابراهیم کالین معتقد است، جدا از صحت و سقم مجموعه ادبیاتی که دربارهٔ احیاء علم اسلامی تولید می‌شود، آگاهی روزافزون جهان اسلام از سنت علمی‌اش است که اهمیت دارد. در این زمینه بحث دربارهٔ آرای دو گروه از متفکرانی که دربارهٔ علم اسلامی اندیشیده‌اند، مهم است: نخست کسانی که رویکرد معرفت‌شناختی دارند، و دوم سنت‌گرایان.

■ اشاره

نویسندهٔ مقاله، ابراهیم کالین که مدرک دکتری خودش را از دانشگاه جورج واشنگتن امریکا دریافت کرده، فارغ از منصب سیاسی‌ای که در وزارت خارجهٔ ترکیه بر عهده دارد، از هواداران دیدگاه سید حسن نصر محسوب می‌شود. همان‌طور که او در این مقاله در نتیجه‌گیری بیان می‌دارد، فراتر از صحت یا سقم مجموعه ادبیاتی که پیرامون تولید یا احیاء علم اسلامی و نسبت علم مدرن با آموزه‌های اسلام در سرتاسر جهان اسلامی، از جمله در میان متفکران ایرانی تولید و تکثیر می‌شود، از یک سو آگاهی روزافزون جهان اسلام در ارتباط با سنت علمی‌اش

1. <https://islamonline.net/40226>

و از سوی دیگر شیوه‌هایی که از طریق آن‌ها می‌کوشد بر چالش‌های علم غربی فائق آید، از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ معاصر در جهان اسلام محسوب می‌شود. به همین جهت، کالین، پیش از آنکه به بررسی سه دیدگاه موردنظرش در مورد رابطه اسلام و علم مدرن بپردازد، به سیری تاریخی در مواجهه مسلمان با علم مدرن می‌پردازد و به بحث و جدل‌های فیما بین ارنست رنان و سید جمال الدین افغانی (اسدآبادی) و برخی دیگر نظیر نامیک کمال اشاراتی دارد؛ اما دیدگاه اول که دیدگاه اخلاقی نسبت به علم مدرن است، با بررسی آراء سعید نوری صورت می‌گیرد. سعید نوری و شاگردانش، می‌کوشند تا میان یافته‌های علم مدرن و آیات قرآن ارتباط برقرار سازند و در مقابل پیامدهای ناگوار علم مدرن، تعبیه بُعدی اخلاقی در مسیر پیشرفت علم را راهگشا می‌یابند. دیدگاه دوم که دیدگاه معرفت‌شناختی به علم مدرن است، عمدتاً به تحلیل تأثیر فیلسوفان علم معاصری نظیر پوپر، کوهن، فوکو، فایرابند و نظایر آن‌ها در ادبیات تولیدشده پیرامون علم اسلامی در جهان اسلام توجه نشان می‌دهد. اجمالی‌ات ضیاء الدین سردار از جمله این آثار است. دیدگاه سوم که کالین همراهی بیشتری با آن دارد، در آراء افرادی مانند رنه گنون، سید حسین نصر، نقیب العطاس، عثمان بگّار، مهدی گلشنی و آلپ ارسلان آکیگ جنس بیان شده است و کالین آن‌را دیدگاه متافیزیکی/ هستی‌شناختی نام‌گذاری می‌کند. کالین نسبت به دو دیدگاه اول، نقدهای جدی‌تری مطرح می‌سازد و با دیدگاه سوم، همراهی بیشتری می‌کند. می‌دانیم که هر سه دیدگاه در میان متفکرین ایرانی و آثار تولیدشده آن‌ها به زبان فارسی دیده می‌شود. با اندکی اغماض نسبت به تفاوت‌های جزئی، آثار افرادی مانند مهدی بازرگان در دیدگاه اول، آثار و آراء متفکرینی مانند سعید زیباکلام و حسین کچویان نزدیک به دیدگاه دوم و آراء متفکرینی مانند آیت‌الله جوادی آملی و شاگردان ایشان که متأثر از دیدگاه‌های ملاصدرای شیرازی

هستند، در دیدگاه سوم می‌گنجد. خواندن این مقاله، فارغ از نشان دادن ارزش بحث‌های نظری در محافل فکری ایران، نشان می‌دهد که بحث‌های رایج در ایران، نه تنها فاصله‌ای با مباحث روز دنیا در این زمینه ندارد، بلکه امکان پیشگامی آن‌ها را بیشتر می‌نماید.

■ دیدگاه‌های سه‌گانه علم در جهان اسلام

به ندرت می‌توان موضوعی را یافت که به اندازه مسئله علم مدرن برای جهان اسلامی معاصر، حیاتی و آزاردهنده باشد. جهان اسلام، از زمان اولین مواجهه‌اش با علم غربی مدرن در قرون هجده و نوزده، به دلایل نظری و عملی با علم سروکار داشته است. علم مدرن در سطح نیازهای عملی، به عنوان پیشرفت ناگزیر و دفاع از کشورهای مسلمان در زمینه تکنولوژی نظامی، مورد توجه قرار گرفته است. بدنه سیاسی عثمانی که برخلاف دیگر بخش‌های جهان اسلامی، در مواجهه مستقیم با قدرت‌های اروپایی قرار داشت، متقاعد شده بود که افول نظامی و سیاسی‌اش به واسطه فقدان مکانیسم‌های دفاعی مناسب، در برابر ارتش‌های اروپایی بوده است. برای جبران چنین ضعفی، به امید متوقف کردن افول سریع این امپراتوری، اصلاحاتی توسط محمود دوم به اجراء درآمد و طبقه‌ای جدید از افسران و بوروکرات‌های نظامی شکل گرفتند که در خط مقدم تقابل میان جهان سنتی اسلام و غرب سکولار مدرن قرار داشتند.

پروژه‌ای مشابه و در واقع، پروژه‌ای موفق‌تر از آن، توسط «محمد علی» در مصر مطرح شد که آرزوهایش، بعداً توسط طه حسین و نسل او، فضایی جدید ایجاد نمود. گفتار تکرارشونده این دوره، نهایت عمل‌گرایی بود: جهان مسلمین، نیازمند قدرت، مخصوصاً قدرت نظامی بود تا بتواند روی پایش بایستد و تکنولوژی‌های جدیدی که توسط علم مدرن به کار گرفته شده‌اند، تنها راه تملک آن بودند. مفهوم مدرن علم، به عنوان وسیله قدرت، می‌بایستی تأثیر عمیقی بر روابط

میان جهان مسلمین و علم مدرن داشته باشد که تاکنون با تکنولوژی، پیشرفت، قدرت و کامیابی یکسان فرض می شده است؛ این الگو، الگوی درک تاکنون رایج در میان توده‌ها در جهان اسلامی بوده است. سطح دوم مواجهه میان باورهای سنتی و علم مدرن، سطح ماهیت نظری با تبعات پایدار، یعنی مهم‌ترین چیزی بود که درک از خود را در جهان اسلام، مجدداً شکل می داد. «فون گرونباوم» با بهره‌گیری از تحلیل هوسرل در مورد «درک از خود»، به عنوان اصطلاحی کلیدی در انسان‌شناسی هوسرل درباره «انسان غربی»، پذیرش علم مدرن را به عنوان نقطه عطفی در نگرستن به خود تمدن سنتی اسلامی و رویکردش به تاریخ اتخاذ می کند.

یکی از موضوعات چندبار رخ داده در این حادثه تاریخی، یعنی ناسازگاری باورهای سنتی با قضایای علم مدرن، قویاً در یک سخنرانی توسط آتاتورکی (بنیانگذار ترکیه مدرن) بیان شد که به اندازه‌ای از ضرورت‌های عملی جنگ مابعد استقلال ترکیه آگاه بود که عاشقانه، مشغول خلق هویتی جدید برای مردم ترکیه گردید:

ما علم و معرفت را از هر جایی که شاید باشند، خواهیم گرفت و آن‌ها را در ذهن عضوی از ملت قرار خواهیم داد. برای علم و برای معرفت، هیچ محدودیت و هیچ شرطی وجود ندارد. پیشرفت، برای ملتی که بر سر حفظ دسته‌ای از سنن و باورهایی که هیچ بنیان منطقی ندارند، اصرار می ورزد، بسیار مشکل و حتی شاید غیرممکن است.

در سطحی نسبتاً کوچک‌تر، برخورد میان مفروضات سکولار علم مدرن و جهان بینی اسلامی سنتی، با انتشار سخنرانی معروف [ارنست] رنان با عنوان «اسلام‌گرایی و علم» که در ۱۸۳۳ در سوربن ارائه داد، بحث را برای بسیاری از روشنفکران مسلمان دوباره مطرح ساخت. او در این سخنرانی، شدیداً در مورد بی‌خردی و عجز مسلمین برای تولید علم استدلال می کند.

امروزه حملهٔ شبه‌نژادپرستانهٔ رِنان به ایمان اسلامی و معرفی ناپختهٔ پوزیتیویسم به عنوان دین جدید جهان مدرن، معنایی ندارد. با این وجود، آن مسئله، چشمی بازتر به طبقهٔ روشنفکر برای دیدن راهی داد که در آن، دستاوردهای علم غربی مدرن معرفی شده بود. مردان مسلمانی که توسط جمال الدین افغانی [اسدآبادی] در ایران و نامیک کمال در امپراتوری عثمانی رهبری می‌شدند، خودشان را موظف به پاسخ‌گویی نسبت به دو مسئله می‌دیدند: [اول]، چیزی که بایستی آن را به عنوان انحرافی از علم مدرن مورد توجه قرار داد و توسط برخی فیلسوفان ضد دین مطرح می‌شد و [دوم]، آنچه که منجر به تولید گفتمان قابل توجهی در مورد علم مدرن، با همهٔ شوق و پریشانی ناشی از دوره‌های پرسروصدایش، شده بود.

همانطور که در ادامه خواهیم دید، افغانی، در میان دیگران، می‌کوشد تا ذهنیت عصر خودش را مجسم کند که او در آن، دفاعیهٔ تاریخی‌اش در برابر رِنان را در مورد چنین مسائلی پایه‌گذاری می‌کند: این پیش‌فرض که هیچ تضادی میان دین و علم، نمی‌توانست وجود داشته باشد یا اینکه علم، سنتی یا مدرن باشد و اینکه علم غربی مدرن، چیزی به غیر از حقیقت اصیل علم اسلامی که از طریق رنسانس و روشنگری به جهان اسلامی بازگشته، نیست. با توجه به این مسئله، اساساً در مواجهه با علم مدرن، هیچ چیز اشتباهی وجود ندارد و آن، تعبیری مادی‌گرایانه از علم است که در قلب مجادله‌ای قرار دارد که مجادلهٔ دین-علم نامیده شده است. نامیک کمال، با تکذیبیهٔ خودش، در کتاب «دفاعیه‌ای علیه رِنان» با افغانی همراه شده است و در آن، بر دستاوردهای علمی اعراب، یعنی کشورهای مسلمان در گذشته متمرکز می‌شود. در مقابلی این روشنفکرانِ مسلمانی که در پی قرار دادن علم مدرن در بستر جهان‌بینی اسلامی بودند، تعدادی از نویسندگان مسیحی مشهور در جهان عرب، شامل جورجی زیدان (متوفی، ۱۹۱۴)،

شبلې شمیل (متوفی، ۱۹۱۶)، فرح آنتوان (متوفی، ۱۹۲۲) و یعقوب صروف (متوفی، ۱۹۲۷)، شروع به حمایت از چشم‌انداز علم مدرن، به مثابه شیوه‌ای از الحاق به مسیر اروپایی مدرنیزاسیون نمودند؛ از این رو اصولاً موضع سکولار و فلسفی‌ای را در مورد بحث پیش رو میان دین و علم اتخاذ کردند.

این دو موضع تا امروزه، هنوز هم با ما هستند و همچنان ادامه دارند تا بلندپروازی‌ها و نیز شکست‌های جهان اسلامی را در رابطه طفره‌آمیزش در مواجهه با علم مدرن بازگو نمایند. کشورهای اسلامی، هر ساله بیلین‌ها دلار برای انتقال تکنولوژی، آموزش علوم و برنامه‌های تحقیقاتی خرج می‌کنند. هدفی که توسط عثمانی در قرن نوزده ترسیم شد، کمابیش به همان صورت باقی است: کسب قدرت از طریق پیشرفت تکنولوژیکی.

افزون بر این، پیوند مالی میان علم و تکنولوژی که با انقلاب صنعتی آغاز شد، کار را برای تحقیق در مورد «علم محض» سخت‌تر نمود و حداقل‌ها برای مسلمین و نیز جهان غربی، بیش از آنکه در سطح علم باشد، در سطح تکنولوژی قرار گرفت. رضایت و میل کشورهای اسلامی برای شرکت در جریان مدرنیزاسیون از طریق انتقال تکنولوژی، بُعد فلسفی مسئله را مورد غفلت قرار داد و منجر به نوعی از تفکر ساده‌انگارانه و فروکاسته گردید که ما آن را به اختصار تشریح خواهیم کرد.

با توجه به چالش مطرح شده توسط علم مدرن، به ندرت می‌توان گفت که این مسئله، علیرغم کم شدنِ نوساناتِ پوزیتیویسم و هم‌پیمانی‌اش در میان علما، کاسته یا محو شده است. در اینجا، موضعی عجیب در ظهور فیلسوفان جدید علم با توجه به توسعه کارشان در تحقیق علمی که از خلع ید پوزیتیویسم و مادی‌گرایی فیزیک تا علم فیزیک کوانتوم و ضدواقع‌گرایی گسترده شده است، وجود دارد.

موج پست مدرنیسم، اطمینان ما به علم را متزلزل ساخته و تأثیرات مؤاج، می تواند بسیار فراتر از میدان علمی احساس شود.

به عنوان نتیجه اولیه، بسیاری از دانشجویان و روشنفکران جوان مسلمان، در پذیرش مواضع نسبی گرایانه و ضدواقع گرایانه کوهن و فایرابتد، دچار هیچ مشکلی نیستند. با شکستن سد علم مدرن، چنین فرض شده که دین و علم، اکنون می توانند با یکدیگر سخن بگویند؛ حقیقت چیزی است که شکل ثابت استواری ندارد، زیرا هر دو آن ها، توسط فیلسوفان نسبی گرا و ضدواقع گرای زمانه ما، از حقیقت ارزشیشان مشتق شده اند. محبوبیت بحث های معمول فلسفه علم در کشورهای اسلامی، مشعر به طبیعت فزار موضوع و نیز تاریخ طولانی آن در میان روشنفکران مسلمان است.

اشاره به این مسئله، به معنای مطول کردن کلام نیست که بگوئیم جهان اسلامی معاصر، توسط چالش های این دو نقطه نظر متمایز و در عین حال مرتبط، فراگرفته شده است؛ جهانی که درکش از علم، به شیوه های اساسی متعدد، شکل می گیرد. از یک سو، حکومت ها و نخبگان حاکم در کشورهای اسلامی، یکی از مهم ترین اولویت هایشان را مراقبت از مسیر جهانی نوآوری تکنولوژیکی می دانند که از وسایل ارتباط جمعی و مهندسی پزشکی تا صنایع تسلیحاتی و تکنولوژی ماهواره ای ادامه دارد. براهین مخالف، به عنوان بیانیه ای در جهت مقاومت در مقابل فرایند ناگزیر مدرنیزاسیون یا به منظور عقب افتادگی، محسوب می شوند تا اینکه حداقل [این مسائل] را بیان کنند.

از سوی دیگر، این مسئله به خرد جمعی مشترکی تبدیل شده است که پیامدهای کاربرد علوم طبیعی و مدرن در زمینه هایی که هرگز، مورد دست اندازی قرار نگرفته اند، قبل از طرح تهدیدات جدی برای محیط و زندگی بشری مورد توجه قرار گیرند. این مسئله با تهدید علم مدرن که در حال تبدیل شدن به مذهب دروغین عصر ماست و به وسیله آن،

دین مجبور به قرار گرفتن در حاشیهٔ جوامع مدرن یا دست‌کم تبدیل شدن به موضوعی برای انتخاب شخصی و اخلاق اجتماعی می‌شود، ممزوج می‌گردد. این مسئله، تضاد آگاهانهٔ تلخی را در ذهن مسلمین، یعنی تضادی میان امر مقدس و قدرت این جهانی، میان باور و دقت علمی و میان دیدن طبیعت به عنوان کتاب کیهان‌شناختی خدا و دیدن طبیعت همچون منبع استثمار و استیلا ایجاد می‌کند.

زمانی که ما به گفتمان رایج علم در جهان اسلامی می‌نگریم، گرایشات و مواضعی را می‌بینیم که هرکدام با مدعیات و راه‌حل‌های خودشان در حال رقابت با یکدیگرند. آن‌ها بدون وانمودکردن به اینکه جامع و فراگیر هستند، می‌توانند تحت این سه عنوان، دسته‌بندی شوند: دیدگاه‌های اخلاقی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی/متافیزیکی به علم. دیدگاه اخلاقی/پیوریتنی علم که رایج‌ترین بینش در جهان اسلام است، معتقد است که علم مدرن باید اساساً بی‌طرف و عینی باشد، به این معنا که به کتاب طبیعت، بدون افزودن عناصر فلسفی یا ایدئولوژیک و همانگونه که هست، پردازد. مسائلی مانند بحران محیط زیست، پوزیتیویسم، مادی‌گرایی و نظایر آن‌ها، همگی مسائلی هستند که به یک نحو یا نحوی دیگر، می‌توانند از طریق افزودن بُعدی اخلاقی به عمل یا آموزش علم، حل شوند.

موضع دوم که من دیدگاه معرفت‌شناختی نامیدم، اصولاً مرتبط با وضعیت معرفتی علوم فیزیکی مدرن، مدعیات آن‌ها در باب حقیقت، روش‌های کسب معرفت ژرف و کارکرد آن‌ها برای جامعه در مقیاس بزرگ است. مکتب معرفت‌شناختی، با اتخاذ علم به عنوان یک ساخت اجتماعی، تأکید خاصی بر تاریخ و جامعه‌شناسی علم دارد. در نهایت اینکه دیدگاه هستی‌شناختی/متافیزیکی علم، انتقالی جالب از فلسفه به متافیزیک علم را بیان می‌دارد. مهم‌ترین ادعایش در پافشاری بر تحلیل بنیادهای هستی‌شناختی و متافیزیکی علوم فیزیکی است.

همانطور که در ادامه خواهیم دید، چیزی که در این مکتب، در میان چیزهای دیگر، توسط متفکران مسلمانی نظیر سید حسین نصر و نقیب العطاس بیان شده، این است که مفهوم علوم اسلامی، به مفهومی بر می‌گردد که بر حجم زیادی از مباحث و نیز سردرگمی در چرخه‌های فکری اسلامی دلالت دارد.

■ علم، همچون خادم خدا: بُعد اخلاقیات اجتماعی

عمومی‌ترین بینش مقارن به علم در جهان اسلامی را بایستی در مطالعه‌ی عینی جهان طبیعت، یعنی شیوه‌ای از کشف اسرار از علائم خدا در کتاب کیهانی عالم دید. علوم طبیعی، نشانه‌های الهی را که در ساخت کیهان، توسط خالقش به کار گرفته شده، کشف می‌کنند و نیز در پرداختن به آن، به معتقدان حیرت‌زده نسبت به شگفتی‌های خلقت خداوند، یاری می‌رسانند. در پرتو این دیدگاه، کارکردهای علم در یک چارچوب دینی، البته آشکارا ساده، فهمیده می‌شود. تصویر علم، به عنوان امری رمزگشا از زبان مقدس کیهان، یقیناً زبانی قدیمی است که به علوم سنتی اسلامی باز می‌گردد که هدفشان، نه فقط یافتن جهت قبله یا زمان نماز، بلکه همچنین فهم واقعیت چیزها، آنگونه که هستند، بود. علمی که چنین ساخته شده است، به عنوان اقدامی شریف محسوب می‌شد. در این چارچوب بود که روشنفکران مسلمان، وقتی با عمارت مدرن علم در قرون هجده و نوزده مواجه شدند، مردد نبودند که واژه «علم» (صیغه جمع آن، علوم) را مترادف با «ساینس» به معنای علوم فیزیکی مدرن ترجمه کنند.

این بینش می‌تواند در میان طلایه‌داران مدرنیسم اسلامی، مخصوصاً در میان آن‌هایی که مسئله علم را به عنوان ضروری‌ترین مسئله جهان اسلام، قلمداد می‌کردند، بهترین بینش به نظر برسد. جمال الدین افغانی در حمله مشهورش به «مادی‌گرایان»، یعنی در کتاب «حقیقت مذهب نچری و بیان حال نیچریان» که توسط محمد

عبد، با عنوان «الرد علی الدهریون» به عربی ترجمه شده است، در منازعه‌ای از پیش خود مطرح شده، مشغول نجات علم از دستان پوزیتیویست‌ها می‌شود؛ وی برای تأیید حرفش، چنین منازعه‌ای را هم از تاریخ علم اسلامی و هم از تاریخ علم مدرن استنتاج کرد. او مجبور بود در پاسخ مشهورش به رنان، چنین بگوید:

اگر درست باشد که دین مسلمانی، مانعی برای توسعه علوم است، آیا می‌توان قطعاً تصدیق کرد این مانع، در نهایت، روزی محو نخواهد شد؟ از این منظر، چگونه دین مسلمانان از دینی به ادیان دیگر تفاوت یابد؟ همه ادیان، هر کدام به شیوه خودشان، متعصب‌اند. دین مسیحی، یعنی آنجامه‌ای که از الهامات و آموزه‌هایش تبعیت می‌کند و در تصویری [که از آن داریم] شکل یافته است، از اولین دوره‌ای که من قطعاً بدان اشاره کرده‌ام، ظهور کرده است؛ از آن پس به نظر می‌رسد که آزادی و استقلال، سریعاً در جاده پیشرفت و علم، بهبود یافته، در حالی که جامعه مسلمین هنوز خودش را از قیمومیت دین رها نکرده است. هر قدر هم این واقعیت محقق باشد که دین مسیحی، در جهان، در قرون متعدد، جلوتر از دین مسلمین بوده، من نمی‌توانم از امید ورزیدن به این مسئله خودداری کنم که [آیا] جامعه محمدی، روزی موفق به شکستن زنجیرهایش خواهد شد و مصلحانه در مسیر متمدن شدن بعد از راهی که جامعه غربی [طی کرده]، قدم خواهد گذاشت؟ نه من نمی‌توانم تصدیق کنم که بایستی منکر این امید، برای اسلام شد.

صدای [جمال الدین] افغانی که از طریق چهره‌هایی نظیر محمد عبد، سید احمد خان، رشید رضا، محمد اقبال [لاهوری]، محمد آکف ارسوی، نامیک کمال، سعید نورسی و فرید وجدی استمرار می‌یافت، خلاصه‌ای از احساسات زمانه بود: علم مدرن چیزی نیست، بلکه علم اسلامی‌ای است که عقبه آن، از طریق ورودی‌های رنسانس اروپایی

و روشنگری، به جهان اسلامی باز می‌گردد. به عبارت دیگر، علم یک اقدام مشخص فرهنگی و به عنوان مثال، ویژگی منحصر به فرد هر تمدنی نیست. افغانی آن را به شیوه زیر بیان داشته است:

عجیب‌ترین چیز، این است که علمای ما این روزها، علم را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. یک بخش را علم مسلمین و دیگری را علم اروپایی می‌نامند. به این دلیل که آن‌ها دیگران را از آموزش برخی از علوم سودمند باز می‌دارند. آن‌ها نمی‌فهمند که علم، آن چیز شریفی است که ارتباطی با هیچ ملتی ندارد و توسط هیچ چیزی الا خودش، تمیز داده نمی‌شود. بلکه هر چیزی که دانسته می‌شود، توسط علم دانسته می‌شود و هر ملتی که مشهور می‌شود، از طریق علم مشهور می‌شود. انسان‌ها، بایستی با علم مرتبط باشند نه علم با انسان‌ها... پدر و مادر علم، دلیل و دلیل نه [متعلق به] ارسطو است نه گالیله. حقیقت، جایی است که دلیل باشد و آن‌هایی که مانع علم و معرفت می‌شوند و بر این باورند که در حال محافظت از دین اسلامی‌اند، در واقع، دشمنان آن دین‌اند. دین اسلامی نزدیک‌ترین ادیان به علم و معرفت است و هیچ ناسازگاری‌ای میان علم و معرفت و مبانی ایمان اسلامی وجود ندارد.

علم غربی برای این نسل از متفکران مسلمان، به وضوح و به طور قطع، از ارزش‌های غربی قابل تمایز است و فرض اصولی موجود در جهان بینی سکولار مدرن غربی، هیچ‌گونه حمله‌ای به ساختار و عملکرد علوم طبیعی نمی‌کند. از این رو، وظیفه این نیست که زیربناهای فلسفی علم مدرن را آشکار کنیم، بلکه این است که آن را بدون عنصر اخلاقی‌ای که از فرهنگ غربی می‌آید، وارد نماییم؛ فرهنگ غربی‌ای که نسبت به آداب و رسوم اسلامی، بیگانه است. بهترین مثال از این بینش، توسط محمد آکیف ارسوی، روشنفکر مشهور امپراتوری عثمانی و شاعر سرود ملی ترکیه، ارائه شده است. آکیف که در زمانی زندگی می‌کرد که

امپراتوری عثمانی و بخش‌هایی از جهان اسلامی، در حال تجزیه بودند و شدیداً توسط قدرت‌های اروپایی مورد حمله قرار می‌گرفتند، تمایزی روشن میان علم مدرن و سبک زندگی اروپایی ایجاد کرد و در عین حال که منش‌ها و آداب تمدن اروپایی را منکر می‌شد، به پذیرفتن تمام عیار علم غربی دعوت می‌کرد.

ایدهٔ قرار دادن علم مدرن در چارچوب اخلاق اسلامی، بینشی است که تا هم اکنون با ماست. اغلب وکلای علم در جهان اسلامی، مثلاً مهندسان، دکتراها، شیمی‌دانان و فیزیک‌دانان، معتقد به بی‌طرفی ذاتی علوم فیزیکی هستند؛ بنابراین مسائل توجیه، سلطه، کنترل و نظایر آن‌ها، به‌سادگی از آن‌ها بر نمی‌آید. از آنجایی که علم، یک اقدام فارغ از ارزش است، تفاوت‌های میان سنن علمی مختلف، اگر اصلاً چنین چیزی مجاز باشد، در سطح توجیه و نه آزمایش و عملکرد رخ می‌دهد؛ بنابراین وقتی یک دانشمند، چه مسلمان باشد و چه هندو و یا غیر معتقد به ادیان به اجزاء شیمیایی مواد معدنی می‌نگرد، یک چیز را می‌بیند، در همان مجموعه عناصر و تحت همان مجموعه شرایط، عمل می‌کند و احتمالاً به همان نتایج متناسب می‌رسد. این چنین کاری، کاربرد عملی این یافته‌ها در زمینه‌ها و تکنولوژی‌هایی است که تفاوت را، میان الگوهای بطلمیوسی، ابن‌هیثمی و فرانسسی بیکنی - اگر تفاوتی باشد - ایجاد می‌کند. این دشوار نیست که تصویرسازی از مشعل علم را در این دیدگاه، ذاتی بینگاریم. این دیدگاه که رایج‌ترین بینش موجود به تاریخ علم، هم در جهان اسلامی و هم در جهان غربی است، تاریخ علم را به‌عنوان مسیر خطی رو به پیشرفتی از اکتشافات و ترقی‌های ابتکاری می‌بیند. مشعل علم که از ملتی به ملتی دیگر، از یک دورهٔ تاریخی به دورهٔ تاریخی دیگر، انتقال یافته است، اشاره به پیشرفت دائمی تحقیق علمی دارد و واقعیت‌هایی مانند محکومیت‌های دینی، مفروضه‌های فلسفی و/یا زیربنای اجتماعی

را به مجموعه‌ای از شرایط مقدماتی که برای پیشرفت علم ضروری است، منتسب می‌کند؛ بنابراین تنها تفاوت میان علم در قرن سیزده میلادی در جهان اسلام و علم در قرن نوزده اروپا، به کمی بودن آن، در چارچوب انباشت و تخصص بیشتر معرفت علمی جهان فیزیکی باز می‌گردد. انقلاب علمی قرون هفده و هجده، انقلابی نه در افق انسان مدرنِ علاقه‌مند به طبیعت و معنای تحقیق علمی، بلکه در ابزارهای روش‌شناختی و بنیان‌های علوم طبیعی بود. شرح فوق بیان این است که چگونه اکثریت روشنفکران قرن نوزده، تاریخ علم و ظهور علوم طبیعی مدرن را تفسیر می‌کردند و اینکه این موضوع، هنوز هم تا به امروز، در مدارس جهان اسلامی، آموزش داده می‌شود.

نتیجۀ منطقی این دیدگاه در باب علم، مشارکت یافته‌های علمی به عنوان تأییدیه‌هایی در باب ایمان اسلامی است. در دورۀ پیشامدرن، وقتی جهان بینی دینی، قدر و منزلت داشت، هیچ دانشمندی، ضروری نمی‌دید که آیات قرآنی را موضوع خوانش «علمی» قرار دهد و از این طریق (شاید)، امیدی به تقویت ایمانش به یک دین می‌داشت یا مبنای دینی تحقیق علمی را نشان می‌داد. با این وجود، یک ویژگی دورۀ مدرن آن است که بسیاری از معتقدان به ادیان و مذاهب متفاوت، امکان تأیید باورهای دینیشان را از علوم می‌جستند؛ تأییدهایی که امید است، هم از حقیقت ارزشی کتاب مقدس و هم از حملهٔ هژمونیک پوزیتیویسم دفاع کند. مثالی خوب از این رویکرد در جهان اسلام، بدون شک، سعید نورسی (۱۸۷۷-۱۹۶۰)، پژوهشگر مشهور، فعال [اجتماعی] و بنیان‌گذار جنبش نورکو در ترکیه است.

دیدگاه‌های سعید نورسی در مورد رابطهٔ ایمان و علم، در زمانی صورت‌بندی شد که پوزیتیویسم حادّ اواخر دههٔ ۱۹۰۰ میلادی، ایدئولوژی رسمی، با عنوان تأسیس جمهوری ترکی را ساخته بود. نورسی برخلاف بسیاری از معاصرانش، شناخت قابل توجهی از

یافته‌های علمی زمانه‌اش داشت. روش او در مواجهه با علم غربی، یک روش ساده و در عین حال، خیلی مؤثر بود: او به جای سخن گفتن از موضع مخالف آن، یافته‌هایش را درون چشم‌اندازی خداپرستانه ترکیب می‌نمود و بنابراین، هر گونه تقابل جدی میان علم و دین را قبضه می‌کرد. نوری - نظیر بسیاری از معاصرانش - به زیرکی از قدرت علوم طبیعی مدرن آگاه بود و همان طور که ما در کارسترگ او، «رساله نور» می‌بینیم، او یقیناً معتقد به عینیت فراگیر کشفیاتش بود. در نظر او، خواندن آیات قرآن، با عینک علوم فیزیکی مدرن نه تنها ارزش ابزارگونه‌ای برای حفاظت کردن از ایمان جوانی دارد که تحت تأثیر نوسانات پوزیتیویسم و امپریسیسم قرن نوزده قرار می‌گرفت، بلکه آغازگر روشی نو از تجسم‌بخشیدن به ایمان اسلامی بر مبنای یقینی‌ات علوم مدرن و خواندن آیات کیهانی قرآن در ماتریس کشفیات علمی بود.

نوری به عنوان پژوهشگری دینی که به خوبی در علوم سنتی اسلامی ریشه داشت، از اختلاف آشکار میان کیهان‌شناسی سنتی که توسط فیلسوفان و صوفیان مسلمان تشریح شده بود و نیز از تصویر نیوتنی از جهان که مشتمل بر هیچ اصطلاح دینی نبود، آگاهی داشت. نوری به جای رد دیدگاه مکانیستی کیهان که توسط علم مدرن ارائه شده بود، تناظری جالب میان آن و براهین کلام از طرح [عالم] (نظام) برقرار می‌دید.

در نظر او، براهین کلاسیک از طرح عالم - که توسط متفکران مسلمان و مسیحی، به یک شکل، به مقدار فراوانی به کار گرفته شده‌اند - در تأیید نظم ابدی و هماهنگی ساخته شده توسط خالق الهی در بافت کیهان که مثلاً مثل جبرگرایی نیوتنی به صورت متناقض عمل نمی‌کند، اشتراک دارند. اگر دیدگاه مکانیستی از عالم، تصویری از جهان ارائه دهد که به لحاظ علمی، هیچ چیزی از قلم نیفتد، مگر اینکه

آن چیز، چیزی غیر از صنعت‌گری الهی محسوب شود، در این هنگام، این مسئله آفرینش اتفاقی کیهان را تأیید نمی‌کند، بلکه مؤید خلق آن توسط عاملی هوشمند است. بنابراین تعاریف عالم، به مثابه یک ماشین یا ساعت، یعنی دو نماد برگزیده از دئیست‌های قرن نوزده، مدعیات خداپرستانه آفرینش را ملغی نمی‌سازد. نوری از صمیم دل، استدلال می‌کند که برعکس، عقلانیت، به عنوان قاعده، امر هماهنگ‌کننده و پیش‌بینی‌کننده در قلب دیدگاه دینی در مورد کیهان قرار دارد؛ بنابراین دیدگاه مکانیکی از عالم که توسط سکولارها و پوزیتیویست‌های قرن نوزده به عنوان پیروزی بی‌چون و چرای خرد بر دین اعلام می‌شد، هیچ تهدیدی علیه فهم خداپرستانه از عالم مطرح نمی‌کند.

همانطور که «ماردین» متذکر می‌شود، این بینش، در میان پیروان نوری بسیار مؤثر بود و دایره لغاتی که از ترمودینامیک و الکتریسته قرن نوزده گرفتند، تبدیل به اصطلاحات بومی جنبش نورکو گردید؛ بنابراین جهان فیزیکی همچون «کارخانه عالم» توصیف می‌شود (لم‌آلار، ص ۲۸۷)؛ که زندگی، ماشینی از آینده است که از می‌ز کار بلندمرتبه عالم [فرو] آمده است (لم‌آلار، ص ۳۷۱). صبری، یکی از اولین شاگردان بدیع‌الزمان، وقتی که از کار شاگردان سخن می‌گوید، از «ماشین‌هایی سخن به میان می‌آورد که الکتریسته را از کارخانه نور» تولید می‌کنند.

رویکرد نوری به علم مدرن، به گونه‌های متفاوت وگاه، سبک‌های متضادی تفسیر شده است. کسانی هستند که مقابله‌اش با علم را به عنوان یک شیوه قدرتمند از شالوده‌شکنی مدعیات متافیزیکی علم توسط استفاده از زبان فیزیک، شیمی و نجوم نیوتنی می‌بینند. سمت مخالف این مجادله، توسط آن‌هایی مطرح می‌شود که تمایل دارند تا بر تأثیر علم مدرن و پوزیتیویسم بر نوری که تأثیری مشهود در سرتاسر نسل پژوهشگران، روشنفکران و فعالان مسلمان قرن نوزده

بود، تأکید کنند. حتی اگر کسی بتواند به راحتی ناسازگاری روشن میان آنچه نورسی قصد داشته توسط باصطلاح «تفسیر علمی» اش بیان دارد و آنچه پیروانش از آن ساخته بودند را نشان دهد، ممکن است مدعی شود که ریشه‌های علم‌گرایی خداپرستانه اش نهایتاً در «رساله نور» ش وجود دارد. اندک مثال‌هایی، کافی است تا این دیدگاه را به تصویر بکشیم.

نورسی در حین بحث در باب معجزاتی از انبیاء که در قرآن بیان شده است، دو دلیل اصلی برای تقدیرشان توسط اقتدار الاهی مشخص می‌کند. دلیل اول، مربوط به صداقت انبیاء خدا، یعنی آن‌هایی است که با یک حقیقت غیرقابل انکار (برهان) فرستاده شده‌اند تا مردم را به کلمه ابدی خداوند فراخوانند. دلیل دوم که در اینجا نیز مورد نظر ماست، اشاره به آن دارد که معجزات نبوی، بذر گسترش‌های آینده تمدن بشری را در بر دارند. مثلاً داستان سلیمان نبی (ع) که در قرآن بیان شده است (سبع، آیه ۱۲)، اختراع سیستم‌های هوایی مدرن را پیش‌بینی می‌کند. همان‌طور که نورسی آن را تفسیر می‌کند، این واقعیت که خداوند، باد را تحت فرمان سلیمان قرار داد تا مسافت‌های طولانی را در زمان کوتاهی طی کند، بیانگر امکان مسافرت در هوا به طور عام و اختراع هواپیما (طیاره) به طور خاص در آینده است. مثالی دیگر که در قرآن (بقره، آیه ۶۰) ذکر شده، معجزه موسی نبی (ع) است که وقتی او و اصحابش در جستجوی آب در میان صحرا بودند، آب را از زمین خارج کرد. به نظر نورسی، این واقعه، توسعه تکنیک‌های مدرن حفاری را پیش‌بینی می‌کند که مواد ضروری صنعت مدرن نظیر نفت، آب معدنی و گاز طبیعی را استخراج می‌کنند.

نورسی، به دنبال همان خط تفکر خیلی معمولی مفسران قرآن هم‌نسلش، اشاره آهن و «حالت نرم شده اش برای داوود» (سبع، آیه ۱۰) را به عنوان نشانه‌ای از اهمیت آینده آهن و شاید، استیل برای صنعت

مدرن تبیین می‌کند. مثال قابل توجه دیگر از اینکه چگونه نورسی، عمیقاً مشغول تفسیر علمی بود، تفسیرش از آیه نور است که چهره‌های بزرگی از تاریخ اسلام، نظیر ابن‌سینا و غزالی در مورد آن، تفاسیری نوشته‌اند. در میان بسیاری از دیگر معانی عمیق و باطنی از آیه نور که خداوند را همچون «نوری از سماوات و ارض» تشریح می‌کنند، اختراع الکتریسیته در آینده، کنایه‌ای بیش نیست که بر اساس آن، انتشار مستمر نور با تعبیر قرآنی «نور علی نور» که در این آیه بیان شده، قیاس می‌شود.

این امثله، به تعدادی است که می‌تواند به راحتی تکثیر یابد و سبکی که آن‌ها بر اساس آن مرتب می‌شوند، حکایت از تبعیت آن‌ها از ایده ریاستی بود که نورسی با قدرت کامل، پذیرفت و با دقت شرح داد. این سبک را او «معجزه آموختن اسماء الاهی به آدم» نامید. قرآن در سوره بقره، آیه ۳۱ به ما می‌گوید که خداوند، پس از خلق آدم، به عنوان خلیفه‌اش بر روی زمین - که فرشتگان از ترسِ فسادِ وی بر روی زمین اعتراض کرده بودند - «همه اسماء» را به او آموخت (مطابق با برخی روایات دیگر، «نام همه اشیاء»). این آیه در سرتاسر تاریخ فکری اسلام، به شیوه‌های متفاوت بی‌شماری، از ترجمه‌های لفظی گرفته تا خوانش‌های باطنی‌تر، مورد تفسیر قرار گرفته است. به تعبیری جسورانه، نورسی این معجزه آدم (ع)، یعنی پدر بشریت را به عنوان معجزه‌ای عظیم‌تر و کامل‌تر از دیگر معجزات تمام پیامبران پس از او تلقی می‌کند، زیرا (به نظر نورسی) این معجزه، دربرگیرنده و متضمن حالت کامل «کُل پیشرفت و تکامل انسان‌هایی است که همواره در مسیر تاریخشان بدان نائل می‌شوند». این مسئله اساساً متکی بر این اصل است که نورسی، تفسیر علمی و «مترقیانه» اش از آیات گوناگون قرآن را توجیه می‌کند. در حقیقت، تفاسیری از این نوع، می‌تواند در تفاسیر سنتی در مورد قرآن یا در میان صوفیان یافت شود. آنچه در

مورد هرمنوتیک جدید نرسی عجیب است، اگر بتوانیم چنین نامی را در اینجا استفاده کنیم، زمینه مدرن و علمی است که بیان شده و به عمل درآمده است.

در نسخه عوامانه شده اش، مواجهه سعید نرسی با علم مدرن، منتهی به سلی از تطابق های یک به یک میان یافته های علمی جدید و آیات قرآن شد که علقه بی سابقه ای به علوم طبیعی، همچون رمزگشایی از زبان مقدس طبیعت را ایجاد کرد که تمام نسل دانشجویان و اساتید ترکیه ای را از خود متأثر ساخت و مردم را در وضعیت عکس العمل نسبت به خارج از جهان ترکی زبان قرار داد. امروزه پیروان او، شدیداً در موضوعات مرتبط با علوم و مهندسی، موفق هستند و می توانند روش نرسی را در یکی کردن یافته های علوم فیزیک مدرن با چشم انداز خداپرستانه ادیان ابراهیمی ادامه دهند. با این حال، آن ها وقتی مسئله به جنبه های فلسفی موضوع می گراید، بسیار فقیر و خام هستند. صفحات مجله سیزینتی که توسط پیروان نرسی در ترکیه منتشر می شود و نسخه انگلیسی آن، سرچشمه با مقالاتی پر می شود که می کوشند تا معجزه آفرینش را از طریق قیاس هایی میان آیات کیهان شناختی قرآن و اکتشافات علمی جدید نشان دهند. هر کشف جدیدی از این نقطه نظر، به نحوی شگفت آور، در عین حال، دلیل دیگری برای معجزه و اعتبار قرآن است. به این معنا، اولاد نرسی، پدر آن چیزی هستند که ممکن است ما آن را «بوکائیلیسم» در جهان اسلام بنامیم.

ایده تأیید آیات کیهانی قرآن از طریق مذاقه در علم روز، بینشی بسیار مدرن است که امید است تا با چالش های علم سکولار مدرن مواجه شده و بر آن ها غلبه یابد. واقعیت این است که همان مجموعه داده های علمی، می توانند در بسترهای توجیهی متفاوتی به کار روند و بر این اساس، کاملاً نتایج متفاوت و قیاس ناپذیری به دست دهند

و به عنوان یک مسئله ظهور نکنند، چرا که آشکارا طبیعت سکولار جهان بینی علم مدرن را مورد توجه قرار نمی دهند تا تهدیدی برای دیدگاه دینی طبیعت و عالم باشند. غفلت عمدی از این مسئله، به عنوان راه حل دیده می شود و زنده ترین نتیجه این رویکرد، ظهور طبقه ای از دانشمندان و مهندسان مسلمانی است که پنج نوبت در روز نماز می خوانند، اما تصورشان از علم تا حد زیادی توسط اصول موضوعه جهان بینی علمی مدرن تعین یافته است.

با این وجود، این مسئله باعث نمی شود که هواداران این دیدگاه از دیدن مسائلی بازداشته شوند که توسط علم مدرن بر جهان طبیعت و زندگی انسان تحمیل می شود. بحران زیست محیطی، خطرات مهندسی ژنتیک، آلودگی هوا، نابودی سریع بی شمار انواع [جاندار] و صنایع تسلیحاتی شیمیایی و هسته ای، همگی به عنوان مسائلی که ما بایستی به آن ها بپردازیم، تأیید شده اند. در عین حال، علاج پیشنهادی، علاجی پیش بینی شده است: تعبیه یک بُعد از اخلاق زیست محیطی و اجتماعی، مسائل مطرح شده را اگر کاملاً حل نکند، [دستکم] تحت کنترل قرار خواهد داد. به عبارت دیگر، علم بایستی در سطح تصمیمات سیاسی، تحت انقیاد اخلاق قرار گیرد؛ بنابراین، می توان توسط مدیریت بهتر و تکنیک های پیشرفته در مهندسی محیط زیست بر مسائل مذکور در مورد علم مدرن غلبه یافت. با توجه به دفاع به یادماندنی هابرماس از پروژه مدرنیته که او در عین حال، آن را پروژه ای ناقص می داند، این دیدگاه در جستجوی راه حل مسئله در خود آن است: بهبود بیشتر تکنولوژی ها و تحقیق علمی، روش های جدیدی از کنترل بحران محیط زیستی و همه مسائلی که با علم مدرن سروکار دارد را ایجاد می کند. مختصر آنکه ما نیاز به علم بیشتر برای غلبه بر انحرافات داریم.

بخش قابل توجهی از مردم در جهان اسلامی و نیز جهان غرب،

در مقاصد دیدگاه فوق در باب علم، شریک اند که ما فقط خلاصه‌ای از آن را ارائه کردیم. بسیاری از مردم از همه حوزه‌های زندگی، معتقد به ضرورت حفظ چارچوبی اخلاقی در آن چیزی هستند که تحقیق علمی بایستی انجام دهد و کنترل شود. این مسئله یقیناً الزامات سیاسی مهمی برای تحقیق علمی ای دارد که توسط حکومت‌های فدرال و شرکت‌های بازرگانی در بسیاری از بخش‌های جهان، مورد سرمایه‌گذاری قرار می‌گیرد. با این وجود، این نقطه که ناچاراً مبهم مانده است، بسیار وخیم‌تر از داشتن تأثیر در سطح تصمیم‌سازی سیاسی است. برای محدود کردن اخلاق به اجرائیات سیاسی، بایستی آن را به موضوعی با اولویت شخصی برای اجتماع علمی ای تبدیل نماییم که آزادی‌های سیاسی و مالی اش در برابر [آزادی‌های] آن دولت‌ها و بنگاه‌های سترگ تا حد زیادی مسئله ساز است. واقعیت این است که دانشمندان مؤید شبیه‌سازی انسانی و دگرگونی ژنتیک، معتقدند که تحول تکاملی خداپرستانه، مسیر علم مدرن را تغییر نمی‌دهد. تضاد آگاهی که ما در سطوح فوق، بدان اشاره کردیم، در اینجا در قالب مردمی شکل می‌گیرد که قلب و احساسشان به فرامین ادیان مربوط به خودشان گره خورده، در حالی که اذهان آن‌ها خالی از دیدگاه دینی نسبت به عالم است.

■ دیدگاه معرفت‌شناختی علم: برضد و برای روش

مسیر مهمی که جهان اسلام معاصر، مخصوصاً در سه دهه اخیر قرن بیستم، از طریق آن، با شرایط علم مدرن مواجه شده، [مسیر] فلسفه علم، آنگونه که در غرب بسط یافته، بوده است. تأثیر شکستن شالوده هژمونی معرفت‌شناختی پوزیتیویسم قرن نوزده که نقد فیزیک نیوتن و عینیت‌گرایی و واقع‌گرایی علمی را گرد یکدیگر می‌آورد، بر جهان اسلام، بهت‌آور بوده و مسبب رهایی سیل آسای انرژی فکری در میان دانشجویان و روشنفکران بوده است. نیازی به گفتن نیست که نفوذ ایده‌های مرتبط با نام‌هایی نظیر کوهن، فایربرد، پوپر و دانشجویان

معاصر آن‌ها، اغلب به‌رغم این واقعیت که تفکر پسا ضد رئالیستی در مورد علم، به‌نظر می‌رسد که به بن‌بست جدی رسیده، فرو ننشسته است. بسیاری از دانشجویان و روشنفکران مسلمان موجودی که این بحث را پی‌گیری می‌کنند، کماکان در حال تجربه کردن این ایده‌ها، علیرغم موفقیت اندکشان - همانطور که مختصراً خواهیم دید- در حال مقایسه کردن استلزامات کاملشان هستند. پیش از تحلیل کردن تحقیق رایج موجودی که توسط دانشجویان و روشنفکران مسلمان انجام شده است، چند کلمه‌ای برای روشن شدن دامنه میدان فلسفه علم کنونی سخن می‌گوییم.

عَلَقَهُ اَصْلِيْ فِلْسَفَةُ عِلْمٍ مَّعَا صِرْبِنَا نِهَادِن اَعْتِبَارِ مَدْعِيَّاتِ عِلُوْم طَبِيعِيْ مَدْرِن، يَافَقْدَان اَن اَسْت. دُوْكَانْگِيْ نَظْرِيَه- مَشَاهِدَه، تَمَايِز وَاقْعِيَّت- اَرْزَش، اَزْمَايِش، عَيْنِيَّت، اَجْتِمَاعِ عِلْمِي، تَارِيْخ وَ جَامِعَه شِنَاسِيْ عِلْم وَ دَسْتَه اِيْ اَز مَسَائِلْ دِيْگَر، دَر مِيَّان چِيْزَه‌اِيْ دِيْگَر، بَه عِنْوَان مَهْم تَرِيْن مَسَائِلْ اِيْن زَمِيْنَه، يَعْنِيْ زَمِيْنَه اِيْ كِه هِيْچ جَنْبَه اِيْ اَز اَقْدَامَاتِ عِلْمِي دَسْت نَخُورْدَه رَا رَه‌ا نَمِيْ كُنْد، بَر جَسْتَه هَسْتَنْد. بَا اِيْن حَال، اَنچَه دَر اِيْن مَوْرِد بَه مَا مَرْبُوط اَسْت، تَأْكِيد دَر فِلْسَفَةُ عِلْم بَر رُويْ مَعْرِفَت شِنَاسِيْ بَاسْتِشْنَائِيْ هَرْ كُوْنَه بَرَاهِيْن مَتَافِيْزِيْكَِيْ يَآ هَسْتِيْ شِنَآخْتِيْ اَسْت. اَكْثَر فِيلْسُوفَان عِلْم، مَانَنْد پِيْشْگَاْمَانِيْ نَظِيْر كُوهْن، پُوپِر وَ فَايْرَبَنْد، عِلْم رَا اَصُوْلًا بَه عِنْوَان سَاخْتَارِيْ مَعْرِفَتِيْ تَفْسِيْر كُرْدَه اَنْد كِه اَدْعَايْ تَبْيِيْن نَظْمِ واقْعِيَّت فِيْزِيْكَِيْ دَر چَارچُوب مَنحَصْرَبَه فَرْدِ رُوش عِلْمِي رَا دَارْد. واقْعِ گِرَايِيْ عِلْمِي، ضَدِّ واقْعِ گِرَايِيْ، اَبْزَار اَنْكَارِيْ وَ تَجْرِبَه گِرَايِيْ، هَمْگِيْ، بَا تَصَوُّرَاتِ مَتَفَاوَتِيْ اَز دَانَش بَا اسْتِلْزَامَاتِ عَمِيْق، هَمْ بَرَايْ عِلُوْم طَبِيعِيْ وَ هَمْ بَرَايْ عِلُوْم اَنْسَانِيْ تَعْرِيف شُدَه اَنْد. فِلْسَفَةُ مَعَا صِرْ عِلْم كِه عَقْلُهُ مَنحَصْرَبَه فَرْدَش نَسْبَت بَه اَدْعَاه‌اِيْ مَعْرِفَتِيْ مَوْرِد بَحْثْش مَعْلُوم اَسْت، مِيْ تَوَانْد بَا مَعْرِفَت شِنَاسِيْ عِلْم بَرَابَر اَنْكَاشْتَه شُود. دَر اِيْن زَمِيْنَه، دِيْدِگَاَه مَعْرِفَتِيْ عِلْم، يَقِيْنًا دِيْدِگَاَهِيْ قَابِلْ مَلاَحِظَه اَز فِلْسَفَةُ مَدْرِن اَسْت، زِيْرَا

هیچ مفهومی به غیر از شناخت موضوع و لوازم آن، بنیادی برای فهمی مناسب از جهان نیست.

تفکر راجع به مسئله هستی با نظر به اینکه چگونه شناخته می‌شود، به زبان هایدگر، عبارت برجسته و مهم فلسفه مدرن است که شامل مخالفان عمده‌اش، یعنی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی می‌شود. چه اینکه ما شناخت سوژه را به عنوان یک صفت برای انسان محوری عقل‌گرا، تجربه‌گرا، ساختارگرا یا معتقد به شالوده‌شکنی‌ای مورد توجه قرار می‌دهیم که به سرعت مسیرهایی را قطع می‌کند که ما در آن‌ها، در می‌یافتیم که چگونه جهان پیرامونمان را درک کنیم، چگونه با آن واکنش نشان دهیم و چگونه موضع خودمان در مقابل دیگر انسان‌هایی که ما آن‌ها را در فضای ارادی و فیزیکی زیست‌جهانمان شریک می‌کنیم، تعیین نماییم.

در این مورد، پارادوکسی همیشگی در مورد همه معرفت‌شناسی‌های سوژکتیو در حال روشن شدن است: برای قرار دادن سوژه، در پیش روی جهانی که آن زن یا آن مرد، بخشی از آن جهان است، بایستی مدعی شد که مربعی که در داخل دایره است، باید بزرگ‌تر از دایره باشد. به نحوی متفاوت گفته شد که برای ایجاد قابلیت فهم جهان در ساخت‌های استدلالی شناخت سوژه یا به جای هر چیزی بیرون از سوژه، همچون چیزی که اساساً تهی از معنا و قابلیت فهم ذاتی است، بایستی جهان را دید. نقد مسلمین از علم مدرن که مبتنی بر مقدمات معرفت‌شناسی مدرن است، معمولاً به این واقعیت تعیین‌کننده نظر ندارند، در حالی که در مقابل، ادبیات ستودنی‌ای را می‌بینیم که اسماعیل راجی فاروقی و شاگردانش در موسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی (که از این پس IIT می‌نامیم) تولید کرده‌اند.

نباید منکر این واقعیت شد که ضدواقع‌گرایی کوهنی یا مفهوم پوپری راست‌نمایی، نمی‌توانند به عنوان پشتوانه‌ای عاریتی از هژمونی

معرفتی علم مدرن مورد توجه قرار گیرد. برعکس، آن‌ها برای تخریب آن [هژمونی]، یک بار و برای همیشه معنادارند. با این وجود، عنصر ضد رئالیستی مواضع آن‌ها، این تصویر انسان محور را تقویت می‌کند: این کار، شناخت سوژه‌ای است که تمایل دارد تا علم، عینیت از جانب خود ادعا شده‌اش را منکر شود و به اعتبار متوسل شود. من معتقدم این جنبه از فلسفه علم معاصر، آن چیزی است که روی هم رفته اشتباه بوده و توسط هوادارانش در جهان اسلام مورد اغماض قرار گرفته است. ما امروزه به ندرت می‌توانیم با کتاب یا مقاله نوشته شده به انگلیسی، عربی، ترکی یا به زبان باهاسای مالزیایی مواجه شویم که به فوکو، کوهن، فایرابند یا لیوتارد ارجاع نداده باشد تا زیربنای فلسفی علم مدرن را محکوم نکرده باشند. از مقالات دانشگاهی دانشجویان کارشناسی مسلمان تا نوشته‌هایی به نام «اجمالیات» که توسط ضیاءالدین سردار هدایت می‌شوند، نام‌های فیلسوفان علم بشمار می‌آید از طریق این ادبیات، این طرف و آن طرف می‌شوند و دربردارنده افزوده‌های بومی و نقطه نظر اسلامی هستند. به عبارتی ملایم‌تر، این مسئله منجر به تأکید بیش از حد بر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در میان متفکران مسلمان و پژوهشگران جوان می‌شود در حالی که مسائل هستی‌شناسی و متافیزیک، یا ترک شده‌اند و یا مسلم فرض گرفته شده‌اند.

از این نقطه نظر، مفهوم علم اسلامی، گراگرد یک معرفت‌شناسی تعریف شده سست، متمرکز شده که مضمون آن، در عین حال، بایستی تعیین یابد. ایده اسلامی سازی علوم طبیعی و اجتماعی، به شیوه‌های مختلف، با چیزی یکی گرفته شده که یک ساختار متفاوت از دانش و روش‌شناسی را درون آنچه که می‌توان مغالطه معرفت‌شناختی فلسفه مدرن بنامیم تولید می‌کند؛ بنابراین این مسئله تعیین‌کننده، دست نخورده باقی می‌ماند: برای فروکاستن مفهوم علم اسلامی به ملاحظات

معرفت‌شناسی و روش‌شناسی - که بدون شک، در جایگاه خودشان ضروری‌اند - ناگزیر هستیم فضایی را برای نقطه‌نظر اسلامی، درون و نه بیرون از چارچوب فلسفه مدرن جستجو کنیم. کار اسماعیل فاروقی که با عنوان «اسلامی‌سازی معرفت» شاخته می‌شود، نمونه‌ای خوب از این است که چگونه ایده روش یا روش‌شناسی («منهاج» و «منهاجیه»، معادل‌های عربی روش و روش‌شناسی که پر بسامدترین واژگان در توضیح این دیدگاه هستند) می‌تواند مسائل فلسفی عمیق‌تری را بیوشاند که در بحث‌های رایج علم مطرح هستند. حتی اگر پروژه فاروقی، برای اسلامی‌کردن صور موجود معرفتی که از غرب وارد می‌شود، پیشنهاد گردد، تمرکز او منحصر بر علوم انسانی بوده و واقعاً معرفت علمی، دست‌نخورده باقی می‌ماند.

یحتمل این مسئله به واسطه این عقیده راسخ بود که بدنه دانش را سرچشمه‌گرفته از علوم طبیعی مدرنی می‌دانست که خنثی هستند و مثلاً نیازمند هیچ توجه خاصی نیستند؛ بنابراین کار فاروقی و موسسه او، بعد از مرگش، بر علوم اجتماعی و تربیتی متمرکز شد. این مسئله، دو پیامد در بر داشت. اول اینکه کار مهم فاروقی در مورد اسلامی‌سازی، شاگردانش را مهبیای چارچوبی نمود که در آن، دانش (العلم)، با رشته‌های علم اجتماعی برابر انگاشته می‌شد و بنابراین به نوعی از جامعه‌شناسی‌گرایی پایان بخشید. می‌توانیم بگوییم الگوی پروژه فاروقی، دانشمند اجتماعی مدرنی است که همچون حاکم علم سنتی یعنی عالم تفویض حکم می‌کند. دوم اینکه استثناء کردن معرفت علمی مدرن از حوزه اسلامی‌سازی، منجر به روش‌های مسامحه‌کار، حداقل، برای اسلامی‌کردن اثر جهان‌بینی علمی مدرن شده است. این مسئله، دانشمندان اجتماعی مسلمان و نمونه آرمانی برنامه اسلامی‌سازی را بدون هیچ نشانه‌ای راجع به اینکه چگونه با مسائلی که معرفت علمی مدرن مطرح می‌کند، سروکله بزنیم، رها

می‌کند.

افزون بر این علوم طبیعی، در اتخاذ بنیان‌های فلسفی مدرن و اعطاء آن‌ها با تشدید دوگانگی میان علوم طبیعی و انسانی و دوگانگی پیامدهایی که استمرارشان، چالش‌هایی جدی برای اعتبار صور معرفت بیرون از قلمرو علوم فیزیکی مدرن ایجاد می‌نماید، برابر هستند.

موضعی مشابه، با برخی تفاوت‌های مهم را بایستی در کارهای ضیاءالدین سردار و برخی پژوهش‌های مرتبط و نزدیک به او که با عنوان «اجمالیات» شناخته می‌شود، یافت. هرچند اجمالیات نمی‌پذیرند که با عنوان «صرفاً کوهنی» نامیده شوند، به ندرت می‌توان در دیدن مفهوم ضمنی گفتمان آن‌ها - که مبتنی بر کوهن، فایراند و دیگران است - در نقد علم مدرن غربی ناکام ماند. تعریف سردار از علم، با بخش زیادی از تعریف ابزارانگاران و روح ضدواقع‌گرایی کوهنی در مورد علم، شریک است. در نظر او، علم، «ابزار اساسی حل مسئله در هر تمدنی است. یک تمدن بدون آن، نمی‌تواند ساختار سیاسی و اجتماعی‌اش را حفظ کند یا نیازهای اساسی مردم و ساختارش را ببیند». نقطه نظر فرهنگی - اجتماعی اجمالیات، یقیناً اشاره به عنصری مهم از فعالیت علمی، یعنی زمینه اجتماعی دارد که علوم در آن انباشته و رشد و نمو می‌کنند. با این وجود، بایستی متذکر شد که واگذاری علوم فیزیکی یا هر فعالیت پژوهشی در این حوزه به سود [علوم] اجتماعی، ملزم به عنایت به پیامدهایی جدی است تا حدی که مشروعیت فلسفی علوم مورد توجه قرار گیرد. همان طور که ما در مورد «فن فراسن» و «کوهن» می‌بینیم، تعریف ابزارانگاران از علم، متضمن تمایلی شدید به سمت ضدواقع‌گرایی است؛ موضعی که بایستی در عین حال، سازش‌پذیری‌اش با مفهوم علوم اسلامی مورد توجه قرار گیرد.

با این همه پارادوکس پیچیده دیگری نیز در اینجا مطرح است. شایع‌ترین نقد علم مدرن کوشیده تا آن را اینگونه ارائه کند: تلاشی

تاریخی و به لحاظ فرهنگی مشروط با مدعیات جهانشمولی و عینیت. الگوی فلسفی کوهن که به شایع‌ترین حُرّافی روز در جهان اسلام تبدیل شده و دفاع فایرابند از جامعه در برابر علم و ابزارانگاری علمی فن فراسن، همگی به نحوی مسرفانه به کار گرفته شده‌اند تا تاریخ‌گرایی مطلق و نسبیت علم مدرن را نشان دهند. از آنجایی که هر فعالیت علمی و انسانی، از طریق بسط و گسترش، در جایگاهی فرهنگی و تاریخی جاسازی شده، دیگر نمی‌توانیم از علوم، با صرف نظر از شرایط اجتماعی-تاریخیشان سخن بگوییم. این مسئله متضمن آن است که هیچ روایتی از علم، خواه غربی باشد و خواه اسلامی، بدون تاریخ و حتی مهم‌تر از آن، جامعه‌شناسی علم ممکن نیست، وظیفه‌ای که بایستی صورت‌بندی تاریخی و تبارشناسی علوم را مورد ساختارشکنی قرار دهد. افزون بر این، این رویکرد، تقریباً با بی‌توجهی کامل نسبت به الزامات چیزی که در جایگاه خودش، یعنی علم و روش‌شناسی اسلامی مفروض گرفته شده، برای علوم انسانی [نیز به اشتباه] به کار گرفته شده است.

از این منظر، فلسفه علم با جامعه‌شناسی علم یکی گرفته می‌شود و هرگونه توسل به اعتبار جهانشمول و عینیت در علوم فیزیکی بر مبنای تاریخ‌گرایی مطلق، ایدئولوژی و سوگیری فرهنگی و نظایر این‌ها در این علوم، رد شده است. حتی اگر این اصطلاحات به عنوان اصطلاحات خانوادگی، توسط کتابت و اندیشه بسیاری از مسلمین در باب علم مدرن به کار رفته باشد، آن‌ها به ندرت در دفاعشان از علم اسلامی ظاهر می‌شود؛ دفاعیه‌ای که به عنوان یک گزینه جایگزین برای مفاهیم غربی علم پیشنهاد می‌شود. اگر علم، متعلق به فرهنگ خاص بدون هیچ حقی برای کاربرد فراگیر و جهان‌شمول است، همانطور که به نظر می‌رسد مدافعان این دیدگاه بدان اشاره دارند، پس بایستی برای هرگونه فعالیت علمی، خواه در قرن یازده در سمرقند رخ داده باشد و خواه در قرن بیستم در سوئد، صادق باشد. این آن چیزی است که

به وضوح بیان شده و توسط همه توضیح دهندگان اصلی فلسفه علم منظور شده است. اگر علم سکولار مدرن به صورت فرهنگی و تاریخی، ساخته شده است، پس علم اسلامی - آنگونه که توسط این گروه از پژوهشگران فهمیده می شود - بایستی تبیین کند که چگونه و چرا خود را محق می داند که اعتبار و کاربست پذیری جهان شمول داشته باشد. استحکام منطقی مختصری خواهد داشت که بگوییم زبان پارادایم های کوهن، ابزاری کافی برای تبیین تاریخ غربی و نه علم اسلامی است.

آنچه که من دیدگاه معرفتی علم نامیده ام که شکلی از گرایش به شدت رایج را به جای یک مکتب یگانه تفکر اخذ می کند، یقیناً آگاهی جهان اسلامی در مورد علم مدرن را ارتقا داده و در بحث رایج در باب امکان داشتن یک مطالعه علمی در باب طبیعت که مبتنی بر آداب و رسوم اسلامی باشد، شرکت کرده است. با این حال، ما به ندرت می توانیم در دیدن تضادهای این دیدگاه ناکام بمانیم، بالاخص وقتی آسیب پذیرترین مسئله برای وسوسه های معرفت شناسی مدرن باشد. تأکید بر معرفت شناسی و استثناء کردن هستی شناسی و متافیزیک، پیامدهای [ناگواری] را برای هرتصوری از علم می تراشد و این بدان دلیل است که ما در میان هواداران این نقطه نظر، هیچ گونه مطالعه جدی فلسفه، متافیزیک یا کیهان شناسی را نمی بینیم. افزون بر این، مقاومتی عمدی نسبت به این رشته های علمی، علیرغم این واقعیت وجود دارد که متافیزیک و فلسفه اسلامی سنتی، به عنوان دریاچه ای میان معرفت علمی و ایمان دینی به کار گرفته می شده اند. در هر صورت، این نکته خواه دیده شود یا نشود، هواداران دیدگاه معرفتی به علم، خواهند توانست بر سفسطه سوپرکتیویستی فلسفه مدرن، یعنی ساختن معرفت شناسی بدون بیان متافیزیک و هستی شناسی کافی غلبه یابند.

■ امر مقدس در برابر امر سکولار: متافیزیک علم

آخرین موضع اصلی در باب علم که می‌توانیم در اینجا صرفاً مختصری از آن ارائه دهیم، با تأکیدش بر متافیزیک و نقد فلسفی علم مدرن، از دو موضع دیگر متمایز شده است. دیدگاه متافیزیکی که عمدتاً توسط متفکرینی مانند رنه گنون، سید حسین نصر، نقیب العطاس، عثمان بگار، مهدی گلشنی و آلپ ارسلان آکیگ جنس بیان شده است، هرگونه فعالیت علمی عملیاتی در چارچوب متافیزیکی را مورد توجه قرار می‌دهد که اصولش از آموزه‌های نابجای وحی الهی سرچشمه گرفته است. متافیزیک علم در تقابل با فلسفه و جامعه‌شناسی علم، علوم را با تصور مقدسی از طبیعت و کیهان‌شناسی فراهم می‌آورد که درون آن کار می‌کنند. از این منظر، دیدگاه مقدس در باب طبیعت، از طریق سنن باستانی و دینی‌ای آموخته می‌شود که نسبت به صورت‌بندی و عملیاتی‌کردن علوم فیزیکی و همه علوم سنتی، تعهد عمده‌ای دارند. صرف نظر از زمینه‌های جغرافیایی و تاریخی که علوم در آن‌ها انباشته می‌شوند، آن‌ها مبتنی بر اصولی هستند که آن‌ها را قادر می‌سازد تا رشته‌های علمی و تکنیک‌های بسیار پیشرفته‌ای را تولید کنند، در حالی که قداست طبیعت و کیهان را حفظ می‌کنند. نصر و دیگران استدلال می‌کنند که علوم طبیعی سنتی، نه تنها کار و اخلاق و روش‌شناسیشان بلکه علت وجودی هستی‌شناختی و متافیزیکی‌شان از اصول وحی الهی، مشتق شده است زیرا آن‌ها در مفهومی از معرفت ریشه دارند که بر اساس آن، معرفت به جهان، توسط انسان و معرفت مقدسی کسب می‌شود که از طریق خداوند آشکار می‌گردد؛ خداوندی که همچون وحدتی یگانه دیده شده است.

به عنوان یک نتیجه، بحران معرفت‌شناختی علوم طبیعی و انسانی - که امروزه می‌کوشیم بر آن فائق آییم - برای دانشمند سنتی مطرح نبود تا مجبور شود باورهای دینی‌اش را قربانی انجام آزمایشی

علمی و برعکس نماید. متافیزیک سنتی غربی، مدعی است که واقعیت، ساختاری چندلایه با سطوح و درجات معنایی متفاوت است. تقارن میان اصل و ظهور آنکه به زبانِ الاهیات، به خدا و آفرینشش ترجمه می‌شود، دیدگاه سلسله‌مراتبی از عالم را آشکار می‌کند، زیرا پیش از این ظهور، متضمنِ قلمرویی از واقعیت بود که از اصلِ نگه‌دارنده‌اش پایین‌تر بود. علاوه بر این، از آنجایی که واقعیت، چیزی است که معلولِ طبیعتِ الهی است، نمی‌تواند به‌عنوانِ بازیچه یا محصولی از یک سری حوادثِ اتفاقی مورد توجه قرار گیرد. در مقابل، کیهان، همان‌طور که دانشمندان سنتی قاطعانه معتقدند، سراسر، غایت‌شناختی است که بیانگر نظم و قصدمندی قابل توجهی است. طبیعت که توسط علمِ مدرن به‌عنوان یک جریان دائمی از تغییر و تصادف ترسیم شده است، هرگز در بازسازی خودش در منزلی از ثبات و تداوم با حفظ اصل و نسب خود ناکام نمی‌ماند. طبیعت که در پرتو این نگاه، موضوع اصلی علوم فیزیکی است، نمی‌تواند به‌هیچ یک از این سطوح فروکاسته شود.

متافیزیک‌های سنتی علم، بدون هیچ‌گونه تقلیل‌گرایی، از زبانی استفاده می‌کنند که با اصطلاحاتی نظیر سلسله‌مراتب، غایت، ارتباط، ایزومورفیسم (تناظر)، وحدت و پیچیدگی ساخته شده است. این کیفیات، برای ساختار و روش‌شناسی علوم سنتی در باب طبیعت ساخته شده‌اند که می‌توانند به‌گونه‌ای به کار گرفته شوند که درمی‌انهُ یکی از سرحداتِ دیدگاه‌های مقدس و سکولار مدرن در باب علم قرار گیرند. بنابراین بعید است که هواداران این دیدگاه، نسبت به ایجاد یا احیاء علوم اسلامی سنتی در باب طبیعت، بدون اولین بیانِ چارچوب متافیزیکی‌اش اصرار بورزند. هرگونه کوششی برای پیوند اخلاق و معرفت‌شناسی اسلامی به چشم‌انداز به‌لحاظ متافیزیکی کور علم مدرن، ناگزیر به شکست می‌انجامد.

زیربناهای فلسفی علم اسلامی، آنگونه که توسط نصر، العطاس

و دیگران تعریف شده، از اصول متافیزیکی اسلام مشتق شده‌اند. قطعاً همانگونه که وحی اسلامی، زندگی هنرمندانه و اجتماعی تمدن مسلمین را تعیین می‌کند، همچنین به فهم آن از محیط طبیعی و مطالعه علمی‌اش نیز جهت می‌دهد. نظریه توحید، اساسی‌ترین انگاره دین اسلام، وحدت مبدأ الهی را تأیید می‌کند و در قلمرو علوم طبیعی به عنوان وحدت ذاتی و روابط متقابل نظم طبیعی مطرح می‌شود. آکیگ چیس بیان می‌دارد که بنابراین یک علم، وقتی می‌تواند علمی اسلامی تعریف شود که آن چیزی را که با آن هم‌نوایی می‌کند، بسط دهد و اصول اصلی جهان‌بینی اسلامی را منعکس نماید. به شیوه‌ای مشابه، نصر اصرار دارد که «هدف همه علوم اسلامی - و به طور کلیتر، سخن گفتن از علوم کیهان‌شناختی باستانی و دوره میانه - بایستی نشان دادن وحدت و روابط متقابل همه آن چیزهایی باشد که وجود دارد، برای اینکه انسان شاید با اندیشیدن در وحدت کیهان به وحدت مبدأ الهی برسد که وحدت طبیعت تصویری از آن است». بنابراین علوم اسلامی در باب طبیعت، کارکردی مضاعف دارند. اول اینکه آن‌ها به طبیعت، همچون وحدتی بسیط با همه بخش‌هایی که مرتبط با یکدیگرند، می‌نگرند. دوم اینکه آن‌ها واسطه‌ای هستند هم برای هدایت دانشمند و هم هدایت شخص غریبه که در طبیعت، به عنوان محصول مصنوعی خداوند تأمل نمایند. در نظر نصر، کیهان‌شناسی مقدس صوفیان که بیش از آنکه مبتنی بر علوم فیزیکی فی‌نفسه باشد، متکی بر متافیزیک و وحی است، مرتبط با کارکرد دوم علوم طبیعی است و حتی امروزه، اعتبار آن را حفظ می‌کند زیرا مبتنی بر معنای نمادین کیهان است. این مسئله ما را به جنبه مهم دیگر علوم اسلامی در باب طبیعت، یعنی کارکرد اندیشه‌ای آن‌ها هدایت می‌کند.

نصر، واژه «اندیشه» را به معنای سنتی‌اش به کار می‌برد که معادل با چیزی مرتبط با تأمل است. دلالت ضمنی واژگان «اندیشه»

و «اندیشه‌ای»، به عنوان تحلیل منطقی یا تفکر برهانی، نتیجه خالی کردن آن‌ها از مضمون متافیزیکی و عرفانی‌اش است. نصر با انکار کاربرد واژه «اندیشه» به عنوان تحلیل یا احساسی انتزاعی، در جستجوی بازیافتن کاربرد سنتی و مربوط به دوره می‌انه آن است.

«اندیشه» و «اندیشه‌ای»، امروزه دقیقاً با کاربرد تحلیلی ذهن، یکی گرفته می‌شوند که آن‌ها دیگر به ندرت، هرگونه ارتباطی با امور تأملی را تقبل می‌کنند. نگرشی که این واژگان، بر اساس آن، به طبیعت دلالت دارند، بینشی است که گوته تا سال‌های اوایل قرن نوزدهم بایستی برای آن دلسوزی کند - آن بینشی که حل می‌کند، تسخیر می‌کند و توسط نیروی مفاهیم، تسلط می‌یابد. مختصر آنکه این بینش، ذاتاً انتزاعی است در حالی که معرفت تأملی، کاملاً انضمامی است؛ بنابراین ما بایستی، از طریق ایجاد کردن تمایزی قدیمی، بگوییم رابطه گنوستیکی با طبیعت، [رابطه‌ای] اندیشه‌گونه است که نه انتزاعی است، نه تحلیلی و نه صرفاً احساسی.

علوم اسلامی در باب طبیعت، آنگونه که تعریف شد، خودشان را مدیون به ابزاری برای کسب قدرت و سلطه بر طبیعت نمی‌دانند. جنبه تأملی آن‌ها که در آموزه‌های قرآنی طبیعت و نیز در کیهان‌شناسی سنتی ریشه دارد، آن‌ها را از یک سو به متافیزیک و از سوی دیگر، به هنر مرتبط می‌سازد.

در همین راستا، کارکرد فلسفه نمی‌تواند محدود به وجود یک مفسر صرف از داده‌هایی شود که توسط علوم طبیعی تولید می‌شوند. نصر، در تضادی حاد با مفهوم کانتی فلسفه که فلسفه را به خادم فیزیک نیوتنی مبدل ساخت، نقشی مهم به فلسفه در بنا نهادن رابطه‌ای هماهنگ میان مسلمات دین و تقاضاهای تحقیقات علمی می‌دهد. فلسفه در دوره پساکانتی، به تدریج به تحلیلی درجه دوم از واقعیت‌های درجه اول علوم فیزیکی فروکاسته شد و این مسئله، اشتغال فلسفه را به

وظیفه‌ای کاملاً متفاوت محول کرد. نصر در برابر این رسالت جدید، بر معنا و کارکرد سنتی فلسفه، مُصر است. فلسفه از یک سو، مرتبط با زیست-جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، از جمله محیط زیست فیزیکی است و به عنوان مثال، نمی‌تواند نسبت به فهم حقیقی عالم و کیهان بی تفاوت باشد. از سوی دیگر، دقیقاً مرتبط با متافیزیک و حکمت است و مثلاً نمی‌تواند به شاخه‌ای از علوم فیزیکی فروکاسته شود. در واقع، این مسئله است که رابطه میان فلسفه و علم که در طبقه‌بندی کلاسیک معرفت، هم در غرب و هم در جهان اسلامی، بنا شده بود، چگونه رابطه‌ای است. دانشمند و فیلسوف، همان طور که در مورد ارسطو و ابن سینا می‌بینیم، در یک شخص و شخصیت یکسان وحدت یافتند و این مسئله بیان می‌دارد که میدان تفکر فلسفی، نمی‌توانست به تحلیل کمی علوم طبیعی محول شود؛ بنابراین در تصور نصر از علم، فلسفه - به علاوه متافیزیک و زیبایی‌شناسی - نقشی تعیین‌کننده دارند که نمی‌توانند توسط هیچ علم دیگری برعهده گرفته شوند. علاوه بر این، علوم طبیعت، همیشه در چارچوب محدودی از هستی‌شناسی و کیهان‌شناسی کارکرد دارند که اصولاً و ذاتاً توسط فلسفه به معنای سنتی کلمه، بیان می‌شود. این بدان دلیل است که فلسفه، بخشی جدایی‌ناپذیر از مفهوم متافیزیکی علم در نظر نصر است.

دیدگاه متافیزیکی تمدن‌های سنتی به طبیعت و مطالعه علمی آن، [به گونه‌ای] می‌پردازد که علم مدرن فاقد آن است؛ علم مدرنی که بنیان‌های فلسفی‌اش، به گسست تاریخی تفکر غرب از آموزه‌های سنتی‌اش باز می‌گردد. نصر و دیگران، اصرار خواهند داشت که ظهور علم مدرن، حقیقتاً معلول برخی پیشرفت‌های پیشگامانه در روش‌های علمی اندازه‌گیری و محاسبه نبود. بلکه برعکس، نتیجه تغییر بنیادین در چشم‌انداز بشری مربوط به عالم بود. این چشم‌انداز توسط تعدادی مقدمات بیان شده است که در میان آن‌ها، پنج اصل زیر،

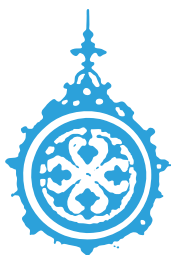
اهمیت خاصی دارند. اول، دیدگاه سکولار نسبت به عالم است که در نظم طبیعت، هیچ جایی را برای الوهیت، تعبیه نمی‌کند. اصل دوم، تصویر مکانیستی از جهان که علم مدرن ارائه داده و کیهان را همچون ماشینی خودپاینده یا/و ساعتی از پیش مقدرشده تفسیر می‌کند. سوم، هژمونی معرفت‌شناختی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی بر تصورات رایج از طبیعت است. چهارمین اصل، انشعاب دکارتی است که بر اساس تمایز قطعی دکارت میان اندیشیدن دربارهٔ و مادهٔ جسمانی بیان می‌شود که همچنین می‌تواند به‌عنوان ازخودبیگانگی هستی‌شناختی در شناخت سوژه از ابژه معرفت خود قلمداد شود. اصل پنجم و مقدمهٔ آخر جهان‌بینی علم مدرن که می‌تواند به‌عنوان نتیجهٔ پایانی نکات قبلی انگاشته شود، استثمار محیط‌زیست به‌عنوان منبع قدرت و سلطهٔ جهانی است. این مسئله با غرور علم مدرن ممزوج می‌شود و [لذا] هیچ تصویری از حقیقت و معرفت را به‌غیر از آنچه که در بستر ابزارهای تأیید شدیداً تخصصی، تکنیکی و از این‌رو محدود، تحقیق‌پذیر باشد را نمی‌پذیرد.

دیدگاه متافیزیکی علم که به انتقالی جالب توجه از فلسفه به متافیزیک علم اشاره داشت، این هدف را در بنیان‌های اندیشه‌ای علم مدرن اخذ کرد و برخلاف دو دیدگاه دیگر در باب علم، تعریفی خوب از فلسفهٔ طبیعت و کیهان‌شناسی مبتنی بر اصول علوم اسلامی سنتی را پیشنهاد نمود. نقدش از علم مدرن به ملاحظات اخلاقی یا ضمائم روش‌شناختی‌ای محدود نشد که [بر اساس آن‌ها] او مدعی بازسازی دیدگاه دینی نسبت به عالم شود. در این زمینه، دیدگاه متافیزیکی علم، آنگونه که توسط نصر و دیگران صورت‌بندی شده است، بخشی از پروژه‌ای عظیم تر شالوده‌شکنی جهان‌بینی متجددانه است که در آن، علم بایستی صرفاً یک انشعاب تلقی شود.

■ نتیجه‌گیری

دیدگاه‌های سه‌گانه علم که در اینجا مطرح شد، مؤیدِ نوسانِ بحثی در حال پیشرفت در مورد علم در وضعیتِ کنونی جهان اسلام است. نیازی به گفتن نیست که جنبه‌های زیادی از این بحث وجود دارد و موارد مرزی و نقاط متقاطع زیادی هستند که بایستی به عنوان بخشی از مجادلهٔ مستمر جهان مسلمین پذیرفته شوند تا به شرایط مواجهه با مسئلهٔ علم، هم در معنای مدرنِ غربی و هم در معنای سنتی-اسلامی‌اش برسند. با این حال، قطعی است که از یک سو رشد آگاهی جهان اسلامی در ارتباط با سنت علمی‌اش و از سوی دیگر شیوه‌هایی که از طریقِ آن‌ها می‌کوشد تا با چالش‌های علم غربی مدرن کنار بیاید، از اتفاقات مهم تاریخ اسلام معاصر محسوب می‌شود. نوعی از عمل متقابل، میان سه موضعی که در بالا مورد تحلیل قرار گرفت تا انت‌ها باقی خواهد بود تا مورد توجه قرار گیرد. مسیر آیندهٔ بحث در باب علم در جهان اسلامی، آنطور که باید باشد، به احتمال زیاد توسط این مواضع با همهٔ بلندپروازی‌ها و وعده‌هایشان، ادامه یابد.^۱

1. <https://tarjomaan.com/article/5057/>



بخش سوم: معرفی کتاب



الدین و منابر التواصل الاجتماعي

معرفی کتاب «الدین و منابر التواصل الاجتماعي / دین و پلتفرم‌های اجتماعی»

کتاب «الدین و منابر التواصل الاجتماعي / دین و پلتفرم‌های اجتماعی» می‌کوشد تا به برخی پرسش‌های مهمی که دین در رابطه با شبکه‌های ارتباط اجتماعی و سایت‌ها، مطرح می‌کند، پاسخ دهد.

این کتاب، کارآیی نهادهای دینی مسلمان و مسیحی را در شبکه‌های ارتباط اجتماعی، بررسی می‌کند. سپس به فعالیت اسلام سیاسی و سلفی و تأثیرپذیری «مدیای جدید» بر دین اسلام و سخنرانی علمای دینی و مفتی‌ها می‌پردازد و چگونگی مقابله نهادهای دینی

رسمی با فتوای شاذ را تبیین می‌سازد.

این کتاب در زمانی تألیف شده است که شناخت کنش و واکنش میان دین و شبکه‌های ارتباط اجتماعی، بسیار ضروری است. شناخت این پدیده تا حد زیادی مستلزم دو بُعد است: بُعد منفی و بُعد مثبت. بُعد منفی در انتقال جنبش‌های تروریستی و اسلام‌گرای مختلف به «مدیای جدید» و استفاده از امکانات آن برای جذب نیرو و حامی، پدیدار می‌گردد.

نخستین آثار قدرت شبکه‌های ارتباط اجتماعی در منطقه غرب آسیا در جریان «جنبش سبز ایران» در سال ۲۰۱۰ پدیدار شد که فعالان مجازی آن را «انقلاب توییتری» نامیدند. حوادث «بهار عربی»، قدرت شگفت این شبکه‌ها را در انتقال افکار و اخبار و تأثیرگذاری میدانی نشان داد و به تدریج افزایشی ملموس در شمار افراد، سازمان‌ها و احزابی رخ داد که می‌کوشند تا برای اهداف متعدد از این شبکه‌ها استفاده کنند. دین از همان ابتدا در شبکه عنکبوتی حضور داشته است و تمام ادیان برای ترویج رسالت خود و پاسخ به مخالفانشان سایت‌ها و صفحه‌هایی در آن، راه‌اندازی کردند. بیشتر جنبش‌های اسلامی افراطی از اینترنت استفاده می‌کنند؛ زیرا نیاز دارند تا به دور از کنترل مستقیم دولت، به فعالیت دینی یا سیاسی بپردازند. این امر امکان فعالیت حاشیه‌ای جهت انتقال افکار و ایدئولوژی رادیکالی را فراهم می‌سازد. حال آنکه، نهادهای اسلامی میانه‌رو به دلیل کانال‌های جایگزین، تمایلی به انتقال اینترنتی پیام خود ندارند و چه بسا برخی از آنان به قدرت نهفته در اینترنت پی نبرده‌اند؛ اما با این وجود، نمایندگان اسلام میانه‌رو، حضوری بسیار مثبت و سازنده در این شبکه جهانی دارند.

پدیده‌ای که بیشتر قابل بحث و بررسی است در واقع پدیده افراط‌گرایی دینی است؛ به‌ویژه تشکیلات «داعش» که در استفاده

از شبکه‌های اجتماعی برای جذب نیرو، شگفت‌آفرین ظاهر شده است. شبکه‌های اجتماعی در مفهوم حاکمیت دینی، بسیار تأثیرگذار بوده است. یک مسلمان معمولی می‌تواند با قشر گسترده‌ای از علما در هر جای جهان ارتباط بگیرد و فتوا یا مفتی مدنظر خود را دریابد. از سوی دیگر، مفتیان نیز ملزم به تغییر سبک خود شده‌اند؛ به‌ویژه وقتی مسائل مدرنیته و اصلاح دینی مطرح می‌شود، مانند مسائلی که به حضور خشونت‌آمیز و منفی جنبش‌های خشونت دینی مرتبط است. استفاده نهادهای دینی مسلمان میانه‌رو رسمی و غیررسمی در جهان از شبکه‌های اجتماعی، اهمیت بسیاری دارد که نباید نادیده گرفته شود؛ زیرا نسل جوان به صورت روزافزون در این فضاها فعالیت می‌کند و فرهنگ دینی و اخلاقی خود را از آن می‌گیرد.

کارآمدسازی نقش نهادهای اسلامی میانه‌رو در شبکه‌های اجتماعی، گامی مقدماتی برای تحول و فعال ساختن نقش آن در ترویج فرهنگ میانه‌روی، گذشت، پذیرش دیگری و جلوگیری از افراط‌گرایی دینی است. حضور در شبکه‌های ارتباط اجتماعی به فعالیت جنبش‌های اسلامی محدود نمی‌شود. کلیسا نیز به عنوان یک عنصر دینی و آینده‌ساز در بافت دینی منطقه با فعالیت خود در شبکه‌های اجتماعی، بر مسیحیان و پیروان دیگر ادیان، تأثیرگذار است.

TOM HOLLAND DOMINION

The Making of the Western Mind

«سلطنت» کتاب جدید تام هولاند از خوانندگان می پرسد: اگر مسیحیت افول کند از لیبرالیسم چه می ماند؟

سکولارها داستان عامه پسندی برای تعریف کردن دارند: از نظر آن ها با رواج ادیان ابراهیمی همه خوبی های جهان پاگانی از میان رفت و دنیای تیره ای از تحمیل عقاید، تعصب و خشونت دینی به وجود آمد. اما کتاب جدید تام هولاند، مورخ برجسته دوران باستان، چیز دیگری می گوید. هولاند نشان می دهد که اصلی ترین ارزش های انسان گرایی سکولار، مانند برابری انسان ها و ارزش ذاتی بشر، در یونان و روم باستان، اساساً ناشناخته بودند و آنچه سکولارها بدان مباهات می کنند، ساخته و پرداخته دین و علی الخصوص مسیحیت است.

در داستان بورخس گونه «پونتیوس پیلاتس» نوشته روزه کایوا، نویسنده سورئالیست و نظریه پرداز ادبی، فرماندار رومی یهودیه به جای به صلیب کشیدن عیسی، او را آزاد می کند و تحت حمایت لژیون سلطنتی قرار می دهد. بدین گونه پیامبر فرهمند یهودی به موعظه ادامه می دهد و در کهن سالی از جهان می رود؛ آوازه تقدس او همه جا می پیچد و مدفن او به زیارتگاه دستدارانش بدل می شود. این تصمیم پیلاتس که در پی یک بی خوابی شبانه گرفته می شود، در نهایت سبب می شود که دین مسیحیت به وجود نیاید.

اگر گفته‌ام تام هولاند درست باشد، اگر مسیحیت نبود، تمدن سکولار و مدرنی هم در کار نمی‌بود. جهان لیبرال غربی، محصول دیانت مسیحی است و هرچند ایمان الهام‌بخش خود را نفی می‌کند، همچنان به مدعای جهان‌شمولی ارزش‌های غربی ادامه می‌دهد:

در واقع، به نظر می‌رسد که مسیحیت برای ادامه‌ی رشد و گسترش بنیادهای اعتقادی خود به آدم‌های مسیحی نیازی ندارد. ردپای عناصر مسیحی هنوز آنچنان در پیش‌فرض‌ها و اخلاقیات افراد حضور دارد که برخی حتی در شناسایی حضور این عناصر ناکام می‌مانند. این عناصر همچون ذرات ریز غبار با چشم غیرمسلح قابل دیدن نیستند، حال آنکه توسط همه، باورمندان مسیحی، خدا ناباوران و حتی آن‌ها که نسبت به دین بی‌تفاوت‌اند، با هر دم و بازدم تنفس می‌شوند.

لیبرال‌های سکولار مسیحیت را به مثابه‌ی داستانی تخیلی کنار گذاشته‌اند، اما ارزش‌ها و دیدگاه تاریخی آن‌ها از پایه مسیحی باقی مانده است. مسیحیت داستان مرگ پسر خدا بر صلیب است. در دنیای رومی، به صلیب کشیده‌شدن سرنوشت جنایتکاران و کسانی بود که اقتدار امپراطوری را به چالش می‌کشیدند. مسیحیت با خود انقلابی اخلاقی به همراه آورد و ناتوانان را همچون فرزندان خدا نگرست که شایسته‌ی بالاترین احترام در جامعه‌اند. تاریخ نیز در نگاه مسیحی روایتی است از گناه و رستگاری که در آن خداوند، از طریق پسرش، در کنار فرودستان ایستاده است.

جنبش‌های ترقی‌خواهانه‌ی مدرن این تاریخ مقدس را دوباره زنده کردند، هر چند جای خدا را «انسانیت» یا نمایندگان خودخوانده و منصوب آن گرفته است که به نمایندگی از فرودستان سخن می‌گویند. امروز در مقایسه با دوران فراگیری مسیحیت، جهان غربی از بسیاری جهات با جزم بیشتری به عدالت و حقانیت خود باور دارد. جنگجویان عدالت اجتماعی که تمدن غرب را محکوم می‌کنند و خواستار اعتراف

این تمدن به گناهانش و توبه از کارهای نادرستش هستند، بدون تکیه بر میراث معنوی مسیحی هرگز امکان ظهور نداشتند. همان طور که تام هولاند می نویسد، «اگر جز این بود، هرگز کسی از این خواب گران بیدار نمی شد».

هولاند می گوید وقتی دربارهٔ دنیای باستان مطالعه کرد، دیدگاهش دربارهٔ مسیحیت عوض شد. هولاند هم وقتی نوجوان بود، همچون بسیاری دیگر، خدای کتاب مقدس را «دشمنِ قسم خوردهٔ آزادی و شادی» می دید؛ و پس از خواندن ظهور و سقوط امپراطوری روم (۱۷۷۶) نوشتهٔ ادوارد گیبون، با خوشحالی پذیرفت که پیروزی مسیحیت به معنای آغاز «عصر خرافات و ساده لوحی» بوده است. البته هولاند، بر خلاف بسیاری، در افکار نوجوانانهٔ تحقیرآمیزش نسبت دینی که طبق تعالیم آن پرورش یافته بود باقی نماند و ستایش دوران نوجوانی او از فرهنگ پاگانی، در برابر بیست سال پژوهش و نگارش دربارهٔ دوران کلاسیک باستان رنگ باخت.

سزار روم یک میلیون نفر از گال ها را کشت و یک میلیون تن دیگر را به بردگی گرفت. در سراسر جهان رومی، کودکان گریان را می دیدی که کنار جاده ها، توده های زباله یا فاضلاب ها چمباتمه زده اند؛ کودکانی که رهایشان کرده بودند تا بمیرند. دخترانی که نجات پیدا می کردند، معمولاً یا برای بردگی پرورش می یافتند یا به فاحشه خانه ها فروخته می شدند. البته این سنگدلی رومی ها نبود که بیزاری هولاند را بر می انگیزخت، بلکه مسئلهٔ اصلی اش این بود که «نزد رومیان، این مسئله اساساً بی معنا بود که ممکن است ضعفا یا فرودستان کمترین ارزشی داشته باشند». هولاند دریافت که ارزش های امروزی نه از تمدن کلاسیک و دور از «طبیعت انسانی»، بلکه برآمده از ارزش های دوران مسیحی هستند.

کتاب سلطنت اوج کار هولاند تا به امروز است. آثار دیگر او از جمله

روبیكون: پیروزی و تراژدی جمهوری روم و آتش ایرانی: نخستین امپراتوری جهانی و نبرد برای غرب جوایز شایان توجهی به دست آورده‌اند و کتاب‌هایی همچون هزاره: پایان جهان و برساختن عالم مسیحی، در سایه شمشیر: نبرد برای امپراتوری جهانی و پایان جهان باستان و دودمان: ظهور و سقوط نظام سزاری او را به یکی مشهورترین مورخان عامه‌پسند بدل ساخته‌اند. اینک هولاند با سلطنت که شاهکاری از پژوهش و داستان‌سرایی است، جاه‌طلبی و ارائه فراگیر تاریخ را فراسوی آثار پیشین خود ادامه داده است.

آن گونه که هولاند نشان می‌دهد، چیرگی مسیحیت نوعی گسست در پیوستگی تاریخی تمدن غربی است. این ایده که همه انسان‌ها ماهیتاً با هم برابرند یا هر شخصی دارای ارزشی ذاتی است، اصلاً بدیهی نیست و این ارزش‌ها که مورد توجه متفکران سکولار امروزی است، با دستان مسیحیت در مرکز دنیای غربی جای گرفته است (البته هولاند دربارهٔ چگونگی گسترش این ارزش‌ها در یهودیت توضیح چندانی نداده است). از دید او انسان‌گرایی لیبرال، در نهایت، نوعی حاشیه‌نویسی بر کتاب مقدس است.

هولاند در تحلیل خود بر داستان به صلیب کشیدن مسیح تمرکز می‌کند. این داستان با نشان دادن خداوند در چهرهٔ انسانی فروشکسته و شکنجه‌دیده، پرستش‌پاگانی زندگی و زیبایی را زیر و رو می‌کند؛ اما اگر فقط همین باشد، ممکن است سبب دست‌کم گرفتن انقلاب اخلاقی‌اش شود که مسیحیت به وجود آورد. در حقیقت، ماهیت اخلاق در پی این دگردیسی تغییر یافت. مثلاً در ارسطو نمی‌توان ردی از فروتنی یا عشق برادرانه یافت. ارسطو در اخلاق از «انسان‌هایی که دارای روح‌های بزرگ» هستند ستایش می‌کند که کارشان تأمل دربارهٔ جهان است و بزرگی خودشان را پاس می‌دارد. به این ترتیب، نوع دوستی که امروزه قلب اخلاق شناخته می‌شود، در دنیای باستان ارزش چندانی نداشته

است. پیروان مکتب رواقی تشویق شده‌اند که وظایف عمومی را انجام بدهند و اپیکوریان هم چگونگی شادمانه زیستن را به دیگران تعلیم داده‌اند؛ اما در هیچ یک، کمک به انسان‌های دردمند از طریق اعمالی همچون فداکاری، ضروری یا پسندیده نبوده است. این واقعیت که مسیحیان حاضر بودند به خاطر ایمان خود از جانشان بگذرند، از نظر صاحب‌قدرتان رومی، آن‌ها را به فرقه‌ای عجیب و شرور تبدیل می‌کرد. هولاند از رابطه میان مسیح و مذهبی که بنا بود برآورد، سخن چندان نمی‌گوید. به نوشته او «هیچ چیز به اندازه شخص مسیح غیرعادی نبوده است»؛ اما عیسی به چه دلیل این قدر غیرعادی بوده است؟ در زمان حضور او در یهودیه پیامبران بسیاری در این منطقه حضور داشتند و ممکن است بر حسب اتفاق او در یادها مانده و دیگران از یاد رفته باشند. تصویر مسیحی از شخص عیسی و آموزه‌های او ممکن است شباهت چندان به واقعیت تاریخی نداشته باشد. چنانکه در متونی که از زمان کشف «طومارهای دریای مرده» به دست ما رسیده، عیسی را در چهره‌های گوناگونی مشاهده می‌کنیم. در حقیقت دینی که بعدتر مسیحیت نامیده شد، بیشتر اختراع پُل و آگوستین است و به احتمال زیاد برای خود عیسی ناشناخته بوده است.

این سخن هولاند آنگاه که به بحث از چگونگی آفرینش ارزش‌های مدرن غربی به دست مسیحیت می‌رسد، استحکام خود را نشان می‌دهد. به طور مثال، همه مسیحیان ایده گناه نخستین بشر را نپذیرفته‌اند. پلاگیوس (۴۱۸-۳۶۰ پس از میلاد) بر این باور است که تنها دلیل بدکاری انسان‌ها عادت به انجام اشتباه از دوران کودکی است. دیدگاهی که در دوران جدید هم از سوی نسل‌های پیاپی متفکران لیبرال تکرار شده است، بی‌آنکه از این الهی‌دان انگلیسی سخنی شنیده باشند. هولاند در ادامه از فیلسوف مدرسی قرون میانی، پیر آبلار، نمونه‌ای را مطرح می‌کند که چگونه باور به منطقی بودن

جهان ساخته خداوند و اداره آن با قوانین قابل فهم توسط بشر که الهام بخش تأسیس دانشگاه‌ها در سراسر جهان مسیحی بوده است، به بدعت‌گذار خوانده شدن او انجامید. در حقیقت آبلار همچون متفکران دوران روشنگری، کسی بود که ذهن اروپایی را با روح پیشرفت پیوند زد.

در بخش‌های پایانی کتاب، هولاند از وحشت فاتحان مسیحی می‌گوید، وقتی که به میزان قربانی کردن انسان‌ها در مکزیک آگاهی یافتند، و همین‌طور آزمایش قرن شانزدهمی کمونیسم تئوکراتیک را در شهر آلمانی مونستر روایت می‌کند. هولاند پیامدهای اخلاقی و حیوان‌صف‌تانه ماشینیسم ماتریالیستی را توسط مارکی دوساد، به عنوان متفکری از دوران روشنگری که ارزش‌های مسیحی را نفی کرده است، بررسی می‌کند و به مسیحیت‌ستیزی لنین و هیتلر، مسیحیت ضد نازی تالکین، ماهیت مسیحی خداناباوری جان لنون و نقش مسیحیت در ایجاد فرهنگ اخلاقی منتهی به جنبش #MeToo می‌پردازد. حال آنکه بینش‌ها و تصاویر درخشان دیگر نیز به فراوانی در اثر او یافت می‌شود. سلطنت تاریخی پرمایه و چشم‌نواز از جهان مسیحی به خواننده عرضه می‌کند. باین‌حال، آنچه این کتاب را جذاب کرده، تخریب ویران‌کننده تاریخ مقدس انسان‌گرایی سکولار است. هولاند می‌گوید داستان عامه‌پسند سکولاریسم، خودش را این‌گونه خلاصه می‌کند که: پیروزی کلیسا، هر آنچه برای جامعه‌ای متمدن و مدنی لازم بود، در نطفه خفه کرد. تاریکی بر اروپا فرود آمده بود. برای دورانی هزار ساله و بیش از آن، پاپ‌ها و دستگاه تفتیش عقاید برای از میان بردن کوچک‌ترین نشانه‌های کنجکاوی، پژوهش یا تفکر کوشیدند... اینکه هیچ بخشی از چنین روایتی با واقعیت مطابق نیست، مانع از شهرت و پذیرش عمومی آن نشده است.

این همان اسطوره کسالت‌آور و معروفی است که احتمالاً هیچ میزان

از شواهد تاریخی قادر به نفی آن نبوده است. به نوشته هولاند، در واقع این کلیسا، اسقف‌های مسیحی و عالمان الهی بودند که با بردگی بومیان آمریکای لاتین مخالفت کردند و این ارسطو بود که برای دفاع از این کار فراخوانده شد. لیبرال‌های سکولار فوراً به این نکته اشاره خواهند کرد که برده‌داری در سراسر تاریخ مسیحیت وجود داشته است. البته همین طور است، اما این واقعیت نکته اصلی هولاند را تغییر نمی‌دهد. حتی اگر مسیحیت حاکم همه انواع شرارت‌ها را رسمیت بخشیده باشد، باز هم معیاری برای نیکوکاری ساخته است که در جهان پیشامسیحی یافتنی نیست. البته مسیحیت شرهای جدید و ویژه خود را نیز آفرید. فراگیری پیام مسیحی و پافشاری بر اینکه همه انسان‌ها در پیشگاه خداوند برابرند، هجوم وحشیانه به ادیان دیگر را در پی داشته است. مسیحیان مدعی مالکیت انحصاری حقیقت، بدون هیچ نمونه مشابه پیش از آن هستند و نتیجه این ادعا سرکوب بی سابقه دیگران بوده است. به نوشته هولاند «کلیسایی که خود را جهانی اعلام می‌کند، ظاهراً برای کسانی که رنج نجات بخش آن را نمی‌پذیرفتند، جایی نداشت». جهان پیشامسیحی هم بی شک رواداری را به معنای مدرن به کار نمی‌بست. چنانکه در داستان مرگ سقراط به خوبی نشان داده شد که این جهان هیچ درکی از آزادی اندیشه به عنوان گونه‌ای حق انسانی نداشته است. با این حال، جهان بینی چندخدایی یونانی-رومی نیاز انسان‌ها به طیف متنوعی از مذاهب، اسطوره‌ها و اوهام را به رسمیت می‌شناخت. مسیحیت این رواداری باستانی را از میان برد و با این کار جهان مدرن را بنیان گذارد.

«مسیحیت به دوشیوه گسترش می‌یابد: دگردیسی و سکولاریزاسیون». این تعبیر نغز را که هولاند از یک مورخ بی‌نام هندی نقل می‌کند، استدلال اصلی سلطنت را به طور خلاصه نشان می‌دهد. اینکه مدرنیته سکولار، نه نفی مسیحیت، بلکه تداوم آن به صورت دیگری است. خداناباوری

راست‌کیش با این ادعای پرسرو صدا که بی حضور مسیحیت، چه میزان متمدن‌تر بودیم، از خود نپرسیده است که همین تصور تمدن از کجا سرچشمه می‌گیرد. در این مورد نیچه به حقیقت نزدیک‌تر است که می‌گوید اگر از برآمدن مسیحیت پشیمان شده‌اید، باید از ظهور لیبرالیسم، حقوق بشر و اعتقاد به پیشرفت نیز پشیمان شوید.

هولاند خواننده‌ی اثر خود را با طرح پرسشی رها می‌کند. اینکه اگر دین به عنوان سرچشمه‌ی ارزش‌های لیبرال، در غرب رو به نابودی است، چه آینده‌ای می‌توان برای این ارزش‌ها انتظار داشت؟ به نوشته‌ی او:

اگر انسان‌گرایی سکولار نه از خرد یا از علم، بلکه از روند دگردیسی مسیحیت سرچشمه گرفته باشد (روندی که در نگاه شمار بسیاری از مردمان اروپا و آمریکا، خدایی مرده را بر جای گذارده است)، آیا این ارزش‌ها اساساً چیزی بیش از سایه‌ای از پیکری بی‌جان هستند؟ اگر بنیاد این اخلاقیات اسطوره نیست، پس چیست؟

به نظر می‌رسد که هولاند در پی نشان دادن این امر است که ارزش‌های لیبرال از فرو ریختن پایه‌های مسیحی خود جان سالم به در نخواهند برد. این دیدگاه منحصر به مؤمنان مسیحی نیست و کسانی چون نویسنده‌ی نهیلیست فرانسوی، میشل ولبک نیز مانند برخی دیگر از متفکران خداناباور یا ندانم‌انگار، در همین چارچوب می‌اندیشند. با این حال، تصور می‌کنم که این برداشت، خوانشی نادرست از وضعیت کنونی است.

درست است که ارزش‌های لیبرال، آنگونه که پیشتر درک می‌شدند، در حال خروج از صحنه هستند؛ اما سرچشمه‌ی افول این ارزش‌ها پیچیده‌تر از فقدان صرف ایمان مسیحی است. امروزه مسیحیت بیرون از جهان غرب، در سطح گسترده‌ای دارد احیا می‌شود. به عنوان نمونه، در روسیه‌ی پسا کمونیستی، کلیسای ارتدوکس بار دیگر با قدرت ظاهر شده است؛ اما الگوی خاص توسعه‌ای که مسیحیت از

طریق آن ارزش‌های لیبرال را در اروپای غربی ایجاد کرد، در کلیسای ارتدوکس شرقی تکرار نشد و مسیحیتِ نوحاسته در روسیه، هیچ نشانی از لیبرالیسم بر خود ندارد. امری که به دلایل دیگری دربارهٔ آفریقا نیز صادق است. در جهان غربی، لیبرالیسم همراه با ایمان مسیحی در حال ناپدید شدن نیست، اما پیوسته بر تعصب و جزم‌اندیشی آن افزوده می‌شود. لیبرال‌های افراطی امروز به نحوی طعنه‌آمیز، مشابهت نه چندان اندکی با مسیحیانی دارند که رواداری متکثر جهان باستان را از میان بردند. آن‌ها نیز با نظارت بر دیدگاه‌های دیگران، بستن باب گفت‌وگو و طرد باورها و ارزش‌هایی جز آنچه از آن خودشان است، به مانند مسیحیان نخستین، خود را بازیگران داستان گناه و رستگاری می‌دانند.

داستان روژه کایوا چشم‌اندازی واقعی‌تر از تاریخ را در برابر دیدگان خواننده قرار می‌دهد. برآمدن مسیحیت تنها یک تصادف بود و جهان لیبرال غربی نتیجهٔ تصادفیِ این تصادف. البته داستان خدا را می‌توان در تصمیم پیلاتس برای به صلیب کشیدن مسیح مشاهده کرد. چنانکه کلیساهای قبطی و اتیوپی، پونتیوس پیلاتس را به سبب نقش محوری‌اش در روایت مسیحی، به منزلهٔ یک قدیس گرامی می‌دارند؛ اما اگر این رویدادها و موارد پس از آن‌ها در نظمی از پیش مقدر سامان نیافته باشند، چیرگی مسیحیت نتیجهٔ بخت بلند آن بوده است. در حقیقت اگر یکی از این بی‌شمار رویداد احتمالی رخ نداده بود، اروپا احتمالاً با آمیزه‌ای از فرقه‌های چندخدایی و فلسفهٔ کلاسیک شکل می‌گرفت و مسیحیت هرگز در سراسر جهان گسترش نمی‌یافت.

چنین دنیایی شاید از برخی جهات بر جهان واقعی و کنونی برتری داشت؛ اما چشم‌اندازی برای برابری انسانی و پیشرفت اخلاقی که غرب مدرن را شکل داده است، در آن پیدا نمی‌شد. اگر لیبرال‌های سکولار سلطنت را بخوانند - که باید بخوانند - شاید اندکی بر این نکته

بیندیشند که ژرف‌ترین ارزش‌های خود را با بخت و اقبال و در چارچوب دینی به دست آورده‌اند که آن را کوچک می‌شمارند.^۱



اسلام در تألیفات مستشرقان (دکتر «لورا وکیا واگلیری به عنوان نمونه)

دکتر «لورا وکیا واگلیری» مستشرق آلمانی و استاد سابق زبان عربی و تاریخ تمدن اسلامی در دانشگاه «ناپولی» ایتالیا، در آغاز کتاب خود با عنوان «دفاع از اسلام» می‌نویسد:

اسلام همانند آبی خالص در میان ملتی پدید آمد که در سرزمینی بایر و به دور از تمدن و تفکر انسانی زندگی می‌کردند. این چشمه آن‌چنان جوشان بود که به یک جویبار و سپس به یک رودخانه تبدیل شد و در نهایت هزاران کانال آب از آن جوشید. وقتی مردم طعم این آب‌های معجزه‌آسا را چشیدند، تنش‌هایشان پایان یافت، با یکدیگر متحد شدند و عاطفه برادری جای انتقام را گرفت.

نویسنده در این کتاب به تاریخ اسلام و تحولات آن می‌پردازد و در فصل مطالب جالبی از تاریخ اسلام، قانون اساسی آن و شخصیت پیامبر ﷺ ارائه می‌دهد. عناوین فصل‌ها عبارتند از:

1. https://tarjomaan.com/barresi_ketab/9597/

۱. سرعت گسترش اسلام

۲. ایدئولوژی اسلام

۳. شعائر اسلامی

۴. اخلاق اسلامی

۵. حکومت و تمدن اسلامی

۶. مفهوم تصوف در اسلام

۷. اسلام و علم

کاملاً روشن است که نویسنده تحت تأثیر آموزه‌های اسلام، قرآن و پیامبر ﷺ قرار گرفته است. شاید برجسته‌ترین مسأله‌ای که وی را تحت تأثیر قرارداد؛ عدالت، رحمت، قدرت گسترش، میانه‌روی و جهان‌شمولی آن باشد. هر چند از هر سو، در معرض آسیب و هجمه قرار داشته است. می‌توان گفت: تز این کتاب پیرامون این پرسش مهم می‌چرخد: راز قدرت تداوم و گسترش سریع اسلام چیست؟ پاسخی که به این پرسش داده شده است، پاسخی صادقانه و زیباست و بیش از خواننده عربی، خواننده غربی را به آموزه‌های اسلام و قرآن جذب می‌کند.

مؤلف، پدیده سرعت و قدرت گسترش اسلام را چنین تحلیل می‌کند: «انسان به آسانی نمی‌تواند، سرعت فتوحات اسلام را برآورد کند. این دین از دینی که پیروان اندکی داشت به دینی با میلیون‌ها پیرو تبدیل شد.

وی تأکید کرد؛ راز گسترش سریع اسلام در سراسر جهان به «کتابی است که به ملت‌ها عرضه کردند؛ کتاب خدا، کلمه حق و بزرگ‌ترین معجزه‌ای که «محمد» توانست به افراد متردد ارائه کند. قرآن، کتابی است که اخبار را با یقین مطلق بیان می‌کند، هیچ کس را یارای هم‌اوردی با آن نیست، تمام تعابیر آن جامع و کامل است، حجم مناسبی دارد، اسلوب آن اصیل، بی‌نظیر و در ادبیات عربی بی‌همتاست».

سادگی ایدئولوژی اسلام یکی از عناصری است که در سرعت گسترش، قدرت و پذیرش آن نقش داشته است. محمد (صلی الله علیه و آله) این سادگی را با سلوک رفتاری خود برای قومش مجسم ساخت. «او آنان را به سادگی، به تفکر در هستی فرامی خواند؛ بدون اینکه آنان را از عالم واقع دور سازد». با همین سادگی آمیخته به ایدئولوژی اسلام؛ مفاهیم هستی و آداب زندگی اجتماعی در اذهان انسان ها نهادینه شد. نویسنده در رابطه با مفهوم شعائر اسلامی با اشاره به عمق این شعائر می-گوید: ارکان اسلام به صدف های سرشار از مروارید می ماند و باید از ابعاد متعدد از بیرون به آن نگاه کنیم؛ زیرا نگاه سطحی به این صدف ها، مرواریدهای درونش را آشکار نمی کند. باید هر کدام از این ارکان را به تنهایی مورد بررسی دقیق قرارداد تا راز آن در پاکسازی و تعالی تدریجی روح انسان را دریابیم».

فصل چهارم با عنوان «اخلاق اسلامی» تأکید می کند که «اسلام هرگز مانعی در مسیر کمال اخلاقی نیست؛ بلکه پیش از هر دین دیگری در تهذیب و تعالی انسان ها توفیق داشته است»؛ زیرا فضایی که ادیان دیگر به عنوان هدف نهایی زندگی بشر ارائه می دهد، اسلام به عنوان ارزش های والا و ایده آل مطرح می کند.

نویسنده در پایان، بر نقش محوری قرآن کریم، در زندگی امت مسلمان، پیشرفت و شکوفایی آن تأکید می کند و می گوید: راه درمان عقب ماندگی مسلمانان، بازگشت به قرآن به عنوان «یک منبع ناب» است؛ چرا که به وسیله آن، مسلمانان «بی تردید می توانند قدرت سابق خود را بازیابند. دلایل محکمی مبنی بر آغاز عملی این فرایند نیز وجود دارد».